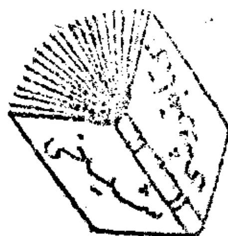
تصریف زنجانی

تألیف: ابراهیم زنجانی

ترجمه و شرح
امیر حسین حیدری



بسم الله الرحمن الرحيم

تصریف زنجانی

تألیف: ابراهیم زنجانی

ترجمه و شرح از: امیرحسین حیدری



نشر احسان

تهران - خیابان ناصرخسرو تلفن: ۳۹۲۷۵۰

نام کتاب	**: تصریف زنجانی**
تألیف	**: ابراهیم زنجانی**
ترجمه	**: امیرحسین حیدری**
ناشر	**: نشر احسان**
نوبت چاپ اول	**: ۱۳۷۳**
تیراژ	**: ۳۰۰۰**
حروفچینی	**: ظریفیان تلفن: ٦٤٥٢٨٥٧**
چاپخانه	**: حیدری**

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله اجمعین الی یوم الدین

قرآن این برنامهٔ جاودانهٔ اسلام و این منشور سعادت بشری که آخرین و کاملترین کتب آسمانی است به زبان عربی نازل گردیده است. احادیث نبوی و نیز روایات منقول از بزرگان و پیشوایان دینی ما مسلمانان هم به زبان عربی است. افزون بر آن کتب معتبر و ارزشمند ما از علوم تفسیر و حدیث و فقه گرفته تا فلسفه و کلام و تاریخ همه و همه به زبان عربی به رشته تحریر در آمده‌اند.

دسترسی مستقیم به این منابع ارزشمند و استفاده از آنها فقط از طریق آشنایی با زبان عربی امکان‌پذیر است و تنها از راه فراگیری زبان عربی است که می توان مستقیماً با حقایق و تعلیمات دین مبین اسلام آشنا شد و از سرچشمهٔ زلال کلام الهی و گفتار بزرگان مستفیض شد.

از طرف دیگر زبان عربی یکی از زبانهای رسمی و زندهٔ دنیاست که متجاوز از یکصدمیلیون نفر بدان تکلم کرده و زبان رسمی بیش از سی کشور جهان است. برقرار کردن ارتباط با این ملل در سایه آموختن زبان آنان میسر است. علاوه بر این، عربی زبان دوم کشورهای اسلامی است و به همین خاطر با زبانِ مردم این سرزمینها هم پیوند و ارتباطی عمیق و ناگسستنی دارد.

در مورد ایران و زبان فارسی هم وضع به همین منوال است. از قرن اول هجری که اسلام دین رسمی ایرانیان شد، عربی بعنوان زبان دوم حتی برای چند قرن زبان رسمی و اول ساکنان این مرز و بوم گردید بطوری که بیشتر کتب این دوره به عربی نگارش یافته و غالب مکاتبات و مراسلات به این زبان انجام می‌گرفته است. این آمیختگی و ارتباط به حدی مشهود و بارز است که کمتر جمله‌ای فارسی را می‌توان یافت که کلمه‌ای از کلمات عربی در آن بکار نرفته باشد. متون نثر و نظم فارسی مملو و مشحون از کلمات و اصطلاحات عربی است و شاید این گفته زیاد دور از واقع نباشد که فهم دقیق و صحیح متون قدیم و جدید فارسی بدون آشنایی و بلکه تسلط بر زبان ادبیات عرب تقریباً غیر ممکن است.

اینها همه عواملی است که ما را وادار می‌سازد که به آموختن عـربی روی آوریم. اصولاً آموزش یک زبان با فراگیری کلمات و واژه‌های آن آغاز می‌گردد. عربی هم از این قاعده مستثنی نیست و به همین خاطر است که از دیرباز، اهل فن آموزش عربی را با *«علم صرف»* آغاز می‌کرده‌اند که از ساختار و نوع کلمات سخن گفته و به ریشـه‌یابی لغات و طرز ساخت و مشتقات گوناگون جهت دستیابی به معانی مورد نظر می‌پردازد. علم صرف علاوه بر آنکه خود ابزاری جهت آموزش عربی است مقدمهٔ سـایر عـلوم عربی از جمله نحو، معانی، بیان، بدیع و... نیز می‌باشد.

از آنجا که کتاب *«تصریف الزنجانی»* یکی از کتب معتبر و مشهور علم صرف است در صدد برآمدم تا با ترجمه و نشر این کتاب به علاقمندان و دوستداران زبان و ادبیات عرب خدمتی کرده باشم باشد که مورد توجه و استفاده آنها قرار گیرد.

کتاب مزبور از تألیفات «عبدالوهاب‌بن‌ابـراهـیم زنجـانی» است کـه از فـضلا و دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری است. در معرفی و اعتبار وارزش این کتاب همین بس که قرنهاست بعنوان یکی از کتب متداول، در مدارس علوم دینی و حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود و شروح زیادی بر آن نگاشته شده است.

در ترجمه و شرح این کتاب سعی بر این بوده است که از شروح مختلف استفاده شود ولی تکیهٔ من بر شرح مشهور و مفیدی است که «علامه سعدالدین تفتازانی» صـاحب کتاب «المطول» بر آن نوشته است. همچنین کوشش شده است تا در ضمن پایبندی به متن اصلی کتاب، مطالب بصورت ساده و روان ارائه گردد بطوری که جهت فـراگـیری آن ضرورتی به وجود معلم احساس نگردد.

در خاتمه از خوانندگان محترم خواهشمند است که اگر در ضمن مطالعهٔ کتاب، پی به غلط و اشتباهی بردند با قلم عفو آن را اصلاح فرمایند و دعـای خـیر و راهـنمائیها و تذکرات خویش را از ما دریغ نورزند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

فروردین ماه هفتاد و سه - امیرحسین حیدری - تهران

اِعْلَمْ اَنَّ التَّصریفَ فی اللّغةِ اَلتّغییرُ و فی الصّناعَةِ تَحْویلُ الْاَصْلِ الواحِدِ اِلیٰ أمثلةٍ مُخْتَلِفَةٍ لِمَعانٍ مَقْصُودَةٍ لاٰتَحْصُلُ اِلاّ بِها.

تعریف علم صرف:

تصریف در لغت بمعنای تغییر دادن و عوض کردن است و بر این معنا است قول خداوند [و تَصْریف الرّیاح] یعنی تغییر بادها و یا مانند اینکه میگوئی: [اُرِیدُ اَنْ اُصَرِّفَ دَنانیری]، می‌خواهم دینارهایم را عوض کنم و مانند: [صَرَّفَ سعیدٌ دراهِمَهُ بالرّیالاٰتِ]، سعید درهم‌هایش را با ریال عوض کرد. و مانند: [لِماذا صَرَّفتَ لَوْنَ ثَوْبِکَ]، چرا رنگ لباست را عوض کردی؟

و در اصطلاح: تصریف عبارتست از بردن مادّه و ریشهٔ کلمه‌ای به مثالهای مختلف و در آوردنش به شکلهای متفاوت و گوناگون تا بدینوسیله منظور و مقصودی راکه تنها از این طریق میتوان بدان رسید بدست آورد. و به عبارت دیگر، تصریف علمی است که از تغییر کلمه به صورتهای مختلف که از هر تغییر شکل آن، معنای جدیدی بدست می‌آید، گفتگو می‌کند.

مانند تغییر دادن مادّهٔ «کتب» ک – ت – ب، به مثالهای مختلف مورد نظر که از آن معناهای متفاوت بدست می‌آید. مثلاً در ماضی می‌گوئیم «کَتَبَ» نوشت و در مضارع میگوئیم «یَکْتُبُ» می‌نویسد. و در معنای امر میگوئیم «اُکْتُبْ» بنویس، و اگر معنای اسم فاعل را منظور کنیم میگوئیم «کاتِبٌ» نویسنده و در اسم مفعول میگوئیم «مکتوبٌ»

نوشته شده، و هکذا.

تبصره: علم تصریف مخصوص اسمهای متمکّن[۱] و افعال متصرِّف[۲] است. بنابراین تمام حروف و اسمهای مبنی و فعلهای جامد مورد بحث علم صرف نیستند.

فایدهٔ علم صرف:

بوسیلهٔ علم صرف است که میتوانیم کلمات را بشناسیم و به معانیِ آنها پی ببریم و بتوانیم برای هر معنای مورد نظرمان مطابق استعمالات عرب کلمات مناسب بسازیم.

موضوع علم صرف:

موضوع علم صرف «کلمه» است زیرا این علم فقط دربارهٔ ساختمان و خصوصیات کلمه بحث میکند.

۱- اسمهایی است که اِعراب را به صورت ظاهری می‌پذیرند.
۲- افعالی است که به سه شکل ماضی و مضارع و امر در می‌آیند و در برابر افعال جامد هستند.

ثُمَّ الفِعْلُ اِمّا ثلاثِيٌّ و اِمّا رُباعِيٌّ : و كُلُّ واحِدٍ منهما اِمّا مُجَرَّدٌ اَوْ مَزِيدٌ فيهِ و كُلُّ واحدٍ منهما اِمّا سالِمٌ اَوْغيرُ سالِمٍ. وَنَعْنِي بالسّالِمِ ما سَلِمَتْ حُرُوفُهُ الاَصْلِيَّةُ الَّتِي تُقابِلُ بالفاءِ والعَيْنِ واللاّمِ مِنْ حروفِ العِلَّةِ والهَمْزَةِ والتَّضعيف.

فعل دارای تقسیماتی است. و باعتبار تعداد حروف اصلی به دو قسم تقسیم میشود:

١ - فعل یا اصلش «سه» حرف است مانند : [كَتَبَ - اَكْرَمَ] که به آن «ثلاثی» گویند [اکرم در اصل كَرُمَ بوده است].

٢ - و یا اصلش «چهار» حرف است مانند : [دَحْرَجَ - تَزَلْزَلَ] که به آن «رباعی» گویند [تزلزل در اصل زَلزل بوده است].

و هر کدام از این دو «ثلاثی و رباعی» یا تنها است یعنی حرف زیادی بهمراه ندارد که به آن «مجرَّد» گویند مانند : كَتَبَ [ثلاثی مجرد] و دَحْرَجَ [رباعی مجرّد].

و یا غیر از حروف اصلی، حرف و یا حروف زائد دیگری بهمراه دارد که به آن «مزید» گویند. مانند : اَكْرَم [ثلاثی مزید] و تَزَلْزَلَ [رباعی مزید] بنابراین مجموع اقسامِ فعل چهار تا می‌شود باین شرح.

١ - ثلاثی مجرد	٢ - ثلاثی مزید فیه
٣ - رباعی مجرد	٤ - رباعی مزید فیه

و هر کدام از این چهار تا یا سالم است و یا غیرسالم. و مقصود از فعل سالم فعلی است که حروف اصلی آن که در مقابل [فاء فَعَلَ و عین فَعَلَ و لام فَعَلَ] قرار می‌گیرند از حروف علّه و همزه و مضاعف، سالم و خالی باشد به عبارت دیگر فعل سالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حروف علّة [و - ا - ی] و همزه و تشدید نباشد. ولی فعل غیرسالم آنستکه یکی از حروف اصلیش حروف علّه یا همزه یا مشدّد «مضاعف» باشد و در نتیجه فعل تا اینجا به هشت قسم تقسیم میشود. باین شرح:

۱ – فعل ثلاثی مجرّد سالم، مانند: نَصَرَ – يَنْصُرُ
۲ – فعل ثلاثی مجرد غیرسالم، مانند: قَال – قُلْ – مَدَّ – أَكَلَ
۳ – فعل ثلاثی مزید فیه سالم، مانند: اَكْرَمَ – قَاتَلَ
٤ – فعل ثلاثی مزید فیه غیرسالم، مانند: اَقَامَ – يُؤمِنُ – اِسْتَمَدَّ
٥ – فعل رباعی مجرد سالم، مانند: دَحْرَجَ – يُدَحْرِجُ
٦ – فعل رباعی مجرّد غیرسالم، مانند: زَلْزَلَ
۷ – فعل رباعی مزید فیه سالم، مانند: تَدَحْرَجَ
۸ – فعل رباعی مزید فیه غیرسالم، مانند: تَوَسْوَسَ

فائده

هر فعلی دارای میزانی است که بوسیلهٔ آن، حروف اصلی و اضافی را تشخیص میدهیم. این میزان از سه حرف تشکیل شده و آن سه حرف «فعل» است یعنی فاءفعل و عین‌فعل و لام‌فعل و فعلی راکه مورد سنجش قرار می‌گیرد موزون میگویند: هر حرفی که برابری کند با فاءفعل آن را «فاءالفعل» گویند و هر حرفی که برابری کند با عینِ‌فعل بآن «عین‌الفعل» گویند و هر حرفی که برابری کند با لامِ‌فعل به آن «لام‌الفعل» گویند مانند «كَتَبَ» که بر وزن «فَعَلَ» است بنابر این تمام حروف آن اصلی هستند.

توجه: میزان باید از لحاظ حرکات و سکون و حروف اضافه با موزون مطابقت کند.

بنابراین هر حرفی که در موزون اضافه شود عین آن حرف در میزان اضافه میشود و هر حرفی که در موزون کم شود در میزان هم کم میشود مگر اینکه حرف زائد از جنس حروف موزون باشد که در میزان در مقابل خودش مکرّر میشود بنابراین وزن «عَظَّمَ» فَعَّلَ و وزن «اِغْرَورَقَ» اِفْعَوْعَلَ و وزن «اِحْمَارَّ» اِفْعَالَّ میباشد.

ولی هرگاه حروف اصلی موزون چهار تا باشند در میزان، «لام‌الفعل» تکرار

میشود. مثلاً در وزن «دَحْرَجَ» میگوئیم «فَعْلَلَ» و در رباعی مزید باز اگر حرف اضافی از جنس حروف موزون باشد حرف مطابق آن در میزان مکرّر میشود مانند: اِقْشعَرَّ بر وزن اِفْعَلَلَّ.

تمارین

۱ – صرف در لغت و در اصلاح به چه معناست؟

۲ – موضوع علم صرف چیست؟

۳ – علم صرف دربارۀ کدام اسماء و افعال بحث میکند؟

٤ – فعل سالم را با مثال تعریف کنید

٥ – اقسام فعل را با مثال نام برید

٦ – فعل ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید را با مثال تعریف کنید

۷ – فعل رباعی مجرد و رباعی مزید را با مثال تعریف کنید

۸ – چگونه در افعال، حروف اصلی را از حروف زائد تشخیص میدهیم؟

۹ – در افعال زیر، فعل ثلاثی و رباعی و سالم و مهموز و مضاعف را مشخص کنید

[وَسْوَسَ، زَلْزَلَ، قَشْعَرَ، تَزَلْزَلَ، تَدَحْرَجَ، تَوَاعَدَ، تَسَاءَلَ، دَرَأَ، كَتَبَ، وَعَدَ، مَدَّ، تَمَدَّدَ، سَأَلَ]

۱۰ – سه مثال برای فعل سالم بنویسید.

۱۱ – چهار مثال برای فعل معتل بنویسید.

۱۲ – سه مثال برای فعل مهموز بنویسید.

۱۳ – وزن هر یک از افعال زیر را بنویسید.

اِنكَسَرَ – يُصَرِّفُ – اِعْشَوْشَبَ – تَضَارَبَ – قَاتَلَ

اَمّا الثُّلاثِی المجرّدُ، فإن کانَ ماضیهِ عَلٰی «فَعَلَ» مَفْتُوحِ العَیْنِ فَمُضارِعُهُ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ العَیْنِ او «یَفْعِلُ» بِکَسْرِها نَحْوُ: نَصَرَ یَنْصُرُ و ضَرَبَ، یَضْرِبُ. وَ قَدْ یَجِیءُ عَلیٰ یَفعَلُ بِفَتْحِ العَیْنِ اذا کان عَیْنُ فِعْلِهِ او لامُهُ حرفاً من حُرُوف الْحَلْقِ و هِیَ سِتَّةُ اَحْرُفٍ: الْهَمْزَةُ والهاءُ والعینُ وَالْحاءُ والغَیْنُ والخاءُ نحوُ: سَأَلَ - یَسْأَلُ و مَنَعَ - یَمْنَعُ و اَبیٰ - یَأبیٰ شاذٌّ.

اوزان افعال:

اوزان افعال ثلاثی مجرّد.

در فعل ثلاثی مجرّد اگر ماضی آن بر وزن «فَعَلَ» که عین‌الفعلش مفتوح است، باشد مضارع آن بر وزن «یَفْعُلُ» یعنی مضموم‌العین[1] و یا بر وزن «یَفْعِلُ» مکسورالعین می‌باشد مانند: نَصَرَ، یَنْصُرُ [که مثال است برای ماضی مفتوح‌العین و مضارع مضموم‌العین].

و ضَرَبَ یَضْرِبُ [مثال برای ماضی مفتوح‌العین که مضارعش مکسورالعین می‌باشد].

و گاهی مضارع ماضی مفتوح‌العین بر وزن «یَفْعَلُ» بفتح عین می‌آید ولی بشرط اینکه عین‌الفعل ماضی و یا لام‌الفعل آن دارای حرفی از حروف حلق باشد.

و حروف حلق شش تا هستند و آنها عبارتند از: [همزه، هاء، عین، حاء، غین، خاء] مانند: سَأَلَ - یَسْأَلُ و مَنَعَ - یَمْنَعُ

ولی «اَبیٰ - یَأبیٰ» که بر وزن فَعَلَ - یَفْعَلُ آمده در حالیکه عین‌الفعل و لام‌الفعلش دارای حرف حلق نیست شاذّ و بر خلاف قیاس است.

۱- مضموم العین یعنی اینکه حرف «ع» آن و معادلِ آن، ضمه (ـُ) داشته باشد. مفتوح العین یعنی حرف «ع» و معادل آن فتحه داشته باشد و مکسور العین این است که کسره داشته باشد.

و اِنْ کان ماضیهِ عَلیٰ «فَعِلَ» مَکْسُورِ العَیْنِ فمضارِعُهُ «یَفْعَلُ» بفَتْحِ العَیْنِ نحوُ: عَلِمَ، یَعْلَمُ اِلاّ ماشَذَّ مِن نَحْوِ: حَسِبَ - یَحْسِبُ وَاَخَواتِه.
و اِن کان ماضیهِ عَلیٰ «فَعُلَ» مَضمومُ العَینِ فمضارِعُهُ عَلیٰ «یَفْعُلُ» بِضَمِّ العین نحو: حَسُنَ - یَحْسُنُ.
و امّا الرّباعیُّ المجرَّد فَهُو «فَعْلَلَ» کدَحْرَجَ - دَحْرَجةً - دِحْراجاً

و اگر ماضیِ فعلی بر وزن «فَعِلَ» بکسر عین باشد مضارع آن بر وزن «یَفْعَلُ» مفتوح‌العین می‌آید مانند: عَلِمَ - یَعْلَمُ [دانست - میداند] و سَمِعَ - یَسْمَعُ [شنید - می‌شنود] و گاهی بصورت استثناء، مضارع ماضی یاد شده بر این وزن نمی‌آید مانند: حَسِبَ - یَحْسِبُ و امثال آن که مضارعِ آن بر وزن «یَفْعِلُ» آمده است. و هم چنین مانند: نَعِمَ - یَنْعِمُ و غیره.
و اگر ماضی آن بر وزن «فَعُلَ» به ضمّ عین باشد مضارعش بر وزن «یَفْعُلُ» مضموم‌العین می‌آید مانند: حَسُنَ - یَحْسُنُ [نیکو بود - نیکو می‌باشد] و مانند: کَرُمَ - یَکْرُمُ و شَرُفَ یَشْرُفُ و غیره.

خلاصه : فعل ثلاثی مجرّد با توجّه به حرکت عین‌الفعل «دومین حرف اصلی» در ماضی و مضارع، شش نوع یا شش باب است:

	میزان			موزون	
	ماضی	مضارع		ماضی	مضارع
باب اول:	فَعَلَ	یَفْعُلُ	مانند	نَصَرَ	یَنْصُرُ
باب دوّم:	فَعَلَ	یَفْعِلُ	مانند	ضَرَبَ	یَضْرِبُ
باب سوّم:	فَعَلَ	یَفْعَلُ	مانند	مَنَعَ	یَمْنَعُ
باب چهارم:	فَعِلَ	یَفْعَلُ	مانند	عَلِمَ	یَعْلَمُ
باب پنجم:	فَعِلَ	یَفْعِلُ	مانند	حَسِبَ	یَحْسِبُ
باب ششم:	فَعُلَ	یَفْعُلُ	مانند	حَسُنَ	یَحْسُنُ

بنابر آنچه گفته شد «فَعَلَ» به فتح عین دارای سه گونه مضارع است و «فَعِلَ» به کسر عین دو نوع مضارع دارد و «فَعُلَ» به ضم عین مضارع آن فقط مضموم‌العین است با این بیت شعر که در این رابطه می‌باشد توجه کنید:

فتحُ ضَمٍّ، فَتحُ کَسرٍ فَتْحَتانِ　　　کَسْرُ فَتْحٍ کسرُ کَسْرٍ ضَمّتانِ

و اما فعل رباعی مجرد یک وزن دارد که ماضی آن بر وزن «فَعْلَلَ» و مُضارع آن قیاساً بر وزن «یُفَعْلِلُ» می‌باشد مانند دَحْرَجَ «غلطانید». یُدَحْرِجُ «می‌غلطاند» دَحْرَجةً - دِحْراجاً «غلطانیدن».

تمارین

۱ – فعل رباعی مجرّد دارای چه وزنی است؟
۲ – اوزان فعل ثلاثی مجرّد چند تا است نام ببرید؟
۳ – مضارع «فَعَلَ» مفتوح العین بر چه اوزانی میآید با مثال‌بنویسید
٤ – در چه موقعی مضارع «فَعَلَ» بر وزن «یَفْعَلُ» مفتوح می‌آید؟
۵ – مضارع «فَعُلَ» بر چند وزن می‌آید؟
٦ – اوزان افعال زیر را در ماضی و مضارع بیان کنید:
[شَرُفَ – عَلِمَ – حَجَّ – اَخَذَ – کَتَبَ – نَطَقَ – فَتَحَ – جَعَلَ – سَأَلَ – قَرَأَ – شَبِعَ]
۷ – مضارع این افعال و اوزان آنها را بنویسید:
[حَرْجَمَ – وَسْوَسَ – زَلْزَلَ – عَرْقَبَ – دَحْرَجَ].
۸ – سه مثال برای فعل رباعی مجرّد غیرسالم بیان کنید:
۹ – ماضی این افعال را بیان کنید:
[یَرْسِمُ – یَفْتَحُ – یَأخُذُ – یَأکُلُ – یَنَامُ – یَخْرُجُ – یَکْسِرُ – یَکْسِبُ]

وَاَمَّا الثُّلاثِیُ المَزْیدُ فیه : فَهُوَ عَلیٰ ثَلاثَةِ اَقْسامٍ. الاَوَّلُ : ما کٰانَ ماضیهِ عَلیٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ کاَفْعَلَ نحو: اَکْرَمَ، یُکْرِمُ، اِکراماً. و فَعَّلَ نحو: فَرَّحَ، یُفَرِّحُ، تَفْرِیحاً. و فاٰعَلَ نحو: قٰاتَلَ، یُقٰاتِلُ، مُقٰاتَلَةً و قِتٰالاً و قیتالاً

افعال ثلاثی مزید افعالی هستند که یک یا دو یا سه حرف به اصل فعلشان اضافه شده است و آن بر سه قسم است:

۱ - ثلاثی مزیدی که یک حرف به اصلِ آن افزوده شده باشد یعنی فعلی است که ماضی آن چهار حرفی باشد و آن سه باب است:

الف - اَفْعَلَ - مانند: اَکْرَمَ - یُکْرِمُ - اِکْرام. بر وزن اَفْعَلَ - یُفْعِلُ - اِفْعال - که همزه زاید است.

ب - فَعَّلَ - مانند: فَرَّحَ - یُفَرِّحُ - تَفْریح. بر وزن فَعَّلَ - یُفَعِّلُ - تَفْعیل. که تکرار عین بمنزلهٔ حرف زاید است.

ج - فٰاعَلَ - مانند: قٰاتَلَ - یُقٰاتِلُ - مُقٰاتَلَةً. بر وزن فٰاعَلَ - یُفٰاعِلُ - مُفٰاعَلَةً. که «الف» حرف زاید است.

نکته: هر فعل ماضی که اولش همزه زائد داشته باشد، آن همزه در مضارع ساقط می‌شود.

معانی سه باب:

باب افعال و تفعیل بیشتر برای متعدّی کردن بکار می‌روند یعنی بعضی از افعال ثلاثی مجرّد، که «لازم» هستند، اگر به این باب برده شوند «متعدّی» میگردند مانند:

جَلَسَ: نشست (لازم) ← اَجْلَسَ: نشاند (متعدّی)

حَسُنَ: نیکو شد ← اَحْسَنَ: نیکی کرد. نَزَلَ: فرود آمد ← اَنْزَلَ: فرود آورد.

فَرِحَ: شاد شد ← فَرَّحَ: خوشحال کرد. بَعُدَ: دور شد ← بَعَّدَ: دور کرد

معنـی باب مفاعله بیشتر برای «مشارکت» است، مشارکت یعنی هر کاری را که فاعل بر مفعول انجام میدهد مفعول نیز همان کار را بر فاعل انجام میدهد. مثال: ضَرَبَ عَلِیٌّ سعیداً [علی سعید را زد] غیر مشارکت. و مثال برای مشارکت: ضَارَبَ علیٌّ سعیداً [علی با سعید زد و خورد کرد] و یا کَاتَبَ علیٌّ حَسَناً [علی و حسن به یکدیگر نامه نوشتند].

توجه: حروف مضارعه «اتین» همیشه مفتوح است مگر در بابهائی که ماضی آنها چهار حرفی باشد مانند: اَفْعَلَ و فَعَّلَ و فَاعَلَ که در مضارع اینها بترتیب میگوئیم یُفْعِل - یُفَعِّلُ - یُفَاعِلُ.

اَلثّانی : ما کانَ ماضیهِ عَلیٰ خَمْسَةِ اَحْرُفٍ: اِمّا اَوَّلُهُ التّاءُ مِثْلُ تَفَعَّلَ نحو: تَکَسَّرَ - یَتَکَسَّرُ - تَکَسُّراً. و تَفاعَلَ نَحْوُ : تَباعَدَ، یَتَباعَدُ، تَباعُداً.

و اِمّا اَوَّلُهُ اَلْهَمْزَةُ مِثْلُ اِنْفَعَلَ نحوُ: اِنْقَطَعَ، یَنْقَطِعُ، اِنْقِطاعاً.

وَافْتَعَلَ نَحوُ: اِجْتَمَعَ، یَجْتَمِعُ، اِجْتِماعاً.

وَ اِفْعَلَّ نحوُ: اِحْمَرَّ، یَحْمَرُّ، اِحْمِراراً.

۲ - قسم دوم از افعال ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن دارای پنج حرف باشد یعنی دو حرف بدان افزوده شده است و آن بر دو نوع است یا اولش تاء می‌باشد و آن دو باب است:

۱ - «تَفَعَّلَ» مانند: تَکَسَّرَ - یَتَکَسَّرُ - تَکَسُّراً بر وزن: تَفَعَّلَ - یَتَفَعَّلُ - تَفَعُّلاً

۲ - «تَفاعَلَ» مانند: تَباعَدَ - یَتَباعَدُ - تَباعُداً بر وزن: تَفاعَلَ - یَتَفاعَلُ - تَفاعُلاً

و یا در اولش همزه است و آن سه باب است:

۱ - «اِنْفَعَلَ» مانند : اِنْقَطَعَ - یَنْقَطِعُ - اِنْقِطاع بر وزن اِنْفَعَل - یَنْفَعِلُ - اِنْفِعال.

۲ - «اِفْتَعَلَ» مانند : اِجْتَمَعَ - یَجْتَمِعُ - اِجْتِماع بر وزن اِفْتَعَلَ - یَفْتَعِلُ - اِفْتِعال.

۳ - «اِفْعَلَّ» مانند : اِحْمَرَّ - یَحْمَرُّ - اِحْمِرار بر وزن اِفْعَلَّ - یَفْعَلُّ - اِفْعِلال.

خلاصه : ثلاثی مزیدی که دو حرف بر آن اضافه شده باشد دارای پنج باب باین شرح است:

۱ – باب تَفَعُّلْ – مانند: «تَعَلَّمَ – يَتَعَلَّمُ – تَعَلُّمْ» كه حرف «ت» و عين تكرار شده دو حرف زائد است.

۲ – باب تَفاعُلْ – مانند: «تَباعَدَ – يَتَباعَدُ – تَباعُدْ» كه تاء و الف دو حرف زائد است.

۳ – باب اِفْتِعالْ – مانند: «اِجْتَمَعَ – يَجْتَمِعُ – اِجْتِماعْ» كه همزه و تاء زائد است.

٤ – باب اِنْفِعالْ – مانند: «اِنْطَلَقَ – يَنْطَلِقُ – اِنْطِلاقْ» كه همزه و نون زائد است.

٥ – باب اِفْعِلالْ – مانند: «اِحْمَرَّ – يَحْمَرُّ – اِحْمِرارْ» كه همزه و لام الفعل تكرار شده زائد است.

الثّالِثُ ما كان ماضيه عَلىٰ سِتَّةِ اَحْرُفٍ مِثْلُ اِسْتَفْعَل نحوُ : اِسْتَخْرَجَ، يَسْتخرِجُ، اِسْتِخْراجاً و اِفْعالَّ نحو: اِحْمارَّ، يَحْمارُّ، اِحْمِيراراً

واِفْعَوْعَلَ نحو: اِعْشَوْشَبَ، يَعْشَوْشِبُ، اِعْشِيشاباً.

واِفْعَوَّلَ نحو: اِجْلَوَّذَ، يَجْلَوِّذُ، اِجْلِوّاذاً.

وَاِفْعَنْلَلَ نحو: اِقْعَنْسَسَ، يَقْعَنْسِسُ، اِقْعِنْساساً

وَاِفْعَنْلىٰ نحو: اِسْلَنْقىٰ، يَسْلَنْقي، اِسْلِنْقاءً.

قسم سوم از افعال ثلاثی مزید فیه، فعلی است که ماضی آن شش حرف داشته باشد سه حرف اصلی و سه حرف اضافی و آن شش باب است:

۱ – باب اِسْتِفْعٰالْ[1]: مانند: اِسْتَخْرَج – یَسْتَخْرِجُ – اِسْتِخْراجاً: که همزه و سین و تاء زائد است.

۲ – باب افعیلال: مانند: اِحْمٰارَّ – یَحْمٰارُّ – اِحْمِیراراً: که همزه و الف و لامِ تکرار شده زائد است.

۳ – باب اِفْعِیْعٰالْ: مانند: اِعْشَوْشَبَ – یَعْشَوْشِبُ – اِعْشِیْشاباً: که همزه و واو و تکرار عین زائد است.

٤ – باب اِفْعِوّالْ: مانند: اِجْلَوَّذَ – یَجْلَوِّذُ – اِجْلِوّاذاً: که همزه و دو واو زائد است.

٥ – باب اِفْعِنْلاٰلْ: مانند: اِقْعَنْسَسَ – یَقْعَنْسِسُ – اِقْعِنْساساً: که همزه و نون و لام تکرار شده زائد است.

٦ – باب اِفْعِنْلاٰء: مانند: اِسْلَنْقیٰ – یَسْلَنْقِي – اِسْلِنْقٰاءً: که همزه و نون و یاء زائد است.

معانی این ابواب:

الف – باب استفعال برای طلب فعل است مانند: «اِسْتَغْفَرَ» [طلب آمرزش کرد] اِسْتَخْرَجَ [طلب خروج کرد].

ب – معنی بابهای دیگر برای مبالغه و زیادی است مانند: عَشِبَ [روئید] اِعْشَوْشَبَ [بسیار روئید].

«معانی این ابواب»

الف: بابهای «تَفَعُّلْ و اِفْتِعالْ و اِنْفِعال» غالباً برای «مطاوعه» بکار می‌روند. مطاوعه یعنی قبول اثر فعل مانند: «عَلَّمْتُ زَیْداً فَتَعَلَّمَ» [به زید یاد دادم و او یاد گرفت] و «اَحْرَقْتُ الکِبْرِیتُ فَاحْتَرَقَ»: [کبریت را آتش زدم و آن آتش گرفت] و «جَذَبْتُ الْحَبْلَ اِلَیَّ فَانْجَذَبَ» [طناب را بسوی خود کشیدم، طناب کشیده شد].

---

۱ – (مشهورترین بابِ قِسم سوم افعال ثلاثی مزید فیه استفعال است).

ب : باب تَفاعُلْ بیشتر برای مشارکت است مانند:

تَلاعَبَ حمیدٌ و فریدٌ: [حمید و فرید با هم بازی کردند].

توجّه: فرق میان مشارکت باب مفاعله و تفاعل در این است که در باب تَفاعُلْ شرکت بطور مساوی است اما در باب مفاعله غالباً یکی از دو طرف بر دیگری برتری دارد.

ج : باب تَفاعُلْ گاهی برای وانمود کردن کاری برخلاف واقع به کار می‌رود مانند: «تَمارَضَ» یعنی خود را به بیماری زد و «تَجاهَلَ» یعنی خود را به نادانی زد.

تبصره (۱): در باب «تَفاعُلْ و تَفَعُّلْ» اگر دو [ت] در کنار یکدیگر قرار گیرند، بخاطر تخفیف و سبکی کلام یکی از آن دو تاء را حذف می‌کنیم یعنی حذف تاء در صیغه‌های ٤، ٥، و ۷ تا ۱۲ مضارع جائز است.

مانند: تَتَعاوَنُ ← تَعاوَنُ * تَتَنَزَّلُ ← تَنَزَّلُ * تَتَجَمَّعْنَ ← تَجَمَّعْنَ

تبصرهٔ (۲): هر فعلی که فاءالفعل آن یکی از ۱۱ حرف [ت – ث – د – ذ – ز – س – ش – ص – ض – ط – ظ] باشد اگر به باب «تَفاعُلْ و تَفَعُّلْ» برده شود گاهی «ت» بدل به «فاءالفعل» میشود مانند: زَیَّنَ ← تَزَیَّنَ «ت» به «ز» تبدیل شده و میشود ← زْزَیَّنَ و سپس دو حرف «زاء» در هم ادغام شده، و بخاطر ابتداء به ساکن، در اولش، همزه اضافه میشود و «اِزَّیَّنَ» میگردد و هکذا:

ذَکَرَ ← تَذَکَّرَ ← ذْذَکَّرَ ← اِذْذَکَّرَ ← اِذَّکَّرَ

ثَقَلَ ← تَثاقَلَ ← ثْثاقَلَ ← اِثْثاقَلَ ← اِثّاقَلَ

و در قرآن بچنین مثالهای برخورد می‌کنیم مانند «یَطَّوَّفوا بِالْبَیْتِ العَتیقِ» [حج: ۲۹] و «یَصَّعَّدُ فی السَّماءِ» [انعام : ۱۲۵] و «ما یَذَّکَّرُ اِلاّ اولوا الالباب» [بقره: ۲٦۹] و نیز «اثّاقَلْتُمْ الی الارضِ» [توبه: ۳۸]

وَ اَمّا الرباعِیُّ المزیدُ فیه فامثلته: تَفَعْلَلَ: کتَدَحْرَجَ، تَدَحْرُجاً.
وَاِفْعَنْلَلَ نحو: اِحْرَنْجَمَ، اِحْرِنْجاماً
وَاِفْعَلَلَّ نحو: اِقْشَعَرَّ، اِقْشِعْراراً.

و اما فعل رباعی مزید فیه دارای مثالهائی است و آنها عبارتند از:

۱ - تَفَعْلَلَ مانند: تَدَحْرَجَ [غلطید] یَتَدَحْرَجُ، تَدُحْرُجاً. تاء اضافه است.

۲ - اِفْعَنْلَلَ مانند: اِحْرَنْجَمَ [ازدحام نمود] یَحْرَنْجِمُ، احرنجاماً: که همزه و نون اضافه است.

۳ - اِفْعَلَلَّ مانند: اِقْشَعَرَّ [پوست آن جمع شد] یَقْشَعِرُّ، اِقْشِعْراراً که همزه در اول و راء در آخر اضافی است.

تمارین

۱ - ثلاثی مزید فیه دارای چند باب است بیان کنید؟

۲- در ثلاثی مزید فیه ماضیهائی را که دارای چهار حرف هستند بیان کنید؟

۳ - بابهای این افعال را بنویسید؟

[اَخْرَجَ - اِقْشَعَرَّ - اِسْتَغْفَرَ - تَوَكَّلَ - اِنْشَقَّ - يُخْفِي - يُعَذِّبُ - غَلَّقَ - اِسْتَمْتَعَ - اِشْمَأَزَّ]

٤ - اوزان افعال زیر را بیان کنید و مجرّد و مزید هر کدام را مشخص کنید؟

[جَمَعَ - حَصْحَصَ - اَدَّبَ - تَعَطَّفَ - تَنَاصَرَ - صَبَرَ - سَلَّمَ - اِسْوَدَّ - اَنْزَلَ - رَابَطَ - مَلَکَ - اَعْرَضَ]

٥ - اصل و ریشهٔ این افعال مزید را بنویسید؟

[اِسْتَكْتَبَ - اِنْصَرَفَ - اِكْتَسَبَ - اِنْقَطَعَ - تَوَاعَدَ - تَهَاجَرَ - تَهَاجَمَ - صافَحَ - تَوَسْوَسَ - اِطْمَأَنَّ]

٦ - مضارع و مصدر این افعال را بنویسید؟

[عَلَّم - جالَسَ - تَهَجَّدَ - اَحْسَنَ - زَلْزَلَ - اِسْتَمَعَ]

۷ - در چه هنگام حروف مضارعه در افعال معلوم مضموم میشوند سه مثال بزنید؟

۸- معنی «تضارَبَ الْقَوْمُ» چیست؟

۹ - «تَمارَضَ عَلِيٌّ» و «تَغافَلَ حَسَنٌ» را ترجمه کنید؟

۱۰ - هر یک از افعال زیر را به باب نام برده شده در پرانتز ببرید و تغییرات لازم را در آنها انجام دهید؟

[زَیَنَ (تَفاعَلَ) – ثَقَلَ (تَفاعَلَ) – صَدَقَ (تَفَعَّلَ) – طَوَفَ (تَفَعَّلَ) – طَهُرَ (تَفَعَّلَ)]

۱۱ – «کَسَرْتُ الْقَلَمَ فَانْکَسَرَ» را ترجمه کنید؟

۱۲ – چند باب دو حرف زائد دارند؟ بیان کنید

۱۳– بابهائی راکه معنای پذیرش اثر فعل (مطاوعه) میدهند نام برید؟

۱٤ – «تَزَلْزَلُ» ماضی است یا مضارع چرا؟

۱۵ – ریشه افعال زیر را بنویسید؟

[اِقْشَعَرَّ – اِطْمَأَنَّ – اِشْمَأَزَّ – اِحْمَرَّ]

۱٦ – باب استفعال چه معنائی دارد؟ یک مثال بزنید.

تنبیه:

الفِعلُ اما مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الْفِعلُ الذّي يَتَعَدّىٰ مِنَ الْفاعِل اِلَى المَفْعُولِ بِهِ كقَوْلِكَ: ضَرَبْتُ زيداً. و يُسَمّى أيضاً واقِعاً و مُجاوِزاً.

وَ اِمّا غَيْرُ مُتَعَدٍّ وَ هُوَ الفِعْلُ الذّي لَمْ يَتَجاوَزِ الفاعِلَ نحوُ: حَسُنَ زيدٌ. وَيَسّمى لازِماً و غَيْرَ واقِعٍ وَ تَعْدِيتُهُ فِي الثُّلاثِيِّ المُجَرَّدِ بِتضعيفِ الْعَيْنِ اَوْبِالهَمْزَةِ كقولك: فَرَّحْتُ زيداً وَ اَجْلَسْتُهُ. وَ بِحَرْفِ الْجَرِّ فى الكُلِّ نحوُ: ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ وَانْطَلَقْتُ بِهِ.

فعل لازم و متعدّی

تنبیه:

فعل یا متعدّی است و آن فعلی است که از فاعل تجاوز کرده و اثرش به مفعول برسد مانند ضَرَبْتُ زیداً [زید را زدم] که در اینجا معنی «ضَرَبَ» با فاعل «تاء متکلم» تمام نشده بلکه از آن گذشته و بر زید واقع شده و باز همانطور که به چنین فعلی متعدّی میگویند، «واقِع» نیز گفته میشود بخاطر اینکه بر مفعول واقع شده، و بآن «مُجاوِز» نیز گفته میشود بخاطر اینکه اثر و معنای آن از فاعل تجاوز میکند به عبارت دیگر: فعل متعدّی فعلی است که معنی آن به فاعل تنها تمام نشود و به مفعول‌به محتاج باشد.

و یا غیرمتعدّی است، و آن فعلی است که معنی‌اش از فاعل تجاوز نکند و باعتبار دیگر: فعل غیرمتعدّی فعلی است که معنای آن با فاعل تمام شده و به مفعول به احتیاج نداشته باشد. مانند: حَسُنَ زیدٌ [زید نیکو است] و یا جَلَسَ عَلِيٌّ [علی نشست] و ذَهَبَ خالِدٌ [خالد رفت] و به چنین فعلی «لازم» گفته میشود بخاطر اینکه با فاعل همراه و ملازم

بوده و از آن جدا نمیشود. و هم بدان «غیر واقع» میگویند بخاطر اینکه بر مفعول به واقع نشده است.

طريقهٔ متعدّی ساختن فعل لازم:

هر فعل غیرمتعدّی «لازم» که از ثلاثی مجرّد باشد و بخواهیم آن را متعدّی کنیم به یکی از این دو راه عمل می‌کنیم:

۱ - آنکه عین‌الفعلش را مشدّد کنیم و به عبارت دیگر آن را به باب تفعیل ببریم مانند: «فَرِح زيدٌ» [زید شاد شد] وقتی آن را متعدّی کردیم میشود «فَرَّحْتُ زيداً» [زید را شاد کردم].

۲ - اینکه به اولش همزه بیافزائیم و به عبارت دیگر آن را به باب افعال ببریم مانند: «جَلَس زيدٌ» [زید نشست] که وقتی آن را به باب افعال بردیم میشود «اَجْلَسْتُ زيداً» [زید را نشانیدم].

توجّه: تمام افعال لازم - چه از فعل ثلاثی مجرّد باشد و چه غیر آن - با افـزودن یکی از حروف جارّه [ب - فِي - مِنْ - عَنْ - عَلیٰ] بر سر مفعول آنها متعدّی میشوند مانند: ذَهَبَ زيدٌ [زید رفت] که «لازم» است، حرف جاره آن افزوده میشود و «متعدّی» میگردد و میشود ذَهَبْتُ بِزَيْدٍ [زید را بردم] و یا «اِنْطَلَق زَيْدٌ» یعنی [زید آزاد بود] فعل ثلاثی مزید از باب «انفعال» است و لازم می‌باشد حال اگر بخواهیم آن را متعدّی کرده میگوئیم «اِنْطَلَقْتُ بزيدٍ» [زید را آزاد کردم].

شناختن افعال لازم

در موارد زیر فعل لازم است:

۱ - افعالی که بر سرشت و طبیعت دلالت دارند مانند: حَسُنَ [نیک شد] سَهُـلَ [آسان شد] شَجُعَ [نیرومند شد]

۲ - افعالی که بر حرکت دلالت دارند مانند: ذَهَبَ [رفت] جَاءَ [آمد] رَجَعَ [برگشت]

۳ – افعالی که هیئت یا شکل را برسانند مانند: قَصُرَ [کوتاه شد] طَالَ [دراز شد] اِسْتَدارَ [مدوّر شد]

٤ – افعالی که بر رنگ و عیب دلالت کنند مانند: اِحْمَرَّ [سرخ شد] اِعْوَجَّ [کج شد] زَرِقَ [کبود شد]

٥ – افعالی که پر بودن یا خالی بودن را برسانند مانند: شَبِعَ [سیر شد] فَرَغَ [خالی شد]

٦ – افعالی که بر پاکی و ناپاکی دلالت داشته باشد مانند: طَهُرَ [پاک شد] قَذُرَ [پلید شد]

٧ – افعالی که بر حالات نفسانی دلالت کنند مانند: غَضِبَ [خشمگین شد] فَرِحَ [شاد شد]

٨ – افعالی که به بابهای «اِنْفعال – تَفَعُّلْ – تَفَاعُلْ – تَفَعْلُلْ – اِفْعِلال – اِفْعنلالْ – اِفْعِلاّلْ – افعیلالْ» رفته باشند غالباً لازمند مانند: اِنْقَطَعَ [بریده شد]، تَمَدَّنَ [شهرنشین شد] تَخَاصَمَ [دشمنی کرد]. تَزَلْزَلَ [لرزید] اِحمَرَّ [سرخ شد]

توجّه: افعالی که به باب «افعال، تَفْعیل، مُفَاعَله، اِسْتِفْعَال» بروند متعدّی هستند.

تمارین

۱ – فعل متعدّی و لازم را تعریف کنید؟

۲ – چگونه فعل لازم را به متعدّی تبدیل میکنیم؟

۳ – در افعال زیر، فعل متعدّی و فعل لازم را مشخص کنید؟

[کَتَبَ – دَرَسَ – أَخَذَ – یُعْطی – شَرَحَ – ذَهَبَ – فَرِحَ – جَلَسَ – اِسْتَغْفَرَ – تَکاتَبَ – کاتَبَ]

٤ – این افعال را در جملهٔ مناسبی بنویسید؟

[کَتَبَ – أَخَذَ – ذَهَبَ – اَجْلَسَ – صَارَ – قَذَفَ – سَمِعَ – اَحْسَنَ – قاتَلَ]

٥ – این افعال لازم را به متعدّی تبدیل کنید؟

[خَرَجَ – ذَهَبَ – جَلَسَ – کَرُمَ – شَرُفَ – بَخِلَ – فَرِحَ]

٦ – راههای شناختن فعل لازم را بیان کنید؟

فصْلٌ - فِي اَمْثِلَةِ تَصْرِيفِ هٰذِهِ الافعالِ

اَمّا الماضِيُّ، فَهُوَ الفِعْلُ الَّذي دَلَّ عَلي مَعْنىً وُجِدَ فِي الزَّمانِ الْماضِي، فَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ ما كان اَوَّلُهُ مَفْتُوحاً اَوْكانَ اَوَّلُ مُتَحرِّكٍ مِنْهُ مَفْتُوحاً نحو: نَصَرَ، نَصَرا، نَصَروا، اِلىٰ آخِره! وَقِسْ عَلىٰ هٰذِهِ المذكُورَةِ، اَفْعَلَ و فٰاعَلَ و فَعْلَلَ و تَفَعْلَلَ وَ اِفْتَعَلَ و اِنْفَعَلَ وَ اِسْتَفْعَلَ و اِفْعَلَلَّ و اِفْعَوْعَلَ و كَذا البَواقى.

وَ لاٰ تَعْتَبِرْ حَرَكٰاتِ الاَلِفاتِ فِي الاوائِلِ،، فَاِنَّها زائِدةٌ تَثْبُتُ فى الاِبْتِداءِ و تَسْقُطُ فِي الدَّرْجِ.

فصل: در بیان مثالهای تصریف این افعال

اما فعل ماضی: و آن فعلی است که دلالت کند بر معنائی که در زمان گذشته انجام شده است که یا معلوم است یا مجهول.

ماضی معلوم: آنستکه برای فاعل بنا شده باشد و علامتش این است که یا حرف

اولش مفتوح است مانند «اَکَلَ - شَرِبَ - اَحْسَنَ - کَاتَبَ - دَحْرَجَ - تَدَحْرَجَ» و یا اوّلین حرف متحرکش مفتوح است مانند: اوزان «اِنْفَعَلَ - اِفْتَعَلَ - اِسْتَفْعَلَ - اِفْعَلَّ - اِفْعَوْعَلَ - اِفْعَوَّلَ» مثل: اِنْصَرَفَ و اِکْتَسَبَ و اِسْتَخْرَجَ و غیره که اولین حرف متحرک آنها عبارتست از «صاد» در «اِنْصَرَفَ» و تاء در «اِکْتَتَبَ» و «اِسْتَخْرَجَ» و حرکت الفهای این افعال را در نظر نگیرید زیرا آنها زائد بوده که در ابتدا آمده‌اند و در وسط کلام ساقط و حذف می‌شوند. پس اعتباری به بود یا نبود آنها نیست.

تبصره:

فعل در زبان عربی به اعتبار زمان بر سه قسم است: ماضی - مضارع - امر.

۱ - فعل یا دلالت بر زمان «گذشته» میکند که به آن «ماضی» گویند مانند: کَتَبَ [نوشت].

۲ - یا دلالت بر زمان «حال و آینده» میکند که به آن «مضارع» گویند مانند: یَکْتُبُ [می‌نویسد].

۳ - و یا دلالت بر «طلب» میکند که به آن «امر» گویند مانند: اُکْتُبْ [بنویس].

*** فاعل در فعل**

فاعل همان «کننده و انجام دهندهٔ کار» است و آن یا حاضر نیست که بآن «غایب» گویند [او - آنها] و یا حاضر است که به آن «مخاطب» گویند [تو - شما].

و یا خود گوینده است که به آن «متکلّم» گویند [من - ما].

و هر کدام از غایب و حاضر، یا مرد است که به آن «مذکّر» گویند و یا زن است که به آن «مؤنّث» گویند و هر یک از مذکّر و مونّث:

یا یکی است که به آن «مفرد» گویند. و یا دو تا است که به آن «مثنّی» گویند و یا چند تا است که به آن «جمع» گویند.

و متکلم نیز: یا فعل را فقط به خود نسبت میدهد که به آن «متکلّم وحده» گویند و

یا به خود و دیگری نسبت میدهد که به آن «متکلم مع‌الغیر» گویند و لذا هر فعلی در عربی دارای ١٤ صیغه است.

جدول زیر صرف فعل ماضی را بطور کامل نشان میدهد.

صیغه			شمارهٔ فعل		معنی	میزان	
غایب	مذکّر	مفرد	۱	ضَرَبَ	زد [آن یک مرد]	فَعَلَ	
		مثنی	۲	ضَرَبا	زدند [آن دو مرد]	فَعَلا	الف علامت مثنی
		جمع	۳	ضَرَبُوا	زدند [آن مردان]	فَعَلُوا	واوعلامت جمع مذکرغایب
	مؤنّث	مفرد	۴	ضَرَبَتْ	زد [آن یک زن]	فَعَلَتْ	تاء ساکنه علامت مفرد
		مثنّی	۵	ضَرَبَتا	زدند [آن دو زن]	فَعَلَتا	مونث غایب
		جمع	٦	ضَرَبْنَ	زدند [آن زنان]	فَعَلْنَ	«نَ» علامت جمع مونّث
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	ضَرَبْتَ	زدی [تو یک مرد]	فَعَلْتَ	
		مثنی	۸	ضَرَبْتُما	زدید [شما دو مرد]	فَعَلْتُما	
		جمع	۹	ضَرَبْتُمْ	زدید [شما مردان]	فَعَلْتُمْ	
	مؤنث	مفرد	۱۰	ضَرَبْتِ	زدی [تو یک زن]	فَعَلْتِ	
		مثنی	۱۱	ضَرَبْتُما	زدید [شما دو زن]	فَعَلْتُما	
		جمع	۱۲	ضَرَبْتُنَّ	زدید [شما زنان]	فَعَلْتُنَّ	
متکلّم		وحده	۱۳	ضَرَبْتُ	زدم	فَعَلْتُ	
		مع‌الغیر	۱۴	ضَرَبْنا	زدیم	فَعَلْنا	

وَالْمَبْنِيُّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ وَ هُوَ الْفِعْلُ الَّذِي لَمْ يُسَمَّ فَاعِلُه مَا كَانَ اَوَّلُهُ مَضْمُوماً كَفُعِلَ وَ فُعْلِلَ و اُفْعِلَ وَ فُعِّلَ وَ فُوعِلَ و تُفُعِّلَ و تُفُوعِلَ و تُفُعْلِلَ اَوْ كَانَ اَوَّلُ مُتَحَرِّكٍ مِنْهُ مَضْموماً نَحْوُ اُفْتُعِلَ وَ اُسْتُفْعِلَ.

وَ هَمْزَةُ الْوَصْلِ تَتَّبِعُ هٰذَا الْمَضْمُومَ فِى الضَّمِّ و ما قَبْلَ آخِرِه يَكُونُ مَكْسوراً ابداً تَقُولُ : نُصِرَ زَيْدٌ وَاُسْتُخْرِجَ الْمَالُ.

فعل مجهول ماضی:

فعلی که از ماضی برای مفعول بنا گردیده یا بعبارت دیگر، فعل «ماضی مجهول» آنست که فاعلش در کلام معلوم نباشد یعنی بجای اینکه فعل را به فاعل نسبت دهند آن را به مفعول نسبت میدهند.

طرز ساختن ماضی مجهول:

۱ - یا اوّلین حرفِ آن فعل، مضموم است مانند «فُعِلَ» که منظور فعل ماضی مجهول از ثلاثی مجرد است مثل نُصِرَ - ضُرِبَ - سُئِلَ - عُلِمَ و غیره. و «فُعْلِلَ» که مراد فعل ماضی مجهول از رباعی مجرد است همچون دُحْرِجَ - زُلْزِلَ و «اُفْعِلَ» که مراد ماضی مجهول از باب افعال است مانند: اُكْرِمَ - اُحْسِنَ و «فُعِّلَ» که مراد صیغهٔ ماضی مجهول از باب تفعیل است مانند: صُرِّفَ - فُرِّحَ - هُذِّبَ و غیره و «فُوعِلَ» که مراد، صیغهٔ ماضی مجهول از باب «مُفاعَلة» میباشد مانند: قُوتِلَ - ضُورِبَ و غیره و «تُفُعِّلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تَفَعُّلْ» است مانند: تُكُسِّرَ - تُعُهِّدَ و غیره و «تُفُوعِلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تُفاعُلْ» است مانند: تُبُوعِدَ - تُضُورِبَ و غیره و «تُفُعْلِلَ» که مراد نشان دادن ماضی مجهول از باب «تَفَعْلُلْ» است مانند: تُدُحْرِجَ - تُزُلْزِل و غیره.

۲ - و یا اولین حرف متحرّکش مضموم است مانند: «اُفْتُعِلَ» که مراد صیغهٔ ماضی مجهول از باب «افتعال» است مانند: اُكْتُسِبَ - اُجْتُمِعَ و غیره و «اُسْتُفْعِلَ» که مراد ماضی

مجهول از باب «استفعال» است مانند: أُسْتُخْرِجَ - أُسْتُنْصِرَ و غیره و همزهٔ وصل در مضموم شدن تابع همین حرفی است که‌مضموم‌گردیده‌باین معنی وقتی تاء مضموم گشت همزه اول فعل نیز مضموم میگردد.

۳ - آنچه قبل از آخرین حرف میباشد همیشه مکسور است مانند : «نُصِرَ زیدٌ» [زید یاری شد] که «زید» در اصل مفعول به بوده.مثلاً چنین بوده «نَصَرَ عمروٌ زیداً» سپس نَصَرَ مجهول گردید و از فاعلش نامی برده‌نشده‌و «زید» که مفعول به‌بوددرجای فاعل نشست و اولین حرف فعل که «نون» است مضموم شد و حرف پیش از آخر یعنی «صاد» مکسور گردید.

و یا مانند: «أُسْتُخْرِجَ المالُ» و این مثال است برای فعل ماضی که اولین متحرک آن مضموم باشد و همزهٔ اوّل کلمه پیرو آن حرف مضموم می‌باشد در اصل «اِسْتَخْرَجَ زیدٌ المالَ» بوده «زیدٌ» فاعل و «المالَ» مفعول به بوده سپس «اِسْتَخْرَجَ» مجهول گردید و «زید» که فاعل است حذف شد و «المالَ» که مفعول به بود جای فاعل نشست و اعراب فاعل را بخود گرفت و خود «اِسْتَخرَجَ» را مجهول ساختیم باین شیوه که اوّلین حرف متحرک آن که «تاء» باشد مضموم شد و حرف پیش از آخر یعنی «راء» مکسور گردید.

خلاصه: در یک عبارت ساده میتوانیم بگوئیم قاعده برای ساختن ماضی مجهول چنین است که: حرف پیش از آخر را مکسور نموده و تمام حروف متحرک قبل از آن را مضموم نمائیم مانند: «أُكِلَ» خورده شد - «تُعُلِّمَ» آموخته شد - و «أُسْتُخْرِجَ» بیرون آورده شد.

تبصره ۱ - فعل مجهول مخصوص فعل متعدّی است. و از فعل لازم در صورتی فعل مجهول بنا میشود که قبلاً متعدّی شده باشد.

تبصره ۲ - اگر حرف ما قبل آخر ماضی «الف» باشد در ماضی مجهول بـه «یـاء» تبدیل میشود و ما قبل آن یاء نیز مکسور میگردد مانند: قَالَ ← قِیلَ و اِصْطَادَ ← اصْطِیْدَ [در مبحث معتلات بیان خواهد شد].

تبصره ۳ - در دو باب اِفْتَعَل و اِنْفَعَلَ از اجوف بهتر است برای حرکت حرف سوم،

همزه مـکسور گردد مانند: «اِنْقِيْدَ» و «اِختِيرَ» که مطابق قاعده اُنقيدَ و اُختِيرَ میباشد.

تبصره ٤ - اگر حرف آخر نیز الف باشد «الف» تبدیل به «یاء» مـیشود و حـرف قبل از آن مکسور میگردد بخاطر تجانس به «یاء» مانند «دَعَا» که در مجـهول مـیگوئیم «دُعِیَ»

تبصره ٥ - اگر الف زائد باشد در مجهول به «واو» بدل میشود مانند «عَاهَدَ» که در مجهول میشود «عُوهِدَ» و «تَنَازَعَ» که میشود «تُنُوْزِعَ» زیرا قاعده است که: [الف ساکن ما قبل مضموم تبدیل به واو میگردد] و اینک یک نمونه از ١٤ صیغهٔ ماضی مجهول ثـلاثی مجرد:

نُصِرَ [یاری شد]

نُصِرَا [یاری شدند]

نُصِروا [یاری شدند]

نُصِرَتْ [یاری شد]

نُصِرتَا [یاری شدند]

نُصِرْنَ [یاری شدند]

نُصِرْتَ [یاری شدی]

نُصِرْتُمَا [یاری شدید]

نُصِرْتُمْ [یاری شدید]

نُصِرْتِ [یاری شدی]

نُصِرْتُمَا [یاری شدید]

نُصِرْتُنَّ [یاری شدید]

نُصِرْتُ [یاری شدم]

نُصِرْنا [یاری شدیم]

تمارین

۱ – فعل ماضی را با ذکر ۵ مثال تعریف کنید
۲ – علامت فعل ماضی معلوم چیست؟
۳ – طرز مجهول ساختن فعل ماضی را در عربی با مثال بنویسید؟
٤ – افعال زیر را مجهول کنید:
[دَرَسَ – اَکْرَمَ – عَلَّمَ – خارَبَ – اِسْتَخْدَمَ – اِحْتَرَقَ – قاوَمَ – طالَبَ – قَتَلْتُ]
۵ – سه جمله بنویسید که افعال آنها ماضی مجهول باشد.
٦ – شش صیغهٔ غائب ماضی مجهول «قاتَلَ» را بنویسید.
۷ – در فعل ماضی علامت جمع مؤنّث چیست؟ با ۲ مثال بنویسید.
۸ – در فعل ماضی علامت مفرد مؤنّث غایب چیست؟ با سه مثال بنویسید.

تَصریفُ الفِعل المضارِع:

اَمَّا الْمُضارِعُ فَهُوَ ما اَوَّلُهُ اِحْدی الزَّوائِدِ الْاَرْبَعِ وَ هِیَ الهمزةُ وَالیاءُ وَالتّاءُ و النُّونُ وَتَجْمَعُها «اَنَیْتَ» او «اَتَیْنَ» او «نَأْتِیْ» فَالْهَمْزَةُ للمتکلّم وَحْدَهُ والنُّونُ لَهُ اِذا کانَ مَعَهُ غَیْرُهُ وَالتّاءُ لِلْمُخاطَبِ مُفْرَداً اَوْ مُثَنیً اَومَجْمُوعاً مُذَکَّراً کانَ اَوْمؤنَّثاً و لِلْغائِبَةِ المُفْرَدَةِ و لِمُثَنّاها وَالْیاءُ لِلْغائِبِ المُذَکَّرِ مُفْرَداً او مُثَنّیً او مجموعاً وَلِجَمْعِ المُؤَنَّثِ الْغائِبَةِ.

وَ هَذا یَصْلُحُ للحال وَالْاِسْتِقبالِ تَقُولُ: یَفْعَلُ اَلآنَ وَیُسَمّی حالاً وَ حاضِراً وَ یَفْعَلُ غداً وَیُسَمّی مُسْتَقْبلاً فِاِذا اَدْخَلْتَ عَلَیْهِ السّینَ اَوْسَوْفَ، فَقُلْتَ، سَیَفْعَلُ اَوْسَوْفَ یَفْعَلُ اُخْتُصَّ بِزَمانِ الاِسْتِقْبالِ، فَاِذا اَدْخَلْتَ عَلَیْهِ اللّامَ اَلْمَفتُوحَةَ اُخْتُصَّ بزمانِ الحالِ کَقَوْلِکَ «لَیَفْعَلُ» وَ فی التنزیلِ: اِنّی لَیَحْزُنَنی اَنْ تَذْهَبُوا به.

فعل مضارع:

فعل مضارع فعلی است که دلالت بر انجام کاری یا پدید آمدن حالتی در زمان «حال و آینده» میکند مانند: یَکْتُبُ [حالا یا بعداً می‌نویسد] فعل مضارع از فعل ماضی ساخته میشود.

کیفیت بنای مضارع: ۱ – فعلی است که یکی از حروف زائد چهارگانه بر سر فعل ماضی درآید. حروف زائد مضارعه عبارتند از: همزه و نون و یاء و تاء که در این کلمات جمع می‌شوند: اَنَیْتَ یا اَتَیْنَ یا نَأْتِی. همزه مانند: اَضْرِبُ یاء مانند: یَضْرِبُ تاء مانند:

تَضْرِبُ نون مانند نِضْرِبُ.

موارد وقوع چهار حرف زائد در فعل مضارع:

۱ – همزه (أ) برای ساختن متکلم وحده است مانند: اَکْـتُبُ [مـی‌نویسم حـالا یـا آینده]

۲ – نون (نـ) برای متکلم مع‌الغیر است مانند: نَکْتُبُ [می‌نویسیم حالا یا آینده]

۳ – تاء (تـ) برای مخاطب است چه مفرد و چه تثنیه و چه جمع خواه مذکّر باشد یا مؤنّث و نیز برای مفرد مؤنّث غایب و تثنیه غایب می‌آید مـانند: تَکْـتُبُ – تَکْـتُبانِ – تَکْتُبُونَ – تَکتبِین – تَکْتُبان – تَکْتُبْنَ که صیغهٔ مفرد و مثنای مخاطب مذکر با صیغهٔ مفرد و مثنای غایب مؤنث یکسان است.

٤ – و یاء (یـ) برای ساختن سه صیغهٔ مفرد و مثنی و جمع مذکر غایب و صیغهٔ جمع مونّث غایب است مانند: یَکْتُبُ – یَکْتُبانِ – یَکْتُبونَ – یَکْتُبْنَ و اینک صرف چـهارده صیغهٔ مضارع در جدول مشاهده میشود.

صیغه			شماره	
غایب	مذکّر	مفرد	۱	یَضْرِبُ : می‌زند [آن یک مرد]
		مثنی	۲	یَضْرِبانِ : می‌زنند [آن دو مرد]
		جمع	۳	یَضْرِبون : می‌زنند [آن مردان]
	مؤنّث	مفرد	٤	تَضْرِبُ : می‌زند [آن یک زن]
		مثنّی	۵	تَضْرِبانِ : می‌زنند [آن دو زن]
		جمع	٦	یَضْرِبْنَ : می‌زنند [آن زنان]
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	تَضْرِبُ : می‌زنی [تو یک مرد]
		مثنی	۸	تَضْرِبانِ : می‌زنید [شما دو مرد]
		جمع	۹	تَضْرِبون : می‌زنید [شما مردان]
	مؤنث	مفرد	۱۰	تَضْرِبینَ : می‌زنی [تو یک زن]
		مثنی	۱۱	تَضْرِبانِ : می‌زنید [شما دو زن]
		جمع	۱۲	تَضْرِبْنَ : می‌زنید [شما زنان]
متکلّم		وحده	۱۳	اَضْرِبُ : می‌زنم
		مع‌الغیر	١٤	نَضْرِبُ : می‌زنیم

چند نکته راجع به فعل مضارع:

نکته ۱ – فعل مضارع هم برای زمان حال و هم زمان آینده به کار می‌رود مثلاً

میتوان گفت: یَفْعَلُ الآنَ یعنی [اکنون انجام میدهد] و در اینصورت بآن حال و حاضر گفته میشود. و میتوان گفت: «یَفْعَلُ غَداً» [در زمان آینده انجام میدهد] که در اینصورت بدان مستقبل میگویند.

نکته ۲ – فعل مضارع بوسیلهٔ اتصال چند کلمه بدان بـه زمـان حـال اخـتصاص می‌یابد و آن کلمات عبارتند از :

الف – لام مفتوحه [لَ] در اول مضارع مانند: «اِنّ الاستاذَ لَیَشرحُ الدَّرسَ» [اسـتاد هم اکنون درس را توضیح میدهد] و یا «لَیَفْعَلُ» [اکنون انجام میدهد] و در قرآن آمـده است که «اِنّی لَیَحْزُنُنی اَنْ تَذْهَبوا به» [اکنون بردن یوسف مرا غمگین میکند].

ب – بوسیلهٔ «لیس» یا «ما» نافیه مانند «لَسْتُ اَرْضٰی عَنْکَ» [اکنون از تو خشنود نیستم] و مانند: «مٰا اُعْطیکَ مٰا طَلَبْتَ» [آنچه را خواستی اکنون به تو نمیدهم].

نکته ۳ – بعضی از کلمات هستند که وقتی با فعل مضارع همراه باشند معنی آن را به زمان آینده اختصاص میدهند همچون دو کلمه «سین» و «سـوف» چـنانچه مـیگوئی «سَیَضْرِبُ» و یا «سوفَ یَضْرِبُ» که معنی هر دو میشود [خواهد زد] و یا مثل «سعیدٌ سَیَکْتُبُ درسَه» [سعید درسش را خواهد نوشت].

فرق سین و سوف در این است که سین بر آیندهٔ نزدیکتر و سوف بر آیندهٔ دورتـر دلالت میکند.

و باز اگر فعل مضارع بعد از حروف ناصبه و جازمه باستثنای «لم و لمّا» قرار گیرد غالباً معنی استقبال میدهد مانند: «اُریدُ اَنْ اَکْتُبَ» [می‌خواهم بنویسم] و یـا مـثل «اِنْ تَکْتُبْ درسَکَ تَنْجَحْ» [اگر درست را بنویسی موفق خواهی شد].

نکته ٤ – هر گاه فعل مضارع بعد از «لم و لمّا» ی جازمه قرار گیـرد مـعنایش بـه فعل ماضی تبدیل میشود مانند «لم یَکْتُبْ» [ننوشت] و «لما یَکْتُبْ» [هنوز ننوشته است] و یا مانند: «زُرْتُکَ وَ لَمْ تَکُنْ فی البَیْتِ» [بدیدنت آمدم ولی در خانه نبودی] و «قَطَفْتُ الثَّمَرَةَ وَ لَمّٰا تَنْضَجْ» [میوه را چیدم ولی هنوز نرسیده بود].

بِناءُ المُضٰارِعِ للمعلوم و المجهول

وَالْمَبْنِيُّ لِلْفاعِلِ مِنْهُ، ما كٰانَ حَرْفُ الْمُضٰارِعَةِ مِنْهُ مَفْتُوحاً اِلّا ما كٰانَ ماضِيهِ عَلىٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ فَاِنَّ حَرْفَ الْمُضٰارِعَةِ مِنْهُ يَكُونُ مَضْمُوماً اَبَداً نحو يُدَحْرِجُ وَ يُكْرِم وَ يُفَرِّحُ وَ يُقٰاتِلُ و عَلاٰمَةُ بناء هذهِ الْاَرْبَعَةِ لِلْفاعِلِ كَوْنُ الْحَرْفِ الَّذى قَبْل آخِرِه مَكْسُوراً اَبَداً مِثاله مِنْ يَفْعُلُ، يَنْصُرُ، يَنْصُرانِ يَنْصُرون الى آخره.

وَقِسْ على هٰذا، يَضْرِبُ وَ يَعْلَمُ وَ يُدَحْرِجُ وَ يُكْرِمُ وَ يُقٰاتِلُ وَ يُفَرِّحُ وَ يَتَكَسَّرُ وَ يَتَبٰاعَدُ و يَنْقَطِعُ وَ يَجْتَمِعُ وَ يَحْمَرُّ و يَحْمٰارُّ و يَسْتَخْرِجُ وَ يَعْشَوْشِبُ و يَقْعَنْسِسُ و يَسْلَنْقىٰ و يَتَدَحْرَجُ و يَحْرَنْجِمُ وَ يَقْشَعِرُّ.

فعل مضارع معلوم:

فعل مضارع معلوم آنست که به فاعل نسبت داده شود و علامت آن اینستکه حروف مضارعه آن یعنی [همزه - نون - یاء - تاء] مفتوح باشد مگر آن دسته از افعال مضارعی که ماضی آنها دارای چهار حرف باشد که در اینصورت حروف مضارعه مضموم میگردد که در چهار باب زیر است.

۱ - باب افعال مانند: اَكْرَمَ - يُكْرِمُ

۲ - باب تفعيل مانند: فَرَّحَ - يُفَرِّحُ

۳ - باب مُفٰاعَلَة مانند: قٰاتَلَ - يُقٰاتِلُ

٤ - باب فَعْلَلَة مانند: دَحْرَجَ - يُدَحْرِجُ

و نشانهٔ بنا شدن این چهار فعل برای فاعل [یعنی مضارع معلوم بودن آن] آنستکه حرف پیش از آخر همیشه مکسور است مثال آن در میزان يَفْعُلُ:

صیغه			شماره	
غایب	مذکّر	مفرد	۱	یَنْصُرُ : یاری میکند [یک مرد]
		مثنی	۲	یَنْصُرانِ : یاری میکنند [دو مرد]
		جمع	۳	یَنْصُرُونَ : یاری میکنند [مردان]
	مؤنّث	مفرد	٤	تَنْصُرُ : یاری میکند [یک زن]
		مثنّی	۵	تَنْصُران : یاری میکنند [دو زن]
		جمع	٦	یَنْصُرْنَ : یاری میکنند [زنان]
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	تَنْصُرُ : یاری میکنی [تو یک مرد]
		مثنی	۸	تَنْصُرانِ : یاری میکنید [شما دو مرد]
		جمع	۹	تَنْصُرُونَ : یاری میکنید [شما مردان]
	مؤنث	مفرد	۱۰	تَنْصُرِینَ : یاری میکنی [تو یک زن]
		مثنی	۱۱	تَنْصُرانِ : یاری میکنید [شما دو زن]
		جمع	۱۲	تَنْصُرْنَ : یاری میکنید [شما زنان]
متکلّم		وحده	۱۳	اَنْصُرُ : یاری میکنم
		مع‌الغیر	۱٤	نَنْصُرُ : یاری میکنیم

و سایر بابها را بر این مثال‌قیاس کن ، مانند:

یَضْرِبُ [می‌زند یک مرد] یَضْرِبانِ - یَضْرِبُونَ .... اَضْرِبُ - نَضْرِبُ «ثلاثی مجرَّد»

یَعْلَمُ [می‌داند یک مرد] یَعْلَمانِ - یَعْلَمون .... اَعْلَمُ - نَعْلَمُ «ثلاثی مجرّد»

یُدَحْرِجُ [می‌غلطاند یک مرد] یُدَحْرِجانِ - یُدَحْرِجون .... اُدَحْرِجُ - نُـدَحْرِجُ «بـاب

فَعْلَلَة»

يُقَاتِلُ [زد و خورد میکند یکمرد] يُقَاتِلانِ - يُقَاتِلونَ .... اُقَاتِلُ - نُقَاتِلُ «باب مُفَاعَلَة»

يُفَرِّحُ [شاد میکند یک مرد] يُفَرِّحَانِ - يُفَرِّحُونَ .... اُفَرِّحُ - نُفَرِّحُ «باب تفعیل»

يَتَكَسَّرُ [قبول شکستن میکند یک مرد] يَتَكَسَّرانِ - يَتَكَسَّرونَ .... اَتَكَسَّرُ - نَتَكَسَّرُ «باب تَفَعُّلْ»

يَتَبَاعَدُ [دور می‌شود یک مرد] يتباعَدانِ - يَتَبَاعَدُونَ .... اَتَبَاعَدُ - نَتَبَاعَدُ «باب تَفَاعُلْ»

يَنْقَطِعُ [قبول جدا شدن میکند یک مرد] يَنْقَطِعَانِ - يَنْقَطِعُونَ .... اَنْقَطِعُ - نَنْقَطِعُ «باب اِنْفِعال»

يَجْتَمِعُ [گرد می‌آید یک مرد] يَجْتَمِعَانِ - يَجْتَمِعُونَ .... اَجْتَمِعُ - نَجْتَمِعُ «باب افتعال»

يَحْمَرُّ [سرخ می‌شود یک مرد] يَحْمَرّانِ - يَحْمَرّونَ .... اَحْمَرُّ - نَحْمَرُّ «باب اِفْعِلال»

يَحْمَارُّ [بشدت سرخ می‌شود یک مرد] يَحْمَارّانِ - يَحْمَارُّونَ .... اَحْمَارُّ - نَحْمَارُّ «باب افعِلال»

يَسْتَخْرِجُ [طلب بیرون آمدن میکند یک مرد] يَسْتَخْرِجَانِ - يَسْتَخْرِجون .... اَسْتَخْرِجُ - نَسْتَخْرِجُ «باب استفعال»

يَعْشَوْشِبُ [به گیاه‌زار میرسد یک مرد] يَعْشَوْشِبانِ - يَعْشَوْشِبونَ .... اَعْشَوْشِبُ - نَعْشَوْشِبُ «باب افعیعال»

يَقْعَنْسِسُ [سینه‌اش قوز برمیدارد و کمرش تو میرود] يَقْعَنْسِسانِ - يَقْعَنْسِسُونَ .... اَقْعَنْسِسُ - نَقْعَنْسِسُ «باب افعیلال»

يَسْلَنْقِي [به پشت می‌خوابد یک مرد] يِسْلَنْقِيانِ - يَسْلَنْقُوْنَ .... اَسْلَنْقِي - نَسْلَنْقِي «باب اِفْعِنْلالْ»

يَتَدَحْرَجُ [می غلطد یک مرد] يَتَدَحْرَجانِ - يَتَدَحْرَجُونَ .... اَتَدَحْرَجُ - نَتَدَحْرَجُ «باب تَفَعْلُلْ»

يَحْرَنْجِمُ [ازدحام می‌کند یک مرد] يَحْرَنْجِمَانِ - يَحْرَنْجِمُونَ .... اَحْرَنْجِمُ - نَحْرَنْجِمُ «باب اِفْعِنْلاَلْ»

يَقْشَعِرُّ [پوست بدن جمع میکند یک مرد] يَقْشَعِرَّانِ - يَقْشَعِرُّونَ .... اَقْشَعِرُّ - نَـقْشَعِرُّ «باب اِفْعِلاّلْ»

وَالْمَبْنِيّ لِلْمَفْعُولِ مِنْهُ مٰا كٰانَ حرفُ المضارعَةِ مِنْهُ مَضْمُوماً و ما قبل آخِرِه مَفْتوحاً نحو: يُنْصَرُ و يُدَحْرَجُ و يُكْرَمُ و يُقٰاتَلُ وَ يُفَرَّحُ و يُسْتَخْرَجُ.

فعل مضارع مجهول:

فعل مضارع مجهول آن است که به مفعول نسبتش دهند و علامت آن این است که حروف مضارعه مضموم و ما قبل آخرش مفتوح می‌باشد مانند: «يُنْصَرُ عَمْرٌو» [عمرو یاری می‌شود] که ابتدا «يَنْصُرُ زيدٌ عمرواً» بوده در اینجا فاعلش که «زیدٌ» است حذف شده و «عمروٌ» را که مفعول به است جای فاعل قرار میدهیم و اعراب فاعل را بدان میدهیم و سپس خود فعل را مجهول میکنیم.

مثال: يُنْصَرُ «یاری می‌شود» که مراد فعل مجهول از ثلاثی مجرد است.

و يُدَحْرَج «غلطانده می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب فَعْلَلَه - رباعی مجرد - است.

و يُكْرَم «مورد احسان واقع میشود» که مراد فعل مجهول از باب افعال است.

و يُقٰاتَلُ «با او زد و خورد می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب مفاعله میباشد.

و يُفَرَّحُ «شاد کرده می‌شود» که مراد فعل مجهول از باب تفعیل می‌باشد.

چند قواعد راجع به مضارع معلوم:

الف: همزه‌های زاید اوّل ماضی در مضارع حذف می‌شود مانند: اِجْتَهَدَ ← يَجْتَهِدُ

ب: هرگاه ماضی فعل غیر ثلاثی مجرّد با تاء زاید شروع شود، حرف پیش از آخر مفتوح می‌باشد مانند:

تَأَدَّب - يَتَأَدَّبُ : تَباعَدَ - يَتَبٰاعَدُ : تَكَبَّرَ - يَتَكَبَّرُ : تَدَحْرَجَ - يَتَدَحْرَجُ.

ج: حرکت عین الفعل مضارع ثلاثی مجرّد را با استفاده از لغتنامه بدست می‌آوریم

در کتب لغت حرکت عین الفعل، اینطور نشان داده شده است مانند:

[جَلَسَ ـِ] یعنی عین الفعل مضارعش مکسور است [یَجْلِسُ]

[عَلِمَ ـَ] یعنی عین الفعل مضارعش مفتوح است [یَعْلَمُ]

[نَصَرَ ـُ] یعنی عین الفعل مضارعش مضموم است [یَنْصُرُ]

الفعل المضارع المنفّی

وَاعْلَمْ اَنَّه یَدْخُلُ عَلَی الْفِعْلِ المضارِعِ «ما» و «لا» النّافِیَتانِ فَلاٰ تُغَیِّرانِ صیغَتَهُ، تَقُولُ: لاٰ یَنْصُرُ، لاٰ یَنْصُرانِ، لاٰیَنْصُرونَ الی آخره وَکَذا ما یَنْصُرُ، مٰا یَنْصُرانِ، مٰا یَنْصُرونَ اِلٰی آخرِهِ.

[فعل مضارع منفی]

قبل از شروع بحث میگوئیم که بر سر فعل مضارع دو نوع کلمه داخل می‌شود: ۱– کلمات عامل ۲ –کلمات غیر عامل. مقصود از «عامل» آن دسته از کلماتی است که وقتی بر سر مضارع داخل شدند در آن تغییر و دگرگونی ایجاد میکنند و مراد از «غیرعامل» کلماتی است که حالت فعل مضارع نسبت به قبل از دخول آن کلمات مساوی باشد یعنی لفظاً هیچگونه تغییری در ظاهر و شکل مضارع ایجاد نمی‌کنند و ما اکنون قسمت دوم را توضیح میدهیم و میگوئیم:

برسرفعل‌مضارع‌دوکلمه «ما» و «لا» نافیه داخل میشود که ساختار و شکل صیغه را تغییر نمی‌دهند. به فعل مضارعی که حروف نافیه بر آن داخل شود «مضارع منفی» میگویند که در معنی تغییر ایجاد میکند.

مثال فعل مضارع منفی به «لا»

صیغه			شماره فعل		صرف فعل مضارع منفی به «ما»
غایب	مذکّر	مفرد	۱	لایَنْصُرُ: کمک نمیکند [یک مرد]	مٰایَنْصُرُ
		مثنی	۲	لایَنْصُرانِ: کمک نمیکنند [دو مرد]	مٰا یَنْصُرانِ
		جمع	۳	لایَنْصُرُونَ: کمک نمیکنند [مردان]	مٰا یَنْصُرُونَ
	مؤنّث	مفرد	٤	لاتَنْصُرُ: کمک نمیکند [یک زن]	ما تَنْصُرُ
		مثنّی	٥	لاتَنْصُرانِ: کمک نمیکنند [دو زن]	ما تَنْصُرانِ
		جمع	٦	لایَنْصُرْنَ : کمک نمیکنند [زنان]	مٰا یَنْصُرْنَ
مخاطب	مذکّر	مفرد	۷	لاُتَنْصُرُ : کمک نمیکنی [تو یک مرد]	مٰاتَنْصُرُ
		مثنی	۸	لاُتَنْصُرانِ : کمک نمیکنید [شمادو مرد]	مٰاتَنْصُرانِ
		جمع	۹	لاُتَنْصُرُونَ : کمک نمیکنید [شمامردان]	مٰاتَنْصُرُونَ
	مؤنث	مفرد	۱۰	لاتَنْصُرین : کمک نمیکنی [تویک زن]	ماتَنْصُرینَ
		مثنی	۱۱	لاتَنْصُرانِ : کمک نمیکنید [شمادوزن]	ماتَنْصُرانِ
		جمع	۱۲	لاتَنْصُرنَ : کمک نمیکنید [شمازنان]	ماتَنْصُرْنَ
متکلّم	وحده		۱۳	لاأَنْصُرُ : کمک نمی‌کنم	ماأَنْصُرُ
	مع‌الغیر		۱٤	لانَنْصُرُ: کمک نمی‌کنیم	مانَنْصُرُ

وَ مِنَ الجَوازِمِ لامُ الاَمْرِ، فتَقُولُ فِي امرالغايب: لِيَنْصُرْ، لِيَنْصُرا، لِيَنْصُروا، لِتَنْصُرْ، لِتَنْصُرا - لِيَنْصُرْنَ. و كَذٰلِكَ لِيَضْرِبْ وَ لِيَعْلَمْ وَ لِيُدَحْرِجْ و غيرُها.

وَ مِنْها لاالنّاهِيَةُ، فَتَقُولُ فى نَهْيِ الغائب: لايَنْصُرْ، لايَنْصُروا، لاتَنْصُرْ، لايَنْصُرْنَ وَ فِي نَهْيِ الحاضِر: لاتَنْصُرْ، لاتَنْصُرا، لاتَنْصُروا، الى آخره و كذا قياسُ سائر الاَمْثَلَةِ.

از جمله اداتی که فعل مضارع را مجزوم میکند لام امر است که آن هم مانند «لم و لمّا» ضمه‌ها و نونها را جابجا شود بدینصورت که کلمه «لِ» بر اول فعل مضارع در میآید و معنای باید و طلب فعل را می‌رساند.

مانند:	لِيَنْصُرْ :	باید کمک کند	[یک مرد]
مذکر غائب	لِيَنْصُرا :	باید کمک کنند	[دو مرد]
	لِيَنْصُروا :	باید کمک کنند	[مردان]
	لِتَنْصُرْ :	باید کمک کند	[یک زن]
مؤنث غائب	لِتَنْصُرا :	باید کمک کنند	[دو زن]
	لِيَنْصُرْن :	باید کمک کنند	[زنان]

و همچنین:

لِيَضْرِب - لِيَضْرِبا - لِيَضْرِبوا - لِتَضْرِبْ - لِتَضْرِبا - لِيَضْرِبْنَ -
لِيَعْلَمْ - لِيَعْلَما - لِيَعْلَمُوا - لِتَعْلَمْ - لِتَعْلَما - لِيَعْلَمْنَ -
لِيُدَحْرِجْ - لِيُدَحْرِجا - لِيُدَحْرِجوا - لِتُدَحْرِجْ - لِتُدَحْرِجا - لِيُدَحْرِجْنَ -

و یکی دیگر از ادات جازمه «لاء» ناهیه است که هم در لفظ و هم در معنی فعل مضارع تغییر و دگرگونی ایجاد میکند مانند:

غائب	مذکر	لاٰیَنْصُرْ: نباید کمک کند یک مرد	مخاطب مذکر	لاٰتَنْصُرْ: کمک نکن تو یک مرد
		لاٰیَنْصُرا: نباید کمک کنند دو مرد		لاٰتَنْصُرا: کمک نکنید شما دو مرد
		لاٰیَنْصُروا: نباید کمک کنند مردان		لاٰتَنْصُروا: کمک نکنید شما مردان
	مؤنث	لاٰتَنْصُرْ: نباید کمک کند یک زن	مخاطب مؤنث	لاٰتَنْصُری: کمک نکن تو یک زن
		لاٰتَنْصُرا: نباید کمک کنند دو زن		لاٰتَنْصُرا: کمک نکنید شما دو زن
		لاٰیَنْصُرْنَ: نباید کمک کنند زنان		لاٰیَنْصُرْنَ: کمک نکنید شما زنان
متکلم وحده		لاٰأَنْصُرْ: نباید کمک بکنم		
متکلم مع الغیر		لاٰنَنْصُرْ: نباید کمک بکنیم		

و بقیّه بابها به همین قیاس صرف میشوند.

وَ یَدْخُلُ الجاٰزِمُ، فَیَحْذِفُ مِنْهُ حرکةَ الواحِدِ و نُونَ التَّثْنِیَةِ وَ الْجَمْعِ الْمُذَکَّرِ والْواٰحِدَةِ الْمُخاٰطِبَةِ وَ لاٰیُحْذَفُ نونُ جَماٰعَةِ الْمُؤَنَّثِ، فَاِنَّها ضَمیرٌ کالواو فی جَمْعِ الْمُذَکَّرِ، فَتَثبُتُ عَلیٰ کُلِّ حالٍ، تقول:
لم یَنْصُرْ، لم یَنْصُرا، لَمْ یَنْصُرُوا الی آخره.

«فعل مضارع مجزوم»

بعضی از کلمات «عامل» بنام «ادات جازمه» بر سر فعل مضارع داخل می‌شوند و علاوه بر تغییر در معنا، در شکل و هئت آن نیز دگرگونی و تغییر ایجاد می‌نمایند. ادات جازم در اینجا عبارتند از «لَمْ» و «لَمّا» که هرگاه بر اول فعل مضارع در آمدند حرکت مفرد مذکر و متکلّمین را که ضمّه است حذف می‌کنند و نونهای تثنیه و جمع مذکّر

و مفرد مؤنّث مخاطب را حذف می‌نمایند بجز نونهای دو صیغهٔ جمع مؤنّث غائب و مخاطب که نونشان حذف و ساقط نمی‌گردد.

توجّه: لم و لمّا علاوه بر تغییر لفظی معنای فعل را نفی و زمان آن را به ماضی تبدیل می‌کنند که به آن «جحد» میگویند.

* صرف جحد فعل «نَصَرَ» اینچنین است:

صیغه			شماره	
غایب	مذکّر	مفرد:	۱	**لَم یَنْصُرْ** : یاری نکرد [آن یک مرد]
		مثنی:	۲	**لَم یَنْصُرا** : یاری نکردند [آن دو مرد]
		جمع:	۳	**لَم یَنْصُروا** : یاری نکردند [آن مردان]
	مؤنّث	مفرد:	٤	**لَم تَنْصُرْ** : یاری نکرد [آن یک زن]
		مثنّی:	٥	**لَم تَنْصُرا** : یاری نکردند [آن دو زن]
		جمع:	٦	**لَم یَنْصُرْنَ** : یاری نکردند [آن زنان]
مخاطب	مذکّر	مفرد:	٧	**لَم تَنْصُرْ** : یاری نکردی [تو یک مرد]
		مثنی:	٨	**لَم تَنْصُرا** : یاری نکردید [شما دو مرد]
		جمع:	٩	**لَم تَنْصُرُوا** : یاری نکردید [شما مردان]
	مؤنث	مفرد:	١٠	**لَم تَنْصُري** : یاری نکردی [تو یک زن]
		مثنی:	١١	**لَم تَنْصُرا** : یاری نکردید [شما دو زن]
		جمع:	١٢	**لَم تَنْصُرنَ** : یاری نکردید [شما زنان]
متکلّم		وحده:	١٣	**لَم أَنْصُرْ** : یاری نکردم
		مع‌الغیر:	١٤	**لَم نَنْصُرْ** : یاری نکردیم

> وَ یَدْخُلُ النّاصِبُ، فَیُبْدِلُ مِنَ الضَّمَةِ وَ یُسْقِطُ النُّوناتِ سِویٰ نُونِ جَماعَةِ المؤنَّثِ، فَتَقُولُ لَنْ یَنْصُرَ، لَنْ یَنْصُرا، لَنْ یَنْصُروا الی آخِره.

«مضارع منصوب»

از جمله الفاظ «عامل»، کلماتی هستند که بر سر فعل مضارع داخل شده و حروف ناصبه نامیده می‌شوند که عبارتند از: اَنْ - لَنْ - کَیْ - اِذَنْ.

و عمل آنها چنین است که این ادات بر سر فعل مضارع در می‌آیند و ضمّه‌هایِ آخرین حرفِ مضارعه را به فتحه تبدیل میکنند و تمام نونهایِ آخر صیغه‌های مضارع را باستثنای نون جمع مؤنّث غایب و مخاطب حذف و ساقط می‌نمایند. اینک صرف مضارع منصوب به «لَنْ»:

مذکر غائب:	لَنْ یَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکند [یک مرد]
	لَنْ یَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنند [دو مرد]
	لَنْ یَنْصُروا :	هرگز یاری نمیکنند [مردان]
مؤنّث غائب:	لَنْ تَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکند [یک زن]
	لَنْ تَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنند [دو زن]
	لَنْ یَنْصُرْنَ :	هرگز یاری نمیکنند [زنان]
مذکر مخاطب:	لَنْ تَنْصُرَ :	هرگز یاری نمیکنی [یک مرد]
	لَنْ تَنْصُرا :	هرگز یاری نمیکنید [شما دو مرد]
	لَنْ تَنْصُروا :	هرگز یاری نمیکنید [شما مردان]
	لَنْ تَنْصُری :	هرگز یاری نمیکنی [یک زن]

مؤنّث مخاطب: لَنْ تَنْصُرا : هرگز یاری نمیکنید [شما دو زن]
لَنْ تَنْصُرْنَ : هرگز یاری نمیکنید [شما زنان]
متکلم وحده: لَنْ اَنْصُرَ : هرگز یاری نمی‌کنم
متکلم مع‌الغیر: لَنْ نَنْصُرَ : هرگز یاری نمی‌کنیم

تمارین مربوط به فعل مضارع

۱ – فعل مضارع از فعل ماضی چگونه بنا میشود؟

۲ – نون و تاء در اول فعل مضارع بر چه دلالت میکنند؟

۳ – فعل مضارع در چه صورتی بر زمان حال و در چه صورتی بر زمان آینده دلالت می‌کند؟ برای هر کدام ۲ مثال بنویسید.

٤ – در افعال ماضیِ چهار حرفی علامت معلوم بودن آن چیست؟

٥ – از افعال زیر مضارع معلوم و مجهول بسازید:

[كَتَبَ – عَلِمَ – كَرُمَ – تَكَسَّرَ – تَنَافَسَ – اَدْبَرَ – قَدَّمَ – عَامَلَ – زَلْزَلَ – تَبَادَرَ – اِسْتَخْرَجَ]

٦ – از افعال مضارع زیر فعل ماضی مجهول بسازید؟

[يَحْسِبُ – يُعَذِّبُ – يُحْسِنُ – يُرَاقِبُ – يَسْتَخْدِمُ – يُدَحْرِجُ – يَحْتَرِمُ]

۷ – ادات جازمه چه تغییراتی در فعل مضارع انجام میدهند؟ و در کدام فعل تغییراتی انجام نمیدهند؟

۸ – فعل مضارع در چه موقع منصوب میشود؟

۹ – ادات ناصبه و ادات جازمه را نام برید؟

۱۰ – آیا غیر از ادات ناصبه و جازمه حروف دیگری بر سر فعل مضارع میآیند؟ در صورت اثبات برای آن سه مثال بنویسید.

۱۱ – فعل «يَذْهَبُ» را با «لَنْ و لَمْ» کاملاً صرف کنید

۱۲ – این افعال را مطابق صیغه خود بمضارع مجزوم تبدیل کنید

[اَكَلْتُمْ – عَرفْتُمْ – جَلَسْنَ – رَجَعْتُ – ذَهَبْنَا]

۱۳ - این کلمات را معنی کنید
[لم يَكْتُبْ - لايَكْتُبُ - لاتَكْتُبْ - سَيَكْتُبُ]

«بناء الامر الحاضر»

و امّا الامرُ بِالصّيغَةِ: فَهُوَ اَمْرُ الحاضِرِ و هُوَ جارٍ عَلى لَفْظِ المُضارِعِ المَجْزُومِ، فَاِنْ كانَ ما بَعْدَ حرفِ المُضارعَة مُتَحَرِّكاً فَتَسْقُطُ مِنْهُ حَرْفُ المُضارعَةِ وَ تَأْتِي بِصُورَةِ الْباقِي مَجْزُوماً فَتَقُولُ فِي الامر مِنْ تُدَحْرِجُ: دَحْرِجْ، دَحْرِجا، دَحْرِجوا، دَحْرِجي، دَحْرِجا، دَحْرِجْنَ، و هٰكَذا: فَرِّحْ و قاتِلْ وَ تَكَسَّرْ و تَباعَدْ وَ تَدَحْرَجْ الى آخره.

مبحث امر حاضر «امر بصيغه»

قبل از توضیح میگوئیم: «فعل امر فعلی است که بر درخواست انجام کاری در آینده دلالت میکند.مانند «أُكْتُبْ» بنویس. فعل امر به دو بخش تقسیم میشود ۱ - امر به صیغه ۲-امر به لام. امر به صیغه اختصاص به فاعل مخاطب دارد و فقط از فعل معلوم ساخته میشود».نویسندهٔ متن میگوید:

امر بصیغه که همان امر حاضر است از حیث لفظ و شکل ظاهری،مانند لفظ مضارع مجزوم میباشد یعنی همانطوریکه ضمّه آخر فعل مضارع و تمام نونهای آن باستثنای نونهای جمع مؤنّث حذف می‌شوند در امر حاضر نیز چنین کاری انجام میشود بنابراین برای ساختن امر حاضر باید شش صیغه مخاطب از فعل مضارع را در نظر

گرفت. فعل مضارع از دو حالت خارج نیست ۱ - اینکه حرف بعد از حرف مضارع متحرک است ۲ - اینکه حرف بعد از حرف مضارع ساکن است. در نوع اول، قاعده برای ساختن فعل امر چنین است:

۱ - حرف مضارع را حذف میکنیم ۲ - آخر فعل را بصورت مضارع مجزوم درمی‌آوریم. مثلاً برای ساختن امر حاضر از مضارع تُدَحْرِجُ میگوئیم:

مفرد: دَحْرِجْ : اصل آن تُدَحْرِجُ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را مجزوم نمودیم.

مذکر مثنی: دَحْرِجا : اصل آن تُدَحْرِجانِ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

جمع: دَحْرِجوا : اصل آن تُدَحْرِجون بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

مفرد: دَحْرِجِي : اصل آن تُدَحْرِجِين بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

مونث مثنی: دَحْرِجا : اصل آن تُدَحْرِجان بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با حذف «نون» مجزوم ساختیم.

جمع: دَحْرِجْنَ : اصل آن تُدَحْرِجْنَ بوده حرف مضارع را حذف نمودیم و آخرش را با اثبات «نون» مجزوم ساختیم.

و بر همین قیاس است:

فَرِّحْ [شاد شو - امر از تُفَرِّحُ] فَرِّحا - فَرِّحوا * فَرِّحي - فَرِّحا - فَرِّحْنَ.

قاتِلْ [زد و خورد کن - امر از تُقاتِلُ] قاتِلا - قاتِلوا * قاتِلی - قاتِلا - قاتِلْنَ.

تَكَسَّرْ [شکسته شو - امر از تَتَكَسَّرُ] تكَسَّرا - تَكَسَّروا * تَكَسَّرِی - تَكَسَّرا - تَكَسَّرْنَ.

تَدَحْرَجْ [بِغَلْتْ - امر از تَتَدَحْرَجُ] تَدَحْرَجا - تَدَحْرَجوا * تَدَحْرَجي - تَدَحْرَجا - تَدَحْرَجْنَ

وَ اِنْ کٰانَ مٰا بَعْدَ حَرْفِ الْمُضٰارِعَةِ سٰاکِناً فَتَحْذِفُ مِنْهُ حَرْفَ الْمُضٰارِعَةِ وَ تَأْتِي بِصُورَةِ الْبٰاقِي مَجْزُوماً مَزِيداً فِي اَوَّلِهِ هَمْزَةَ وَصْلٍ مَكْسُورةً اِلاّٰ اَنْ يَكُونَ عَيْنُ الْمُضٰارِعِ مِنْهُ مَضْمُوماً، فَتَضُمُّهٰا وَ تَقُولُ : اُنْصُرْ، اُنْصُرٰا، اُنْصُروا الى آخره.

وَ كَذٰلِكَ : اِضْرِبْ، اِضْرِبٰا، اِضْرِبوا الى آخره وَ اِعْلَمْ وَ اِنْقَطِعْ، وَ اِجْتَمِعْ وَ اِسْتَخْرِجْ وَ فَتَحُوا هَمْزَةَ «اَكْرِمْ» بِنٰاءً عَلَى الْاَصْلِ الْمَرْفُوضِ فَاِنَّ اَصْلَ «تُكْرِمُ» تُأَكْرِمُ.

و اگر حرف بعد از حرف مضارع ساکن باشد ساختن فعل امر از مضارع مخاطب بدین ترتیب است:

۱ – حرف مضارعه «ت» را از اول فعل مضارع حذف میکنی.

۲ – آخر فعل را مانند مضارع مجزوم جزم میدهی [یعنی ضمّه و نونها را بجز نونهای جمع مونث حذف می‌کنی]

۳ – و چون ابتدا به حرف ساکن در عربی ممنوع است باید در اوّل فعل امر یک همزهٔ مکسوره اضافه شود مگر اینکه عین الفعل مضارع آن فعل امر،مضموم باشد که در آن صورت همزهٔ زائد را بصورت مضموم می‌آوریم و خلاصه، راجع به حرکت همزه در فعل باید به عین الفعل مضارع نگاه کرد:

الف : اگر عین الفعل مفتوح و یا مکسور بود: همزه را کسره [ـِ] میدهیم مانند : تَضْرِبُ ← اِضْرِب و تَعْلَمُ ← اِعْلَمْ

ب : و اگر عین الفعل مضارع مضموم بود همزه را ضمّه [ـُ] میدهیم مانند: تَقْتُلُ ← اُقْتُلْ.

بنابر این در صرف امر حاضر از «نَصَرَ یَنْصُرُ» میگوئی:

مفرد: اُنْصُرْ: [یاری کن تو یکمرد] اصل آن تَنْصُرُ بوده با مضارعه و سکون آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مذکر مثنی: اُنْصُرا: [یاری کنید شما دو مرد] اصل آن تَنْصُرانِ بوده بامضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

جمع: اُنْصُروا: [یاری کنید شما مردان] اصل آن تَنْصُرون بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مفرد: اُنْصُري: [یاری کن تو یکزن]اصل آن تَنْصُرینَ بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

مونث مثنی: اُنْصُرا: [یاری کنید شما دو زن] اصل آن تَنْصُرانِ بوده با مضارعه و حذف نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

جمع: اُنْصُرْنَ: [یاری کنید شما زنان] اصل آن تَنْصُرْنَ بوده با مضارعه و اثبات نونِ آخر و اضافه کردن همزهٔ مضمومه

و همچنین:

صرف امر حاضر از «ضَرَبَ یَضْرِبُ» اِضْرِبْ - اِضْرِبا - اِضْرِبوا * اِضْرِبي - اِضْرِبا - اِضْرِبْنَ

صرف امر حاضر از «عَلِمَ یَعْلَمُ» اِعْلَمْ - اِعْلَما - اِعْلَمُوا * اِعْلَمي - اِعْلَما - اِعْلَمْنَ.

و صرف امر حاضر از «اِنْقَطَعَ یَنقَطِعُ» اِنْقَطِعْ - اِنْقَطِعا - اِنْقَطِعوا * اِنْقَطِعی - اِنْقَطِعا - اِنْقَطِعْنَ.

و صرف امر حاضر از «اِجْتَمَعَ - یَجْتَمِعُ» اِجْتَمِعْ - اِجْتَمِعا - اِجْتَمِعوا * اِجْتَمِعی - اِجْتَمِعا - اِجْتَمِعْن

دانشمندانِ علمِ صرف، همزهٔ «اَکْرِمْ» یعنی همزه فعل امر از باب افعال را مفتوح نموده‌اند چرا

که در اصل، دارای همزهٔ مفتوحه بوده و حذف شده زیرا اصل «تُکْرِمُ» تُأَکْرِمُ میباشد و چون در متکلم وحده اجتماع دو همزه روی میدهد بخاطر تخفیف، همزهٔ ماضی را حذف نمودیم و بخاطر طرداللباب و مجانست از بقیّه صیغه‌های مضارع هم همزه را ساقط نمودیم لذا در امر از «تُکْرِمُ» بعد از حذف تاء و جزم آخر، همزهٔ اصلی آن را عودت می‌دهیم.

توجّه: فقط در باب افعال همزه فعل امر مفتوح است. صرف امر حاضر از باب افعال چنین است:

أَکْرِمْ گرامی دار تو یکمرد حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمُ» است.
أَکْرِمٰا گرامی دارید شما دو مرد حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمٰانِ» است.
أَکْرِمُوا گرامی دارید شما مردان حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمون» است.
أَکْرِمِیْ گرامی دار تو یک زن حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمینَ» است.
أَکْرِمٰا گرامی دارید شما دو زن حاضر در زمان حال: اصل آن «تُکْرِمان» است.
أَکْرِمْنَ گرامی دارید شما زنان حاضر ذر زمان حال: اصل آن «تُکْرِمْنَ» است.

تمارین

۱ – معنی امر بصیغه چیست؟ و امر بصیغه از چه فعلی ساخته میشود؟

۲ – از افعال زیر فعل امر حاضر بسازید:

[اَکْرَمَ – دَحْرَجَ – تَقَدَّمَ – تَکاسَلَ – ضارَبَ – لَمْ تَشکُنْ – لَمْ تَعْلَمْ.]

۳ – در چه موقع همزهٔ وصل در فعل امر مکسور است و در چه موقع مضموم است؟

٤ – فرق میان همزهٔ اَکْرِمْ و اِمْنَعْ چیست؟

٥ – چرا در باب افعال همزه فعلهای امر همیشه مفتوح است؟

٦ – هر کدام از افعال زیر را به ماضی و مضارع همان صیغهٔ خود تبدیل کنید.

[قَدِّمْ – سَرِّحْ – تَغاوَنُوا – قاتِلْ – اُنْصُرْ – اِعْلَمْ – اَعْلِنْ – ضاحِبْنَ – اُسْجُدي]

۷ – چهار مثال در صیغهٔ امر بنویسید که در آنها همزهٔ امر، قطع[1] باشد.

---

۱ – همزهٔ قطع آن است که هنگام قرائت تلفظ می‌شود و حذف آن در هنگام قرائت جایز نیست مانند همزهٔ امر باب اِفعال.

خَمْسُ قواعد صرفيّة

وَ اعْلَمْ اَنَّهُ اِذٰا اِجْتَمَعَ تٰاءٰانِ فِي اَوَّلِ مُضٰارِعِ «تَـفَعَّلَ» وَ «تَـفاعَلَ» وَ «تَفَعْلَلَ» فَيَجُوزُ اِثْبٰاتُهُمٰا نَحْوُ: تَتَجَنَّبُ وَ تَتَقٰاتَلُ و تَتَدَحْرَجُ وَ يَجُوزُ حَذْفُ اِحْدٰيهِمٰا كَمٰا وَرَدَ فِي التَّنْزِيلِ فَاَنْتَ له تَصَدّٰى و نٰاراً تَلَظّٰى و تَنَزَّلُ المَلاٰئِكَةُ.

وَ مَتٰى كٰانَ فٰاءُ «اِفْتَعَلَ» صٰاداً اَوْضاداً اَوْطاءً اَوْظاءً قُلِبَتْ تٰائُهُ طٰاءً، تَقُولُ فِى اِفْتَعَلَ مِنْ الصُّلْحِ، اِصْطَلَحَ وَ مِنَ الضَّرْبِ، اِضْطَرَبَ وَ مِنَ الطَّرْدِ، اِطَّرَدَ وَ مِنَ الظُّلْمِ، اِضْطَلَمَ، وَ كَذٰا جَمِيعُ متَصَرِّفٰاتِه نحـوُ: يَـصْطَلِحُ فَـهُوَ مُصْطَلِحٌ وَ ذٰاكَ مُصْطَلَحٌ، اِصْطَلِحْ، لاٰيَصْطَلِحْ.

پنج قاعده صرفی:

قاعدهٔ اوّل:

هرگاه درباب «تَـفَعَّلَ» و «تَـفٰاعَلَ» و «تَـفَعْلَلَ» دو «تـاء» بـا هـم جمـع شـوند در اینصورت جایز است هر دو «تاء» را ثابت نگهداشت مانند: «تَتَجَنَّبُ» [دوری می‌نماید] و «تَتَقٰاتَلُ» [زد و خورد میکند] و «تَتَدَحْرَجُ» [می‌غلتد] و همچنین جـایز است بخـاطر تخفیف، یکی از آن دو تاء حذف گردد مانند: «فَاَنْتَ لَهُ تَـصَدّٰى» [تـو بـرای او بـعهده میگیری] که در اصل «تَتَصدّٰى» بوده و «ناراً تَلَظّٰى» [آتشی که شعله‌ور است] که در اصل تَتَلَظّٰى بوده و «تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَةُ» [ملائکه فرود می‌آیند] که در اصل تَتَنَزَّلُ بوده است.

قاعده دوم:

اگر فاءالفعل فعلی یکی از چهار حرف «ص - ض - ط - ظ» باشد اگر بـه بـاب افتعال برود «تاء» به «طاء» تبدیل می‌شود همچنانکه در باب اِفْتَعَلَ از مـاده «صـلح» میگوئی:

صَلُحَ ← اِصْتَلَحَ ← اِصْطَلَحَ: چون فاءافتعل صاد بود «تاء» منقوته را به «طاء» مطبقه تبدیل نمودیم.

و از ماده «ضَرْبٌ» میگوئی: ضَرَبَ ← اِضْتَرَبَ ← اِضْطَرَبَ: چون فاءالفعل «ضاد» بود «تاء» به «طاء» تبدیل شد.

و از ماده «طَرْدٌ» میگوئی: طَرَدَ ← اِطْتَرَدَ ← اِطْطَرَدَ ← اِطَّرَدَ یعنی اصل «اِطَّرَدَ» «طَرَدَ» بوده آن را به باب افتعال بردیم شد «اِطْتَرَدَ» و چون فاءالفعل «طاء» بود «تاء» افتعل به «طاء» تبدیل شد «اِطْطَرَدَ» گشت و بخاطر اجتماع المثلین دو طاء در هم دغم شدند «اِطَّرَدَ» گشت.

و در «افتعل» از ظُلم میگوئی: ظَلَمَ ← اِظْتَلَمَ ← اِظْطَلَمَ: و تمام مشتقات این کلمات بهمین شیوه تبدیل میشود مثال: اِصْطَلَحَ [ماضی] یَصْطَلِحُ [مضارع] مُصْطَلِحٌ [اسم فاعل] مُصْطَلَحٌ [اسم مفعول] اِصْطَلِحْ [فعل امر] لایَصْطَلِحْ [فعل نهی] که اصل آنها بترتیب: اِصْتَلَحَ - یَصْتَلِحُ - مُصْتَلِحٌ - مُصْتَلَحٌ - اِصْتَلِحْ - لایَصْتَلِحْ بوده است. و بخاطر همین قاعده دوم تاء منقوته در تمام صیغه‌ها به طاء مطبقه تبدیل شده است.

وَ مَتیٰ کٰان فاءُ «اِفْتَعَلَ» دالاً اَوْ ذالاً او زاءً قُلِبَتْ تائهُ دٰالاً و تقول فی «اِفْتَعَلَ» مِنَ الدَّرْءِ وَ مِنَ الذِّکْرِ وَ مِن الزَّجْرِ اِدَّرَءَ و اِذَّکَرَ و اِزْدَجَرَ.

قاعده سوم:

هر گاه فاءالفعل «اِفْتَعَلَ» یکی از حروف دال یا ذال یا زاء باشد، تاء (منقوته) اِفْتَعَلَ به «دال» مبدّل میشود بنابراین در «اِفْتَعَلَ» از ماده «الدّرء یعنی منع» و «الذّکْر یعنی در خاطر داشتن» و «الزَّجْر یعنی بازداشتن» میگوئیم:

دَرَءَ ← اِدْتَرَءَ ← اِدْدَرَءَ ← اِدَّرَءَ

میگوئیم «دَرَءَ» ثلاثی مجرد بود آن را به باب اِفْتَعَلَ بردیم شد «اِدْتَرَءَ» قاعده سوم بر آن جاری شد که فاءالفعلش دال بود، تاء اِفْتَعَلَ را تبدیل به «فاءالفعل که دالِ است» نمودیم شد اِدْدَرَءَ در اجتماع مثلین «دو دال» اول ساکن و ثانی متحرک در هم ادغام شدند تبدیل به «اِدَّرَءَ» شد و همچنین:

ذَكَرَ ← اِذْتَكَرَ ← اِذْدَكَرَ ← اِذْذَكَرَ ← اِذَّكَرَ

و زَجَرَ ← اِزْتَجَرَ ← اِزْدَجَرَ ← اِزْزَجَرَ ← اِزَّجَرَ

یعنی میگوئیم: اِذَّكَرَ : در اصل «ذَكَرَ» بود به باب افتعال رفت اِذْتَكَرَ شد سپس تاء را به دال تبدیل کرده به «اِذْدَكَرَ» مبدّل گردید و سپس بخاطر قریب مخرج بودن دال با ذال، دال را به ذال تبدیل نمودیم «اِذْذَكَرَ» شد و شرایط ادغام که «اجتماع مثلین و حرف اول ساکن و دوم متحرک است بجای آمد ادغام شد» «اِذَّكَرَ» بدست آمد و در بقیه صیغه‌ها همین قاعده را اعمال می‌کنیم.

مَتٰى كٰانَتْ فٰاءُ الْفِعْلِ مِنْ تَفَعَّلَ و تَفٰاعَلَ وَ اَحَدٌ مِنْ هٰذِهِ الحروف الاحدی عَشْرَةَ و هی «ت، ث، د، ذ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ» جٰازَ قَلْبُ التّاءِ بِجِنْسِ الفاءِ ثُمَّ اِدْغٰامُ اَحَدِهِمٰا فی الآخره وَ الاِتْيٰانُ بِهَمْزَةِ الْوَصْلِ فِی اَوَّلِهِ فَتَقُولُ فِی: تَطَهَّرَ يَتَطَهَّرُ : اِطَّهَّرَ يَطَّهَّرُ و فی : تَدٰارَكَ يَتَدٰارَكُ: اِدّٰارَكَ يَدّٰارَك و فی: تَزَمَّلَ يَتَزَمَّلُ : اِزَّمَّلَ يَزَّمَّلُ. وِ اِسْمُ الْفاعِلِ مِنْهُ كَمٰاجٰاء فِی الْقُرْآنِ الْمُزَّمِّلُ والْمُدَّثِّرُ.

قاعده چهارم:

هر گاه فاءالفعل باب «تَفَعَّلَ و تَفٰاعَلَ» یکی از این یازده حروف باشد که عبارتند

از: [ت - ث - د - ذ - ز - س - ش - ص - ض - ط - ظ] جائز است که «تاء» تَفَعَّلَ و تَفَاعَلَ تبدیل به جنس فاءالفعل گردد و سپس یکی در دیگری ادغام گردد و بخاطر ممنوعیت ابتداء به حرف ساکن در اول دو باب همزهٔ وصل اضافه میکنیم مانند:

طَهُرَ: در ماضی باب تفعُّلْ میشود «تَطَهَّرَ» مطابق قاعدهٔ چهارم «تاء» به «طاء» تبدیل شده «طَطَهَّرَ» میشود در قاعدهٔ اجتماع المثلین حرکت «طاء» اول را حذف میکنیم و در ثانی ادغام میشود، ابتدأ به سکون، روی میدهد و در اول فعل همزه اضافه میکنیم، حاصل، [اِطَّهَّرَ] میگردد و در مضارع میگوئیم «یَطَّهَّرُ» و همچنین در «تدارَکَ» باب تفاعل میگوئیم:

دَرَکَ ← تَدٰارَکَ [تاء به دال تبدیل شود] ← «دَدٰارَکَ» پس از ادغام و اضافه کردن همزه میشود [اِدّٰارَکَ]

و زَمَلَ ← تَزَمَّلَ ← زَزَمَّلَ ← اِزْزَمَّلَ ← اِزَّمَّلَ مضارع «یَزَّمَّلُ» و آمدن «المُزَّمِّلُ و المُدَّثِّرُ» در قرآن بصورت اسم فاعل از همین قاعده باب استفاده شده است.

قاعده پنجم: [این قاعده در متن کتاب نیامده است].

هرگاه عین‌الفعل از باب «اِفْتَعَلَ» یکی از این یازده حرف بالا باشد جائز است که «تاء» افتعل را تبدیل به عین‌الفعل نمود و در اجتماع المثلین حرکت حرف اول را به ما قبلش انتقال میدهیم و با قاعده اول ساکن، ثانی متحرک ادغام میشوند و جائز است همزه را بخاطر بی‌نیازی بدان حذف کرد مانند: خَصَمَ ← اِخْتَصَمَ ← اِخْصَصَمَ ← اِخَصْصَمْ ← اِخَصَّمَ ← خَصَّمَ و میگوئیم: خَصَّمَ و در مضارع میگوئیم «یَخِصِّمُ» و در مصدر میگوئیم «خِصّٰاماً» و در قرآن وارد شده، «وَهُمْ یَخِصِّمُونَ» که از این قاعده استفاده شده است.

تمارین

۱ – در چه موقع حذف یکی از دو تاء در اول فعل مضارع جائز است؟ و در کدام بابها است؟

۲ – در چه موقع در باب افتعال تاء به طاء تبدیل میشود؟ با سه مثال بیان کنید.

۳ – در چه موقع در باب افتعال تاء، به دال تبدیل میشود؟ بیان کنید با سه مثال.

٤ – در چه موقع و در چه بابی تاء به جنس فاءالفعل تبدیل میشود؟

۵ – در باب تَفَعُّلْ و تفاعُلْ ۱۱ حرف هستند که به جنس فاءالفعل تبدیل میشوند آنها را نام ببرید.

٦ – ماضی این افعال را بنویسید:

[تَقَاتَلُ الوُحُوشُ – تَزَلْزَلُ الجِبالُ – ناراً تَلَظّٰی – تَنَزَّلُ الملائِکَةُ]

۷ – صیغه و ریشه و باب هر کدام از افعال زیر را بیان کنید:

[اِصْطَحَبَ، اِصْطَفیٰ، اِضْطَرَبَ، اِطَّلَعَ، اِثّاقَلْتُمْ، اِدّارَأْتُمْ، اِتَّجَرَ، اِتَّسَعَ، يَخِصِّمُونَ]

۸ – صیغه و باب افعالی که زیر آنها خط کشیده شده مشخص کنید:

[وَ اِنَّ مِنْها لما يَشَّقَّقُ فَيخْرُجُ مِنْهُ الْماءُ]، [لايَسَّمَّعُونَ الى الملأالاعلى]، [لِيَدَّبَّروا آيـاتِهِ]، [أَمَّنْ لاٰ يَهِدّیْ اِلاّ اَنْ يُهْدیٰ].

تصریفُ الافعالِ مع نونَی التأکیدِ الخفیفةِ و الثَّقیلَةِ.

وَ تَلْحَقُ الْفِعْلَ غیرَ الماضِی وَالْحالِ نُونانِ لِلتَّأکیدِ خَفیفَةٌ ساکِنَةٌ وَثَقیلَةٌ مَفْتُوحَةٌ اِلاّ فیما تَخْتَصّ بِهِ وَ هُوَ فِعْلُ الْإِثْنَیْنِ وَ جَماعَةِ النِّساءِ فَهِیَ مَکْسُورَةٌ فیهِما اَبَداً فَتَقُولُ اِذْهَبانِّ لِلْاِثْنَیْنِ وِ اِذْهَبْنانِّ لِلّنسْوَةِ.

وَ تَدْخُلُ اَلِفاً بَعْدَ نَوْنِ جَمْعِ الْمُؤَنَّثِ لِتَفْصُلَ بَیْنَ النُّوناتِ وَ لا تَدْخُلُهُما الْخَفیفَةُ لِاَنَّهُ یَلْزَمُ الْتِقاءَ السّاکِنَیْنِ عَلی غیرِ حَدِّهِ، فَاِنَّ الْتِقاءَ السّاکِنَیْنِ اِنَّما یَجُوزُ اِذا کانَ الْاَوَّلُ حَرْفَ مَدٍّ وَالثّانِی مُدْغَماً نَحوُ دابَّةٍ.

مبحث نون تأکید خفیفه و ثقیله

قبل از توضیح متن میگوئیم: [نون تأکید نُونی است که به آخر فعلهائی متّصل میشود تا معنای فعل را «تأکید» کرده و بآن قطعیّت بخشد].

دو نون که برای تأکید میباشند به غیر ماضی و حال ملحق می‌شوند و آن دو عبارتند از:

۱ - نون تأکید خفیفه که ساکن است ۲ - نون تأکید ثقلیه که مفتوح است.

نون ثقیله مفتوح است مگر در صیغه‌هائی که به آنها اختصاص دارد و آن صیغه‌ها عبارتند از:

۱ - صیغه‌های مثنی ۲ - دو صیغه جمع مونّث حاضر و غائب.

که نون ثقیله در این نوع صیغه‌ها همیشه مکسور است و مفتوح نمیشود بنابراین در تثنیه میگوئیم: «اِذْهَبانِّ» و در جمع مؤنث می‌گوئیم: «اِذْهَبْنانِّ» [اصل آن «اِذْهَبْنَ» است با

الحاق نون تأكيد ثقيله ميشود «اِذْهَبْنَانِّ» در اجتماع نون‌ها] در جمع مونث بعد از نون جمع بايد الفی را اضافه كنيم تا بين نونها فاصله شود. بايد توجه داشت كه نـون خـفيفه بـه صيغه‌های تثنيه و جمع ملحق نمی‌شود زيرا اگر نون خفيفه به مثنّی و جمع وصل شود التقاء ساكنين به حد زيادی لازم می‌آيد و آن قطعاً جائز نيست زيرا التقاء ساكنين تنها موقعی جايز است كه حرف اول از حروف مدّ بوده [ا ساكن - و ساكن - ی ساكن] و حرف دوم مشدّد باشد مانند «دابّة» كه حرف اولش الف است و آن از حروف مدّ است و حرف دومش «باء» ميباشد كه مشدّد است.

تبصره: علت اينكه نون تأكيد به فعل ماضی و حال ملحق نمی‌شود ايـن است كـه نون تأكيد برای طلب است و واضح است كه ماضی بر طلب دلالت ندارد و زمان حال اگرچه قابليّت تأكيد را دارد ولی چون بر ضعف و قوّت مخاطب ميتوان اطلاع يافت پس هيچ وجهی برای تأكيد آن وجود ندارد بنابراين تأكيد به اسـتقبال تخـصيص مـی‌يابد بشرط اينكه مشتمل بر طلب [يعنی ۱ - استفهام ۲ - تَرَجّي ۳ - عرض يعنی به خواهش و نرمی خواستن ٤ - تخصيص يعنی تشويق ٥ - نهی ٦ - تَمَنّی ۷ - قسم] باشد.

و يُحْذَفُ مِنَ الْفِعْلِ مَعَهَا النُّونُ فِى الْأَمْثِلَةِ الْخَمْسَةِ وَ هِيَ يَفْعَلَانِ و تَفْعَلَانِ و يَفْعَلونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ. وَ يُحْذَفُ وَاوُ يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ وَ يَاءُ تَفْعَلِينَ إلاّ إذا انْفَتَحَ مَا قَبْلَهُمَا نحوُ: لاتَخْشَوُنَّ وَ لاتَخْشَيِنَّ وَ لَتُبْلَوُنَّ وَ إمّا تَرَيِنَّ.

وُ يُفْتَحُ مَعَهُمَا آخِرُ الْفِعْلِ إذا كانَ فِعْلُ الواحِدِ وَالْواحِدَةِ الْغائِبَةِ وَ يُضَمُّ اذا كانَ فِعلُ جَماعَةِ الذُّكُورِ وَ يُكْسَرُ إذا كانَ فِعْلُ الواحِدَةِ الْمُخاطِبَةِ فَتَقُولُ فِي اَمْرِ الْغائِبِ مُؤكّداً بِالنّونِ الثقيلة. لِيَنْصُرَنَّ، لِيَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرُنَّ، لِتَنْصُرَنَّ، لِتَنْصُرانِّ، لِيَنْصُرنانِّ.

وَبِالْخَفِيفَةِ: لِيَنْصُرَنْ، لِيَنْصُرُنْ، لِتَنْصُرَنْ.

وَ فِي الأمْرِ الْحاضِرِ مُؤَكَّداً بِالثَّقِيلَةِ: اُنْصُرَنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرُنَّ، اُنْصُرِنَّ، اُنْصُرانِّ، اُنْصُرْنانِّ، وبالخَفِيْفَةِ: اُنْصُرَنْ، اُنْصُرُنْ، اُنْصُرِنْ، وَ قِسْ عَلىٰ هٰذا نظائرهُ.

حکم نون تأکید:

در افعال خمسه يعنى : «يَفْعَلانِ و تَفْعَلانِ و يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ» نونهای آخر آنها با آمدن دو نون تأكيد ثقيله و خفيفه حذف می‌شوند و همچنين «واو» از «يَفْعَلُونَ و تَفْعَلُونَ» و ياء از «تَفْعَلِينَ» ساقط می‌شود مگر زمانی که ما قبل واو و ياء مفتوح باشد که در اینصورت «واو» و «یاء» ثابت می‌مانند. مانند: «لاتَخْشَوُنَّ» [قطعاً نترسید] اصل آن «تَخْشَيُوْنَ» بوده ضمّه بر «ياء» ثقيل بود حذف گردید سپس التقاء ساکنین شد بین «یاء» و «واو» لذا «ياء» را حذف نموديم «تَخْشَوْنَ» شد سپس «لاء» ناهيه را بر سرآن درآورديم كه آخرش رابه‌حذف «نون» مجزوم ساخت «لاتَخْشَوْا» شد و چون نون تأکید را بآن ملحق

کردیم التقاء ساکنین شد بین «واو» و «نون» اوّل از نون ثقیله لذا اگر «واو» را می‌انداختیم نشانه‌ای بر حذفش وجود نداشت لذا آن را ثابت نگه داشتیم و آن را با حرکت مناسب خودش که ضمّه است متحرک نمودیم بصورت «لاتَخْشَوُنَّ» در آمد.

و مانند: «لاتَخْشَیِنَّ» که در اصل «تَخْشَیِیْنَ» بوده کسره بر «یاء» ثقیل بوده حذف گردید و بخاطر التقاء ساکنین بین دو «یاء» «یاء» اول را حذف نمودیم شد «تَخْشَیْنَ» سپس «لا» ناهیه بر سرش درآورده آخرش را مجزوم نمود به حذف «نون» شد «لاتَخْشَیْ» و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله میان «یاء» و نون اول ثقیله التقاء ساکنین روی داد و چون نشانه‌ای بر حذف یاء وجود نداشت آنرا ثابت نگه داشتیم وآن‌راباحرکت‌مناسب خود که کسره است، متحرّک ساختیم و بصورت «لاتَخْشَیِنَّ» در آمد.

و «لَتُبْلَوُنَّ» اصل آن «لَتُبْلَوُوْنَ» بود ضمّه بر «واو» ثقیل بود حذف گردید سپس بین دو «واو» التقاء ساکنین شد و «واو» اول را حذف کرده «لَتُبْلَونَ» شد و سپس «نون» تأکید ثقیله بآن ملحق شد و چون اجتماع سه «نون» شد نون اعراب را حذف نمودیم و به «واو» حرکت مناسبش که ضمّه است دادیم «لَتُبْلَوُنَّ» شد. و هم چنین : «اِمّا تَرَیِنَّ» که در اصل «تَرْأَیِیْنَ» بود بر وزن «تَفْعَلِیْنَ» فتحه همزه را به ما قبلش‌انتقال‌داده‌و بجهت تخفیف «همزه» را حذف نمودیم «تَرَیِیْنَ» شد سپس کسره «یاء» اول را نیز حذف نموده و چون بین دو «یاء» التقاء ساکنین شد «یاء» اول را نیز حذف نمودیم «تَرَیْنَ» شد و پس از الحاق «نون» تأکید ثقیله بخاطر اجتماع «سه نون» نون اعرابی را حذف نمودیم و بدنبال آن باز التقاء ساکنین بین «یاء» و «نون» روی داد لذا یاء را به حرکت متجانس خود که کسره است متحرک نمودیم شد «تَرَیِنَّ».

به مطلب قبل از «لاتَخْشَوُنَّ» برمیگردیم. با آمدن دو نون تأکید ثقیله و خفیفه آخر فعل مفتوح میگردد بشرطی که فعل مفرد مذکّر یا مفرد مؤنّث غایب باشد و اگر هر کدام از این دو نون به جمع مذکر وصل شوند آخر فعل را مضموم میگردانند چنانچه اگر مفرد مؤنّث مخاطب باشد پس از آمدن نون تأکید آخرش مکسور میگردد بنابراین در امر غایب که با نون تأکید ثقیله همراه باشد میگوئی:

لِيَنْصُرَنَّ : [قطعاً باید کمک کند یک مرد غائب در زمان حال] اصلش «يَـنْصُرُ» بوده ضمّه آخر به فتحه تبدیل شده است.

لِيَنْصُرانِّ : [قطعاً باید کمک کنند دو مرد غایب در زمان حال] اصلش «يَـنْصُرانِ» بوده و نون مثنّایش حذف شده است.

لِيَنْصُرُنَّ : [قطعاً باید کمک کنند مردان غایب در زمان حال] اصلش «يَـنْصُرُوْنَ» بوده با حذف «نون» و «واو» که عين الفعل بر حذف واو دلالت میکند.

لِتَنْصُرَنَّ : [قطعاً باید کمک کند یک زن غایب در زمان حال] اصلش «تَـنْصُرُ» بوده ضمه آخر تبدیل به فتحه شده است.

لِتَنْصُرانِّ [قطعاً باید کمک کنند دو زن غایب در زمان حال] اصلش «تَـنْصُرانِ» بوده با حذف «نون مثنی».

لِيَنْصُرْنانِّ [قطعاً باید کمک کنند زنان غایب در زمان حال] اصلش يَـنْصُرْنَ بوده است.

و در امر غایب با نون تأکید خفیفه میگوئی:

لِيَنْصُرَنْ [قطعاً باید کمک کند یک مرد غایب در زمان حال] اصلش «يَنْصُرُ» بوده است ضمّهٔ آخر به فتحه تبدیل شده است.

لَيَنْصُرُنْ [قطعاً باید کمک کنند مردان غایب در زمان حال] اصلش «يَـنْصُروْنَ» نون اعراب و «واو» آن حذف شده است.

لِتَنْصُرَنْ [قطعاً باید کمک کند یک زن غایب در زمان حال] اصلش «تَنْصُرُ» بوده ضمه‌اش به فتحه تبدیل شده است.

و در امر حاضر با نون تأکید ثقیله میگوئی:

اُنْصُرَنَّ : باید یاری کنی تو یک مرد حاضر در زمان حال. اصل آن «اُنْصُرْ» بوده است.

اُنْصُرانِّ : باید یاری کنید شما دو مرد حاضر در زمان حال. اصل آن «اُنْـصُرا» بوده با مکسور نمودن نون تأکید ثقیله بخاطر مشابهتش با نون مثنی.

اُنْصُرُنَّ : [باید یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُروا» بوده با حذف واو.

اُنْصُرِنَّ : [باید یاری کنی تو یک زن حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُرِی» بوده با حذف یاء.

اُنْصُرانٌّ : [باید یاری کنید شما دو زن حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُرا» بوده است.

اُنْصُرْنانٌّ : [باید یاری کنید شما زنان حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُرْنَ» بوده است.

و در امر حاضر با نون تأکید خفیفه میگوئی:

اُنْصُرَنْ : [باید یاری کنی تو یک مرد حاضر در زمان حال].

اُنْصُرُنْ : [باید یاری کنید شما مردان حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُروا» بوده با حذف «واو.

اُنْصُرِنْ : [باید یاری کنی تو یک زن حاضر در زمان حال] اصل آن «اُنْصُرِی» بوده و یاء حذف شده است.

و بر همین قیاس است بقیه صیغه‌ها و بابهای دیگر.

تمارین:

١ – هنگام الحاق نون تأکید به فعل چه چیزی از فعل حذف می‌شود؟

٢ – حرکت نون تأکید در تثنیه و جمع مونّث چگونه است؟ برای هر کدام دو مثال بنویسید.

٣ – حرکت آخر فعل در مفرد مذکر غائب و مفرد مؤنّث غایب چگونه است؟ با مثال بنویسید.

٤ – حرکت آخر فعل جمع مذکر در امر و مستقبل چگونه است؟ با مثال بنویسید.

٥ – افعال زیر را با نون ثقیله و خفیفه صرف کنید:

[اِجْلِسْ – اِنْصَرِفْ – اِعْلَمْ – اَدِمْ – لِيَجْلِسْ – لِيَنْصَرِفْ]

٦ – این افعال مؤکد به نون ثقیله را اعراب گذاری کنید:

[اکتبان – اکتبنانّ – لتعلمنّ – اکْتُبَن – ادعون – ارضينَّ]

٧ – نون ثقیله را به افعال زیر ملحق کنید:

[لِيَذْهَبْنَ – لِيَضْرِبْنَ – لِيَنْصُرْ – لِيَذْهَبا – لِيَنْصُرا]

٨ – آیا در کلمات زیر التقاء الساکنین وجود دارد در ای صورت از کدام نوع است؟ توضیح دهید.

[الضّالّين – الحاقّة – الصّاخّةُ]

٩ – در چه موقع التقاء ساکنین جائز است و در چه موقع جایز نیست؟

١٠ – حکم نون رفع را در هنگام اتّصال نون تأکید به فعل با یک مثال بیان کنید.

بناء اسمَی الفاعلِ و المفعولِ مِن الفعلِ الثُّلاثی المجرَّد:

وَ اَمّا اِسْمُ الفاعِلِ وَالْمَفْعُولِ من الثُّلاثِیّ المجرَّدِ فَالْاَکْثَرُ اَنْ یَجیءَ اِسمُ الفاعِلِ مِنْهُ عَلٰی «فاعِل» تَقُولُ: ناصِرٌ، ناصِرانِ، ناصِرُوْنَ، ناصِرَةٌ، ناصِرَتانِ، ناصِراتٌ، نَواصِر.

وَ اِسْمُ المَفْعُولِ مِنْهُ عَلیٰ مَفْعُولٍ، تقول:

مَنْصُورٌ، مَنْصُورانِ، مَنْصُورُونُ، مَنْصُورةٌ، مَنْصُورتانِ، مَنْصُوراتٌ، وَ مَناصِرُ. وَ تَقُولُ: مَمْرُوْرٌ بِهِ، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌ بِهِمْ، مَمْرُوْرٌبِها، مَمْرُوْرٌبِهِما، مَمْرُوْرٌبِهِنَّ. فَتُثَنّیٰ و تُجْمَعُ و تُذَکّرُ و تُؤَنِّثُ الضّمیرَ فیما یَتَعَدّی بِحَرْفِ الجَرّ لااِسْمَ المفعولِ.

«ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد»

قبل از توضیح متن میگوئیم: [مشتقات بر ۹ قسم است که عبارتند از: ۱- اسم فاعل ۲ - اسم مفعول ۳ - صفت مشبهه ٤ - اسم تفضیل ٥ - صیغهٔ مبالغه ٦ - اسم زمان ۷- اسم مکان ۸ - اسم آلت ۹ - مصادر مزید].

اسم فاعل: اسمی است که بر کنندهٔ کاری دلالت کند مانند: ضارِبٌ [زننده] ناصِرٌ [یاری کننده].

اسم مفعول: اسمی است که بر کسی یا چیزی که فعل بر او واقع شده دلالت کند مانند: مَضْرُوبٌ [زده شده] مَنْصُورٌ [یاری شده]

* و اکنون بِنای اسم فاعل و مفعول در ثلاثی مجرّد:

اسم فاعل در ثلاثی مجرّد غالباً بر وزن «فاعل» می‌آید و دارای شش صیغه است سه تا مذکر سه تا مؤنّث چنانچه میگوئی:

	مذکّر	مؤنث
	ناصِرٌ : [یکمرد یاری کننده]	ناصِرَةٌ : [یکزن یاری کننده]
	ناصران : [دو مرد یاری کننده]	ناصِرَتانِ : [دو زن یاری کننده]
	ناصِرون : [مردان یاری کننده]	ناصِراتٌ و نواصِرُ: [زنان یاری کننده] جمع مکسر ؛

و اسم مفعول در ثلاثی مجرّد بر وزن «مَفْعُولٌ» می‌آید و آن هم ٦ صیغه است چنانچه از «نَصَرَ» میگوئی:

	مذکّر	مؤنث
	١ - مَنْصُورٌ : [یک مرد یاری شده]	۴ - مَنْصُورَةٌ : [یکزن یاری کننده]
	٢ - منصوران : [دو مرد یاری شده]	۵ - مَنْصُورَتانِ : [دو زن یاری کننده]
	٣ -مَنْصُورُونَ : [مردان یاری شده]	٦ - مَنْصُورات: [زنان یاری کننده]

می‌دانیم که فعل لازم مفعول ندارد پس اسم مفعول هم نخواهد داشت. چنانچه بخواهیم ز افعال لازم اسم مفعول بسازیم باید قبلاً آنها را بوسیلۀ حرف جرّ متعدّی ساخت و سپس از آنها اسم مفعول بنا کرد.

کیفیّت ساختن اسم مفعول از فعل لازم:

بعد از اسم مفعول لازم حرف جر می‌آوریم و سپس چهارده ضمیر [هُ - هُما - هم - ها - هما - هُنَّ - کَ تا آخر] را به حرف جر ملحق می‌کنیم. بنابراین اسم مفعول از فعل لازم چهارده صیغه دارد: مانند:

غایب		مخاطب	
	مَمْرُورٌ به: [یک مرد مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکَ: [بتو یک مرد مرور شده]
	مَمْرُورٌ بهما: [دو مرد مرور شده]		مَمْرُورٌ بکُما: [بشما دو مرد مرور شده]
	مَمْرُورٌ بِهِمْ: [مردان مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکُمْ: [بشما مردان مرور شده]
	مَمْرُورٌ بِها: [یک زن مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکِ: [بتو یک زن مرور شده]
	مَمْرُورٌ بهما: [دو زن مرور شده]		مَمْرُورٌ بکما: [بشما دو زن مرور شده]
	مَمْرُورٌ بِهِنَّ: [زنان مرور شده]		مَمْرُورٌ بِکُنَّ: [بشما زنان مرور شده]

مَمْرُورٌ بِی : [به من مرور شده]

مَمْرُورٌبنا:[به‌ما مرور شدگان]

و چنانچه مشاهده می‌شود در اسم مفعول اخیر ضمیر است که تثنیه و جمع و مؤنّث می‌پذیرد نه اسم مفعول.

و فَعِيلٌ قَدْ يَجِيءُ بمعنى الفاعِلِ كالرّحيم بِمَعْنَى الرّاحِمِ و بِمَعْنى الْمَفْعُولِ كالقَتِيلِ بِمَعْنَى الْمَقتُولِ.

وزن «فَعِيلْ» گاهی بمعنای فاعل آمده همچون «رحیم» که بمعنای «راحم» است و گاهی بمعنای مفعول می‌آید مانند «قَتِيلْ» که بمعنای «مَقْتول» است.

بناء اسمى الفاعل و المفعول من غير الثلاثى المجرد.

و امّا مازادَ عَلَى الثَّلاثَةِ فَالضّابِطَةُ فيهِ اَنْ تَضَعَ فى مُضارِعِه المِيمَ المَضْمُومَةَ مَوْضِعَ حَرْفِ الْمُضارِعَةِ و تُكْسِرَ ما قَبْلَ آخِرِه فى اِسْمِ الفاعِلِ و تُفْتِحَهُ فِي اسمِ الْمَفْعُولِ نحوُ مُكرِمٌ مُكْرَمٌ و مُدَحْرِجٌ وَ مُدَحْرَجٌ و مُسْتَخْرِجٌ و مُسْتَخْرَجٌ.

وَ قَدْ يَسْتَوِى لفظ الفاعِلِ وَالْمَفعولِ فِى بَعْض المَواضِعِ كَمُحابٍّ و مُتَحابٍّ و مُخْتارٍ و مُضْطَرٍّ و مُعْتَدٍّ و مُنْصَبٍّ و مُنْصَبٍّ فيهِ و مُنْجابٍ و مُنْجابٍ عَنْهُ و يَخْتَلِفُ فِى التّقديرِ.

ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از غیر فعل ثلاثی مجرد:

و اما اسم فاعل و اسم مفعول از افعال زائد بر سه حرف [یعنی ثلاثی مزید و رباعی

مجرد و رباعی مزید] قاعدهٔ کلی در آنها این است که مضارع آنها را در نظر گرفته و بجای حرف مضارعه میم مضموم باید قرار دهیم و ما قبل آخرش را در اسم فاعل مکسور و در اسم مفعول مفتوح کنیم مانند:

مُکْرِمٌ: [یک مرد اکرام کننده] اسم فاعل و مُکْرَمٌ: [یکمرد اکرام شده] اسم مفعول.

مُدَحْرِجٌ: [یک مرد غلتاننده] اسم فاعل و مُدَحْرَجٌ: [یک مرد غلتیده شده] اسم مفعول.

مُسْتَخْرِجٌ: [یک مرد بیرون آورنده] اسم فاعل و مُسْتَخْرَجٌ [یکمرد بیرون آورده شده] اسم مفعول.

گاهی در برخی از موارد لفظ اسم فاعل با اسم مفعول مساوی است ولی در تقدیر با هم اختلاف دارند [و آن در صورتی است که حرف ما قبل آخر مدغم و یا ساکن باشد] مانند:

مُحَابٌّ [یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُحَابِبٌ» و اسم مفعولش «مُحَابَبٌ» می‌باشد که از باب مفاعله است.

مُتَحَابٌّ [یکمرد دوست دارنده و دوست داشته شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُتَحَابِبٌ» و اسم مفعولش «مُتَحَابَبٌ» می‌باشد که از باب تَفَاعُلْ است.

مُخْتَارٌ [یکمرد برگزیننده و برگزیده شده] در تقدیر، اسم فاعلش «مُخْتَيِرْ» و اسم مفعولش «مُخْتَيَرْ» می‌باشد که از باب افتعال است.

مُضْطَرٌّ [یکمرد بی‌چاره] در تقدیر، اسم فاعلش «مُضْطَرِرٌ» و اسم مفعولش «مُضْطَرَرٌ» می‌باشد که از قاعده باب افتعال است.

مُعْتَدٌّ [یک مرد دشمنی کننده و مورد دشمنی واقع شده] در تقدیر، اسم فاعلش مُعْتَدِدٌ و اسم مفعولش «مُعْتَدَدٌ» می‌باشد که از باب افتعال است.

مُنْصَبٌّ [یکمرد ریخته گر] و در تقدیر، «مُنْصَبِبٌ» اسم فاعل باب انفعال است.

مُنْصَبٌّ فیه [ریخته شده در آن] در تقدیر «مُنْصَبَبٌ فیه» اسم مفعول باب انفعال است.

مُنْجَابٌ [یکمرد ظاهر و آشکار] در تقدیر، «مُنْجَوِبٌ» اسم فاعل باب انفعال است.

مُنْجَابٌ عنه [یک مرد پرده برداشته شـده از او] در تـقدیر، «مُـنْجَوَبٌ عـنه» اسم مفعول باب انفعال است.

شماره جدول شماره «۱» نمودار صرف افعال و اسماء صحیح

شماره	نام باب	ماضی	مضارع	امر حاضر	اسم فاعل	اسم مفعول	مصدر	اصل مجرد	حروف زائد
۱	ثلاثی مجرد	فَعَلَ	یَفْعُلُ	اُفْعُلْ	فاعِلٌ	مَفْعولٌ	فَعْلٌ	–	–
		نَصَرَ	یَنْصُرُ	اُنْصُرْ	ناصِرٌ	مَنْصُورٌ	نَصْرٌ		
۲	افعال	اَفْعَلَ	یُفْعِلُ	اَفْعِلْ	مُفْعِلْ	مُفْعَلْ	اِفْعال	فَعَلَ	أ
		اَکْرَمَ	یُکْرِمُ	اَکْرِمْ	مُکْرِمْ	مُکْرَمْ	اکرام	کَرُمَ	أ
۳	تفعیل	فَعَّلَ	یُفَعِّلُ	فَعِّلْ	مُفَعِّلْ	مُفَعَّلْ	تفعیل	فَعِلَ	ع
		فَرَّحَ	یُفَرِّحُ	فَرِّحْ	مُفَرِّحْ	مُفَرَّحْ	تفریح	فَرِحَ	ر
۴	مُفاعلة	فاعَلَ	یُفاعِلُ	فاعِلْ	مُفاعِلْ	مُفاعَلْ	مُفاعَلة	فَعَلَ	ا
		کاتَبَ	یُکاتِبُ	کاتِبْ	مُکاتِبْ	مکاتَبْ	مُکاتَبة	کَتَبَ	ا
۵	افتعال	اِفْتَعَلَ	یَفْتَعِلُ	اِفْتَعِلْ	مُفْتَعِلْ	مُفْتَعَلْ	اِفْتِعال	فَعَلَ	ا - ت
		اِجْتَمَعَ	یَجْتَمِعُ	اِجْتَمِعْ	مُجْتَمِعْ	مُجْتَمَعْ	اِجْتِماع	جَمَعَ	ا - ت
۶	اِنْفِعال	اِنْفَعَلَ	یَنْفَعِلُ	اِنْفَعِلْ	مُنْفَعِلْ		اِنْفِعالْ	فَعَلَ	ا - ن
		اِنْکَسَرَ	یَنْکَسِرُ	اِنْکَسِرْ	مُنْکَسِر		اِنْکِسارْ	کَسَرَ	ا - ن
۷	تَفَعُّلْ	تَفَعَّلَ	یَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلْ	مُتَفَعِّلْ		تَفَعُّلْ	فَعِلَ	ت - ع
		تَعَلَّمَ	یَتَعَلَّمُ	تَعَلَّمْ	مُتَعَلِّمْ		تَعَلُّمْ	عَلِمَ	ت - ل
۸	تَفاعُلْ	تَفاعَلَ	یَتَفاعَلُ	تَفاعَلْ	مُتَفاعِلْ		تَفاعُلْ	فَعَلَ	ت - ا
		تَصادَفَ	یَتَصادَفُ	تَصادَفْ	مُتَصادِفْ		تَصادُفْ	صَدَفَ	ت - ا

٩	اِفعلال	اِفْعَلَّ	يَفْعَلُّ	اِفعَل	مُفعَل		اِفْعِلال	فَعُلَ	ا - ل
		اِحْمَرَّ	يَحْمَرُّ	اِحْمَرَّ	مُحْمَرّ		اِحْمِرار	حَمُرَ	ا - ر
١٠	اِسْتِفعال	اِسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعِلُ	اِسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعِلْ	مُسْتَفْعَلْ	اِسْتِفْعالْ	فَعَلَ	ا - س - ت
		اِسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اِسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرِجْ	مُسْتَخْرَجْ	اِسْتِخْراجْ	خَرَجَ	ا - س - ت
١١	فَعْلَلَة	فَعْلَلَ	يُفَعْلِلُ	فَعْلِلْ	مُفَعْلِلْ	مُفَعْلَلْ	فَعْلَلَة	رباعى مجرد	رباعى مجرد
		دَحْرَجَ	يُدَحْرِجُ	دَحْرِجْ	مُدَحْرِجْ	مُدَحْرَجْ	دَحْرجَة		
١٢	تَفَعْلُلْ	تَفَعْلَلَ	يَتَفَعْلَلُ	تَفَعْلَلْ	مُتَفَعْلِلْ	مُتَفَعْلَلْ	تَفَعْلُلْ	فَعلَلَ	ت
		تَدَحرَجَ	يَتَدَحْرَجُ	تَدَحْرَجْ	مُتَدَحرِجْ	مُتَدَحْرَجْ	تَدَحْرُجْ	دَحْرَجَ	ت

تمارین مربوط به اسم فاعل و اسم مفعول صحیح

۱ - چگونه اسم فاعل از فعل ثلاثی مجرد بنا میشود؟

۲ - چگونه اسم معفول از فعل ثلاثی مجرّد ساخته میشود؟

۳ - روش ساختن اسم فاعل و اسم مفعول در غیر ثلاثی مجرد چگونه است؟

٤ - از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[عَلِمَ - اَنْعَمَ - خَرَجَ - اَكْرَمَ - جَهِلَ - اِكْتَسَبَ - سَمِعَ - اِسْتَخْرَجَ - جَعَلَ - هَذَّبَ]

٥ - از افعال زیر اسم فاعل بسازید:

[ذَهَبَ - تَدارَكَ - ضَرَبَ - قَتَلَ - عامَلَ - تَدَحْرَجَ - كَسَبَ - اِنْصَبَّ - اِدْهامَّ - قَصَدَ - اِحْتاجَ - اِخْتارَ - اِحْتَلَّ - اِعْتَدَّ - اِضْطَرَّ]

المُضاعَفُ

وَ يُقالُ لَهُ الاَصَمُّ هُوَ مِنَ الثُّلاثِيِ المُجَرَّدِ والمزيدِ فيه ماكانَ عَينُهُ و لامُهُ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ كرَدَّ و اَعَدَّ فَاِنَّ اَصْلَهُما رَدَدَ و اَعْدَدَ وَ هُوَ مِنَ الرُّباعی ماكانَ فائُهُ و لامُهُ الْأُولىٰ مِنْ جِنْسٍ واحِدٍ و كَذٰلِكَ عَيْنُهُ و لامُهُ الثّانِيَةُ و يُقالُ لَهُ المُطابَقُ اَيْضاً نحو زَلْزَلَةً و زِلْزالاً و اِنَّما اُلحِقَ المُضاعَفُ بالمُعتَلّاتِ، لِاَنَّ حَرْفَ التَّضْعِيفِ يَلْحَقُهُ الاِبْدالُ كَقَوْلِهِمْ: اَمْلَيْتُ بمعنی اَمْلَلْتُ و يَلْحَقُهُ الْحَذْفُ كَقَوْلِهِمْ: مِسْتُ وَ ظِلْتُ بِفَتْحِ الْفاءِ و كَسْرِها و اَحَسْتُ ای مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ و اَحْسَسْتُ.

«مبحث مُضاعَف»

که به آن «اَصمّ» نیز گفته‌میشود.(«اصمّ» یعنی شدید و سخت) و چون در کلمهٔ مضاعف دو کلمه در هم ادغام شده پس این امر موجب سخت ادا شدن کلمه می‌گردد.

تعریف مضاعف از ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید فیه:عبارتست از فعلی که عین الفعل و لام الفعلش از یک جنس باشد به عبارت دیگر مضاعف آن است که دو حرف از حروف اصلیش [که همان عین الفعل و لام الفعل است] از یک جنس باشد مانند: رَدَّ که اصل آن رَدَدَ است [مثال ثلاثی مجرد] و اَعَدَّ که اصل آن اَعْدَدَ می‌باشد. [مثال ثلاثی مزید فیه].

تعریف مضاعف در فعل رباعی خواه مجرد یا مزید فیه:عبارتست از فعلی که فاءالفعل و لام الفعل اولش از یک جنس بوده همانطوری که عین الفعل و لام الفعل دومّش نیز از یک جنس می‌باشند و بآن «مطابق» نیز میگویند. مانند: زَلْزَلَ - يُزَلْزِلُ - زِلْزالاً.

و مُضاعف به معتلّات ملحق شده بخاطر اینکه همانطوری که در کلمات معتل تبدیل برخی حروف به بعضی وجود دارد مانند تبدیل «قَوَلَ» به «قال» همانطور هم در مضاعف نیز «ابدال» وجود دارد مانند «اَمْلَلْتُ» که تبدیل به «اَمْلَيْتُ» می‌شود و باز

همانطوریکه در کلمات معتل حذف عارض می‌شود مانند: «قُلْ و بِعْ» با حذف واو و یاء، در مضاعف نیز حذف بدان عارض می‌شود مانند اینکه دانشمندانِ علم صرف که میگویند «مِسْتُ» و «ظِلْتُ» و «اَحَسْتُ» که اصل آنها بترتیب «مَسِسْتُ و ظَلِلْتُ و اَحْسَسْتُ» بوده است.

تبصره : تغییراتی که ممکن است در حروف کلمه بطور مطلق خواه مضاعف و غیر آن بوجود آید چهار است که عبارتند از: ۱ - ادغام ۲ - ابدال ۳ - اعلال ٤ - قلب

والمُضاعَفُ يَلْحَقُهُ الاِدْغامُ وَ هُوَ اَنْ تُسْكِنَ الاَوَّلَ و تُدْرِجَ فِي الثّانی وَ يُسَمّیٰ الاَوَّلُ مُدْغَماً وَالثّاني مُدْغَماً فيهِ و ذٰلِکَ واجِبٌ فی نحو:
مَدَّ، يَمُدُّ و اَعَدَّ، يُعِدُّ، يَنْقَدُّ وانْقَدَّ و اِعْتَدَّ، يَعْتَدُّ واِسْوَدَّ، يَسْوَدُّ واِسْتَعَدَّ، يَسْتَعِدُّ و اِطْمَأَنَّ، يَطْمَأَنُّ و تَمادَّ، يَتَمادُّ. وَكَذٰا هذهِ الافعالُ اذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُولِ نحوُ: مُدَّ، يُمَدُّ و اُعِدَّ، يُعَدُّ و اِنْقَدَّ يَنْقَدُّ و كَذٰا نظائِرُها. و فی نحو: مَدٍّ، مَصْدراً و كذلِکَ اذا اتَّصَلَ بِالْفِعْلِ اَلِفُ الضّميرِ او واو الضَّميرِ او يائُهُ نحو: مُدّا، مُدُّوا، مُدّيْ.

مبحث ادغام و موارد وجوب آن

ادغام نیز به مضاعف ملحق میشود، ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است، و در اصطلاح تبدیل دو حرف هم جنس به یک حرف مشدّد است.

شرایط ادغام:

۱ - دو حرف هم جنس، در کنار هم و در یک کلمه باشند.

۲ - اولی را ساکن کنی و در دومی که متحرک است داخل و ادغام کنی حرف اولی را اصطلاحاً «مُدْغَم» و حرف دومی را «مُدْغمٌ فیه» گویند.

نکته : ادغام در کلمات مضاعف بر سه قسم است: ۱ - ادغام واجب ۲ - ادغام ممتنع ۳ - ادغام جائز.

الف - ادغام واجب:

در دو صورت واجب است که دو کلمه هم جنس در یکدیگر داخل شوند:

۱ - اگر دو حرف هم جنس «متماثلین» هر دو متحرک باشند و ما قبلشان ساکن نباشد مانند: مَدَدَ، که قاعده ادغام در این نوع مضاعف اینست که باید حرف اول را ساکن کنیم میشود: مَدْدَ، و سپس دو حرف در هم ادغام میگردد مانند: مَدَّ.

مَدَدَ ← مَدْدَ ← مَدَّ * ضَلَلَ ← ضَلْلَ ← ضَلَّ * فَرَرَ ← فَرْرَ ← فَرَّ.

۲ - اگر هر دو حرف متحرک بودند و ما قبلشان ساکن بود مانند «یَمْدُدُ» در اینجا باید حرکت اولِ دو حرفِ متماثل، به حرف ساکن ما قبل داده شود و سپس ادغام صورت میگیرد مانند:

یَمْدُدُ ← یَمُدْدُ ← یَمُدُّ * یَضْلِلُ ← یَضِلْلُ ← یَضِلُّ * یَفْرِرُ ← یَفِرْرُ ← یَفِرُّ.

ادغام در اینگونه کلمات واجب است:

مَدَّ [کشید]، یَمُدُّ [می‌کشد]، اَعَدَّ [آماده کرد]، یُعِدُّ [آماده میکند]، اِنْـقَدَّ [شکافت]، یَنْقَدُّ [می‌شکافد]، اِعْتَدَّ [دشمنی کرد]، یَعْتَدُّ [دشمنی میکند]، اِسْوَدَّ [سیاه شد]، یَسْوَدُّ [سیاه می‌شود]، اِسْتَعَدَّ [آماده گردید]، یَسْتَعِدُّ [آماده می‌شود]، اِطْمَأَنَّ [استوار شد]، یَطْمَأَنُّ [استوار می‌گردد]، تَمادَّ [کشانید]، یَتَمادُّ [می‌کشاند].

و هم چنین اگر این افعال را برای مفعول بنا کنی یعنی مجهول گردانی ادغام در آنها واجب است مانند: مُدَّ [کشیده شد]، یُمَدُّ [کشیده می‌شود]، اُعِدَّ [آماده شد]، یُعَدُّ [آماده

می‌شـود]، اُنْقُدَّ [شکـافته شد]، یُنْقَدُّ [شکـافته می‌شود] و هم چنیـن سایر افـعال ذکر شده.

و نیز ادغام در مثل کلمه «مَدٌّ» که مصدر است واجب است [یعنی در هـر مـصدر مضاعفی که بین متجانسین حرف فاصلی مانند امتداد، نباشد.] و باز ادغام واجب است وقتیکه به فعل مضاعف «الف» ضمیر و «واو» ضمیر یا «یاء» ضمیر متّصل گردد مانند: «مُدّا» مثال برای اتّصال الف ضمیر به فعل، «مُدُّوا» - مثال برای اتصال واو ضمیر بـه فعل، «مُدِّی» مثال برای اتصال یاء ضمیر به فعل، و هم چنین افعالِ بابهایِ ثلاثی مزید فیه زیرا وقتیکه به چنین ضمایری وصل شوند ادغام در آنها واجب است.

۱ - باب افعال مانند اَعَدَّ - یُعِدُّ

۲ - باب انفعال مانند اِنْسَدَّ - یَنْسَدُّ

۳ - باب افتعال مانند اِعْتَدَّ - یَعْتَدُّ

٤ - باب استفعال مانند اِسْتَعَدَّ - یَسْتَعِدُّ

۵ - باب تَفاعُلْ مانند تَمادَّ - یَتَمادُّ: که صرف اینها با الف ضـمیر و واو ضـمیر و یاء ضمیر مانند ثلاثی مجرد [مَدَّ - مَدّا - مَدّوا] می‌باشد.

و بابهای دیگری هـستند که ادغـام مـضاعف در آنهـا واجب است هـر چـند کـه مضاعف اصطلاحی نباشد مانند:

۱ - باب اِفْعِلالْ مانند اِسْوَدَّ - یَسْوَدُّ

۲ - باب افعیلال مانند اِحْمارَّ - یَحْمارُّ

۳ - باب اِفْعِلّالْ مانند اِطْمَأَنَّ - یَطْمَأَنُّ. و بـا ضمایـر مـذکور در ایـن بـابها نـیز ادغام واجب است و باز ادغام واجب است اگر به فعل مضاعف نون تأکید وصل شود مانند: لَیُمُدَّنَّ و مُدَّنَّ و هکذا.

وَ مُمْتَنِعٌ فِي نَحْوِ مَدَدْتُ و مَدَدْنا و مَدَدْنَ الی مَددْ تُنَّ و يَمْدُدْنَ و تَمْدُدْنَ و اُمْدُدْن وَ لاتَمْدُدْنَ.

و جائِزٌ اذا دَخَلَ الجازِمُ عَلىٰ فِعْلِ الواحِدِ، فَاِنْ كانَ مَكْسُورَ الْعَيْنِ كَيَفِرُّ اَوْمَفْتُوحَة كَيَعَضُّ، فَتَقُولُ: لم يَفِرَّ و لم يَعَضَّ بِكسرِ اللاّمِ اَوْ فَتْحِها و لم يَفْرِرْو لم يَعْضَضْ بفَكِّ الاِدْغامِ و هٰكَذا حُكْمُ يَقْشَعِرُّ و يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ.

موارد امتناع ادغام:

هر فعلی که بدان ضمایر بارز مرفوع متحرک وصل شود ادغام در آن ممتنع و غیرممکن است و آن ضمایر متحرک فاعلی عبارتند از:

۱ - تاء مخاطب در مثال: مَدَدْتَ [کشیدی] مَدَدْتُما - مَدَدْتُم - مَدَدْتِ - مَدَدْتُما - مَدَدْتُنَّ.

۲ - تاء متکلم وحده در مثال: مَدَدْتُ

۳ - نون متکلم مع‌الغیر در مثال مَدَدْنا.

٤ - نون جمع مونث خواه غایب باشد یا مخاطب در مثال: مَدَدْنَ - مَدَدْتُنَّ - يَمْدُدْنَ - تَمْدُدْنَ - لِيَمْدُدْنَ - اُمْدُدْنَ - اِسْتَمْدِدْنَ - مَدَّدْنَ و هکذا.

موارد جواز ادغام:

در جایی که حرف جازم بر سر فعل مفرد داخل شود اِدْغام جائز است یعنی همانطوریکه میتوان ادغام نمود ادغام نکردن آن نیز ممکن است و آن فعل مفرد خواه غایب باشد مانند «لم يَمُدَّ - لم يَمْدُدْ» و «لم تَمُدَّ - لم تَمْدُدْ» و یا مخاطب باشد مانند «لم‌تَمُدَّ - لم‌تَمْدُدْ» و یا متکلم باشد مانند «لَمْ اَمُدَّ - لَمْ اَمْدُدْ» «لم نَمُدَّ - لم نَمْدُدْ». و همچنین ادغام جائز است در فعل امر مفرد خواه غایب باشد مانند: «لِيَمُدَّ - لِيَمْدُدْ» و «لِتَمُدَّ - لِتَمْدُدْ» یا مخاطب باشد مانند: «مُدَّ - اُمْدُدْ» و یا متکلم باشد مانند: «لِاَمُدَّ - لِنَمُدَّ و لِاَمْدُدْ - لِنَمْدُدْ»

قاعده : هرگاه فعل مفرد عین‌الفعل مضارعش مکسور باشد [فَعَلَ يَفْعِلُ] مانند «يَفِرُّ» و يا مفتوح باشد مانند: «يَعَضُّ» بعد از دخول جازم بر سر آنها سه شيوه جائز است [زيرا متحرک نمودن التقاء ساکنين دو حرف صحيح لازم است].

۱ - بکسر لام الفعل مانند: «لم يَفِرِّ و لم يَعَضِّ» بنابه قاعدهٔ «السّاكن اذا حُرِّكَ حُرِّكَ بالكسرِ»

۲ - بفتح لام الفعل مانند: «لم يَفِرَّ و لم يَعَضَّ» بنابه قاعدهٔ خفيف بودن فتحه «اَلْفَتْحَةُ اَخَفُّ الحركاتِ»

۳ - بتفكيک ادغام مانند: «لم يَفْرِرْ و لم يَعْضَضْ» و حكم يَقْشَعِرُّ و يَحْمَرُّ و يَحْمارُّ وقتيكه ادات جازم بر سر آنها درآيد مانند حكم «يَفِرّ و يَعَضُّ» مى‌باشد و سه وجه در آنها جايز مى‌باشد:

لم يَقْشَعِرِّ - لم يَقْشَعِرَّ - لم يَقْشَعْرِرْ

لم يَحْمَرِّ لَمْ يَحْمَرَّ - لم يَحْمَرِرْ - لم يَحْمارِّ - لم يَحْمارَّ - لم يَحْمارِرْ.

و اِنْ كانَ العَيْنُ مِنْهُ مَضْمُوماً، فَيَجوزُ الْحَرَكاتُ الثّلاثُ مَعَ الاِدْغامِ و فَكِّهِ، فَتَقُولُ: لَمْ يَمُدَّ بحركات الدّال و لَمْ يَمْدُدْ بِفَكِّ الاِدْغام. و هٰكَذا حُكْمُ الْاَمْرِ، فَرِّ و عَضَّ بِكَسْرِاللاّمِ و فَتْحِها وَ اِفْرِرْ و اِعْضَضْ وَ مُدَّ بحركاتِ الدّال و اُمْدُدْ.

و تَقُولُ فِي اِسْمِ الفاعِلِ: مادٌّ، مادّانَ، مادُّون، مادَّةٌ مادَّتانِ، مادّاتٌ و مَوادُّ وَالْمَفْعُولُ: مَمْدُودٌ كمَنْصُورٌ.

و اگر عين‌الفعل فعلى مضموم باشد در صورت ادغام حرف آخر را با حركات

سه گانه [فتح، کسر و ضمّ] میتوان خواند و نیز فکّ ادغام آن جایز است. پس از «یَمُدُّ» بضمّ عین‌الفعل در حالت جازمه میگوئی لَمْ یَمُدَّ [به فتح دال زیرا فتحه خفیف است] و لم یَمُدِّ [بکسر دال بقاعدهٔ: السّاکن اِذا حُرِّکَ حُرِّکَ بالکسر] و لم یَمُدُّ [بضم دال تبعیت از عین‌الفعل] و لم یَمْدُدْ به فک ادغام.

و همچنین است حکم امر آن، یعنی همان وجوهی که در مضارع مجزوم جایز بود در امر نیز جایز است بنابراین:

۱ - مضاعفهائی که مضارعشان بر وزن «یَفْعَلُ و یَفْعِلُ» به فتح و کسر عین‌الفعل باشد در فعل امر آنها سه وجه جایز است همانطوریکه در حالت مجزوم «لم یَفِرَّ» و «لم یَعَضَّ» سه صورت جایز بود لذا میگوئی فِرِّ [بکسر راء] فِرَّ [بفتح راء] اِفْرِرْ [بفکّ ادغام] و عَضِّ [بکسر ضاد] عَضَّ [بفتح ضاد] اِعْضَضْ [به فکّ ادغام] و همانطوریکه در «لم یَمُدّ» بر وزن یَفْعُلُ چهار وجه جایز بود در امر آن نیز هر چهار وجه جایز است لذا میگوئی: مُدِّ [بکسر دال] مُدَّ [بفتح دال] مُدُّ [بضمّ دال] اُمْدُدْ [بفکّ ادغام].

و حکم افعال ثلاثی مزید فیه در تمام وجوه ادغام و فک ادغام همانند ثلاثی مجرّد است: بنابراین میگوئی: لَمْ یَسْتَمِدَّ [به فتح و کسر دال] و لم یَسْتَمْدِدْ «به فک ادغام» همچنانکه میگوئی لم یَمُدَّ و اُمْدُدْ و اِسْتَمِدَّ [به فتح و کسر دال] و اِسْتَمْدِدْ «به فک ادغام» همچنانکه میگوئی: مُدَّ و اُمْدُدْ.

و همچنین است حکم افعالی که مشابه مضاعف هستند مانند:

لَمْ یَقْشَعِرَّ [به فتح و کسر راء] و لم یَحْمَرَّ و لم یَحْمارَّ [به فتح و کسر راء] همچنانکه میگوئی: لم یَقْشَعْرِرْ و لم یَحْمَرِرْ و لم یَحْمارِرْ به فک ادغام.

«بناء اسم فاعل و اسم مفعول مضاعف»

در اسم فاعل مضاعف از مثال «مَدّ - یَمُدُّ» ادغام واجب است بخاطر اجتماع «مثلین» و فقدان مانع، مانند:

مادٌّ [یکمرد کشنده]	مادّةٌ [یکزن کشنده]
مادّانِ [دو مرد کشنده]	مادّتان [دو زن کشنده]
مادّون [مردان کشنده]	مادّاتٌ [زنان کِشنده]

و در اسم مفعول از مثال «مَدَّ - يَمُدُّ»، «مَمْدُودٌ» گفته می‌شود مانند «مَنْصُورٌ» بدون ادغام بدلیل وجود مانعِ ادغام که قرار گرفتن حرفِ فاصل میان «مثلین» است.

و در اسم فاعل و اسم مفعول مضاعف از ثلاثی مزید فیه در ادغام و عدم ادغام تابع فعل مضارع است باین صورت اگر از باب افعال و اِنْفِعَال و اِفْتِعَالْ و تَفَاعُلْ و اِسْتِفْعَال باشد ادغام واجب است مانند: مُمِدٌّ [اسم فاعل باب افعال] و مُنْسَدٌّ [باب انفعال] و مُمْتَدٌّ [باب افتعال] و مُتَمَادٌّ [باب تفاعل] و مُسْتَمِدٌّ [باب استفعال].

و اگر از این بابهای مذکور نباشد ادغام ممتنع است مانند: مُسَدِّدْ و مُسَدَّدْ و غیره.

جدول شماره «۲» نمودار صرف مضاعف «مدّ: کشید»

ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	امر بدون ادغام	امر با ادغام	اسم فاعل	اسم مفعول
مَدَّ	مُدَّ	یَمُدُّ	یُمَدُّ	لِیَمْدُدْ	لِیَمُدَّ	مادٌّ	مَمْدُودٌ
مَدّا	مُدّا	یَمُدّانِ	یُمَدّانِ	–	لِیَمُدّا	مادّانِ	مَمْدُودانِ
مَدّوا	مُدّوا	یَمُدّون	یُمَدّون	–	لِیَمُدُّوا	مادُّونَ	مَمْدُودُونَ
مَدَّتْ	مُدَّتْ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	لِتَمْدُدْ	لِتَمُدَّ	مادَّةٌ	مَمْدُودَةٌ
مدّتا	مُدَّتا	تَمُدّانِ	تُمَدّانِ	–	لِتَمُدّا	مادَّتانِ	مَمْدُودَتانِ
مدَدْنَ	مُدِدْنَ	یَمْدُدْنَ	یُمْدَدْنَ	لِیَمْدُدْنَ	–	مادّاتٌ	مَمْدُوداتٌ
مَدَدْتَ	مُدِدْتَ	تَمُدُّ	تُمَدُّ	اُمْدُدْ	مُدَّ		
مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدّانِ	تُمَدّانِ	–	مُدّا		
مَدَدْتُم	مُدِدْتُمْ	تَمُدّونَ	تُمَدّونَ	–	مُدُّوا		
مَدَدْتِ	مُدِدْتِ	تَمُدِّینَ	تُمَدّینَ	–	مُدّی		
مَدَدْتُما	مُدِدْتُما	تَمُدّانِ	تُمَدّانِ	–	مُدّا		
مَدَدْتُنَّ	مُدِدْتُنَّ	تَمْدُدْنَ	تُمْدَدْنَ	اُمْدُدْنَ	–		
مَدَدْتُ	مُدِدْتُ	اَمُدُّ	اُمَدُّ	لِاَمْدُدْ	لِاَمُدَّ		
مَدَدْنا	مُدِدْنا	نَمُدُّ	نُمَدُّ	لِنَمْدُدْ	لِنَمُدَّ		

جدول شماره «۳» نمودار صرف مضاعف در بابهای ثلاثی مزید.

نام باب	ریشه	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	مدَدَ	اَمَدَّ	يُمِدُّ	اَمِدَّ	اِمْدادٌ	مُمِدٌّ	مُمَدٌّ
تفعيل	مَدَدَ	مَدَّدَ	يُمَدِّدُ	مَدِّدْ	تَمْدِيْدٌ	مُمَدِّدٌ	مُمَدَّدٌ
مُفاعَلَة	حَبَبَ	حابَّ	يُحابُّ	حابِّ	مُحابَّةٌ	مُحابٌّ	مُحابٌّ
تَفاعُلْ	مَدَدَ	تَمادَّ	يَتَمادُّ	تَمادَّ	تَمادٌّ	مُتَمادٌّ	مُتَمادٌّ
اِفْتِعال	مَدَدَ	اِمْتَدَّ	يَمْتَدُّ	اِمْتَدِّ	اِمْتِدادٌ	مُمْتَدٌّ	مُمْتَدٌّ
اِسْتِفْعال	حَبَبَ	اِسْتَحَبَّ	يَسْتَحِبُّ	اِسْتَحَبِّ	اِسْتِحْبابٌ	مُسْتَحِبٌّ	مُسْتَحَبٌّ

تمارین مربوط به مضاعف

۱ – فرق میان مضاعف ثلاثی و مضاعف رباعی چیست؟
۲ – شرائط ادغام چیست؟ بنویسید.
۳ – در چه موقعی ادغام در ثلاثی مجرد واجب است؟
٤ – در کدامیک از بابهای ثلاثی مزید ادغام واجب است؟ برای هر کدام یک مثال بنویسید.
٥ – چه افعالی هستند که ادغام در آنها واجب است ولی خودشان مضاعف اصطلاحی نیستند؟ با مثال بیان کنید.
٦ – معنی ادغام ممتنع چیست؟
۷ – در چه موقع ادغام ممتنع است؟
۸ – در چه موقع ادغام جائز است؟ با مثال بنویسید.
۹ – در میان کلمات زیر مضاعف و غیرمضاعف را مشخص کنید:
[یُغَرِّرُ – وسوس – سَمّاعُونَ – اِبْیَضَّ – مَرَّ – شدّاد – عَدَّ – عَظَّم – مَنَّ – عَلَّم – یَفِرّان]
۱۰ – سه فعل از ثلاثی مجرد مضاعف و سه فعل از رباعی مجرد مضاعف و سه فعل از ثلاثی مزید مضاعف بنویسید.
۱۱ – سه مثال در موارد وجوب ادغام در ثلاثی مجرد بنویسید.
۱۲ – سه مثال در موارد وجوب ادغام در ثلاثی مزید بنویسید.
۱۳ – ماضی و مضارع و امر کلمات زیر را بنویسید:
[مَدٌّ – اِسْتِعْداد – اِنْسِداد – اِسْوِداد – اِحْمِرار – اِشْمِئْزاز – اِطْمِئْنان – اِعْداد]
١٤ – مشخص کنید که هر کدام از کلمات مشخص شده از چه نوع ادغام [واجب – جائز – ممتنع] است؟
الف: «مَنْ یُحادِدِ اللّهَ و رسولَه» ب: «لایَمَسُّهُ اِلاّ المطهّرون» ج: «لم یَمْسَسْنِی بَشَرٌ» د: «والارض مَدَدْناها»

۱۵ – در چه موقع حرکات سه گانه در آخر مضارع مجزوم و یا فعل امر جائز است؟ با مثال بنویسید.

۱٦ – در چه موقع فقط فتحه و کسره در آخر مضارع مجزوم جائز است؟ با دو مثال بنویسید.

۱۷ – در چه موقع در آخر فعل امر ادغام جائز است و در چه موقع ممتنع است؟ با دو مثال بنویسید.

۱۸ – از افعال زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[مدَّ – نصَّ – اِسْتَمَدَّ – اِنْصَبَّ – اِنْجَرَّ – اِخْتَصَّ – اِسْوَدَّ – اِحْمارَّ]

فصلٌ «المعتل»

هُوَ ما كانَ اَحَدُ اُصُوله حرفَ عِلَّةٍ و هِيَ الواو والياءُ والاَلِفُ و تُسَمَّىٰ حروفَ الْمَدِّ و اللّين. والالف حينئذٍ تَكُونُ مُنْقَلِبةً عَنْ واوٍ اوياءٍ و انواعُهُ سَبْعَةٌ:

اَلْاَوَّلُ : اَلْمُعْتَلُّ الفاءِ:

يُقالُ له المِثالُ، لِمُماثِلَتِهِ الصَّحيحَ فى احتِمالِ الْحَرَكاتِ. اَمّا الواوُ فَتُحْذَفُ مِنَ الْفِعْلِ الْمُضارِعِ الَّذِي يَكُونُ عَلى «يَفْعِلُ» بِكَسْرِ العَيْنِ و مِنْ مَصْدَرِهِ الَّذي عَلى «فِعْلَةٍ» و تُسْلَمُ تَصاريفه تَقُولُ وَعَدَ، يَعِدُ عِدَةً و وَعْداً، فَهُوَ واعِدٌ و ذاك موعودٌ وعِدْ وَ لاٰيَعِدْ و كَذٰلِكَ وَمِقَ، يَمِقُ، مِقَةً. فَاِذا اُزيلَتْ كَسْرةُ لما بَعْدها اُعيدَتْ الواوُ المَحْذُوفَة نحو: لَمْ يُوعَدْ.

«مبحث معتل و اقسام آن»

معتل عبارت است از فعل یا اسمی که حداقل یکی از حروف اصلی آن از حروف علّه باشد. این حروف عبارتند از: «واو - یاء - الف» و بآنها حروف «مد» و «لین» نیز می‌گویند.

باید توجه داشت که زمانی «الف» از حروف علّه بشمار می‌آید که از «واو و یاء» قلب شده باشد. انواع معتل هفت تا است ۱ - معتل الفاء ۲ - معتل العین ۳ - معتل اللام ٤- معتل العین و اللام ٥ - معتل الفاء و اللام ٦ - معتل الفاء و العین ۷ - معتل الفاء و العین و اللام.

«نوع اول معتل الفاء»

معتل الفاء کلمه‌ای است که فاءالفعلش حرف علّه باشد خواه «واو» باشد مانند: «وَعَدَ» و یا «یاء» باشد مانند «یَسَرَ» و بآن «مثال» نیز گفته می‌شود زیرا در احتمال حرکات مشابه و مماثل صحیح است زیرا در صرف صیغه‌ها «وَعَدَ» با ضَرَبَ و نَصَرَ شباهت دارد.

نکته: در صرف بیشتر معتلات عیب و نقصی مشاهده می‌شود که با قواعد سالم مطابقت ندارد بنابراین باید آنها را با قواعد دیگری معالجه کرد بنام «قواعد اعلال» و اعلال خود بر سه نوع است:

۱ - اعلال به حذف: که در آن با شرائطی حرف علّه حذف میشود.

۲ – اعلال به قلب: که در آن حرف علّه را به حرف دیگر تبدیل میکنیم البته از روی ضابطه‌ای که مقرر شده است.

۳ – اعلال به سکون: که منظور از آن ساکن ساختن حرف علّه متحرک است.

قواعد معتل الفاء (مثال)

قاعده (۱) : مضارع مثال واوی اگر بر وزن «یَفْعِلُ» بکسر عین الفعل باشد واجب است که واو آن حذف شود زیرا واقع شدن «واو» میان فتحه و کسره ممنوع است مانند:

وَجَدَ ← یَوْجِدُ ← یَجِدُ

وَصَلَ ← یَوْصِلُ ← یَصِلُ

وَلَدَ ← یَوْلِدُ ← یَلِدُ

و اگر مصدر آن بر وزن «فِعْلَة» باشد جائز است که واو آن حذف شود همچنانکه اثبات آن هم صحیح است. مانند: وَصَفَ – یَصِفُ – صِفة «وَصْفاً» و وَزَنَ – یَزِنُ – زِنَة «وَزْناً» و در بقیه مشتقات و تصاریف، واو ثابت و سالم می‌ماند بنابراین میگوئی:

وَعَد [وعده داد] ماضی معلوم به اثبات واو

یَعِدُ [وعده می‌دهد] مضارع معلوم به حذف واو و اصل آن «یَوْعِدُ» بوده بنابه قاعده اوّل واو آن حذف شده.

عِدَة [وعده دادن] مصدر است. به حذف واو و اصل آن «وعداً» بوده بنابه قاعده اول واو آن حذف شده.

وَعْداً [وعده دادن] مصدر است باثبات واو.

واعِدٌ [وعده دهنده] اسم فاعل است باثبات واو.

مَوْعُودٌ [وعده داده شده] اسم مفعول است باثبات واو.

عِدْ [وعده بده] فعل امر حاضر است به حذف واو اصل آن «تَعِدُ» بوده که در مضارعش واو حذف شده است.

لایَعِدْ [نباید وعده دهد] فعل نهی است به حذف واو.

و همچنین است: وَمِقَ [دوست داشت] ماضی معلوم باثبات واو

یَمِقُ [دوست میدارد] مضارع معلوم به حذف واو و اصلش «یَوْمِقُ» بوده است بنابه قاعده اول واو آن حذف شده است.

مِقَة [دوست داشتن] مصدر، بحذف واو و اصل آن «وَمقاً» بوده بنابه قاعدهٔ اول، واو آن حذف شده است.

و نیز: صیغه‌های وَثِقَ - یَثِقُ - ثِقْ - لاٰتَثِقْ - ثِقَةٌ - وٰاثِقٌ - مَوْثُوقٌ و غیره.

وَ تَثْبُتُ فی «یَفْعَلُ» بالفتح کَوَجِلَ، یَوْجَلُ، اِیجَلْ، قُلِبَتِ الواوُ یاءً لِسُکُونِها و انْکِسارِ ما قبلها. فَاِنْ انْضَمَّ مٰا قَبْلَهٰا أُعِیدَتِ الوٰاوُ، فَتَقُولُ: یا زیدُ ایجَلْ تُلَفَّظُ بالواو و تُکْتَبُ بِالْیٰاءِ و تَثْبُتُ فی «یَفْعُل» بِضَمِّ الْعَیْنِ کَوَجُهَ، یَوْجُهُ، اُوْجُهْ، لاٰتوجُهْ

و حُذِفَتِ الْوٰاوُ مِنْ یَطَأُ و یَضَعُ و یَسَعُ و یقَعُ و یَدَعُ، لِاَنَّهٰا فی الْاَصْلِ یَفْعِلُ بِالْکَسْرِ، فَفُتِحَ الْعَیْنُ، لِحُرُوفِ الْحَلْقِ وَ مِنْ یَذَرُ لَکَوْنِهِ بمعنی یَدَعُ وَ اَمٰاتُوا ماضی یَدَعُ و یَذَرُ. وَ حَذْفُ الفاءِ دَلیلٌ عَلیٰ اَنَّهُ وٰاوٌ.

پس هرگاه کسره ما بعد واو زائل شد واو حذف شده دوباره برمی‌گردد مانند: لَمْ یُوعَدْ که اصل آن «یَوْعِدُ» بود واو بخاطر وقوعش بین فتحه و کسره حذف گردید «یَعِدُ» شد و پس از آنکه «یَعِدُ» به مجهول تبدیل شد کسره عین‌الفعل به فتحه مبدل شد و دیگر قاعده اول بر آن جاری نمی‌شود و «یُوعَدُ» شد باثبات واو.

و «واو» در وزن «یَفْعَلُ» به فتح عین‌الفعل مضارع ثابت و محفوظ است مانند:

وَجِلَ [ترسید] یَوْجَلُ [می ترسد] اِیجَلْ [بترس]

قاعده (۲) واو ساکن ما قبل مکسور تبدیل به «یاء» می‌شود. مانند: «اِیجَلْ» که اصل آن «اِوْجَلْ» بوده بنابه قاعدهٔ دوم واو تبدیل به یاء شده و همچنین: اِوْجاد ← ایجاد. اِوْراد ← ایراد. مِوْلاد ← میلاد.

حالا اگر کلمه «ایجَلْ» در عبارتی واقع شود که ما قبلش مضموم باشد یاء به واو تبدیل میشود مانند یا زیدُ یجَلْ که کتابت با یا است و تلفظ با واو.

قاعده (۳) یاء ساکن ما قبل مضموم قلب به واو می‌شود مانند: یُیْقِن ← یُوقِنُ. یُیْسِرُ ← یُوسِرُ و «یا زیدُ ایْجَلْ» که در اینجا کلمه «ایجَلْ» را با واو تلفظ میکنی ولی با یاء می‌نویسی یعنی در لفظ میگوئی «یا زیدُ اوْجَلْ» ولی در نوشتن «یا زید ایجل» باید بنویسی.

و «واو» در مضارع «یَفْعُلُ» بضم عین ثابت می‌ماند مانند: وَجُهَ [با ارزش گردید] یَوْجُهُ [با ارزش میگردد] اُوْجُهْ [با ارزش باش] لاتَوْجُهْ [با قدر مباش] که در اینجا «یَوْجُهُ» که بر وزن «یَفْعُلُ» است ثابت می‌ماند.

و از کلمات «یَطَأُ [قدم میگذارد] یَضَعُ [قرار میدهد] یَسَعُ [پهناور است] یَقَعُ [واقع است] یَدَعُ [ترک میکند] واو حذف شده زیرا اصل همهٔ اینها بر وزن «یَفْعِلُ» مکسور العین بوده یعنی اصل آنها [یَوْطِیءُ - یَوْضِعُ - یَوْسِعُ - یَوْقِعُ - یَوْدِعُ] بوده است لذا چون واو در تمام آنها بین فتحه و کسره واقع شده ساقط گردید.

و بخاطر اینکه لام الفعل آنها حرف حلق می‌باشد عین الفعلشان را مفتوح نمودیم بصورت «یَطَأُ و یَضَعُ» تا آخر درآمد و نیز «واو» از کلمه «یَذَرُ» بمعنی «ترک میکند» حذف شده با وجود اینکه از باب «یَفْعِلُ» نیست و لام الفعلش هم از حروف حلق نمی‌باشد و توجیه آن چنین است که آن بمعنای «یَدعُ» است و چون «واو» از «یَدعُ» حذف شده بنابراین از کلمه‌ای نیز که بمعنای آن است «واو» را حذف نموده‌اند.

و علماء صرفی ماضی «یَدَعُ» و «یَذَرُ» را استعمال نکرده‌اند ولی در عین حال حذف فاءالفعل در این دو فعل دلیل است بر اینکه حرف محذوف آن، واو بوده است.

جدول شماره «٤» نمودار صرف مثال واوی «وَعَدَ»:

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر
	مفرد	وَعَدَ	وُعِدَ	يَعِدُ	يُوعَدُ	لِيَعِدْ
مذکر غایب	مثنی	وَعَدا	وُعِدا	يَعِدانِ	يُوعدان	لِيَعِدا
	جمع	وَعَدُوا	وُعِدوا	يَعِدونَ	يُوعَدونَ	لِيَعِدوا
	مفرد	وَعَدَتْ	وُعِدَتْ	تَعِدُ	تُوعَدُ	لِتَعِدْ
مونث غایب	مثنی	وَعَدَتا	وُعِدَتا	تَعِدان	تُوعَدانِ	لِتَعِدا
	جمع	وَعَدْنَ	وُعِدْنَ	يَعِدْنَ	يُوعَدْنَ	لِيَعِدْنَ
	مفرد	وَعَدْتَ	وُعِدْتَ	تَعِدُ	تُوعَدُ	عِدْ
مذکر مخاطب	مثنی	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدانِ	توعَدانِ	عِدا
	جمع	وَعَدْتُمْ	وُعِدْتُمْ	تَعِدونَ	توعدونَ	عِدُوا
	مفرد	وَعَدْتِ	وُعِدْتِ	تَعِدينَ	توعَدينَ	عِدي
مونث مخاطب	مثنی	وَعَدْتُما	وُعِدْتُما	تَعِدان	توعَدانِ	عِدا
	جمع	وَعَدْتُنَّ	وُعِدْتُنَّ	تَعِدْنَ	تُوْعَدْنَ	عِدْن
	وحده	وَعَدْتُ	وُعِدْتُ	اَعِدُ	اُوعَدُ	لِاَعِدْ
متکلّم	مع‌الغیر	وَعَدْنا	وُعِدْنا	نَعِدُ	نُوعَدُ	لِنَعِدْ

وَاَمّاالیاءُ فَتَثْبُتُ عَلٰی کُلِّ حالٍ نحوُ: یَمُنَ، یَیْمُنُ و یَسَرَ، یَیْسِرُ و یَئِسَ، یَیْئَسُ. و تَقُولُ فی اَفْعَلَ من الیاء: اَیْسَرَ، یُوسِرُ، اِیسٰاراً فَهُوَ مُوسِرٌ. تُقْلَبُ الیٰاءُ فیهِمٰا وٰاواً لِسُکُونِها وَانْضِمٰامِ مٰا قَبْلها وَ فی اِفْتَعَلَ مِنْهُمٰا تُقْلَبانِ تاءاً و تُدْغمانِ فی التّاء نحو: اِتَّعَدَ، یَتَّعِدُ فَهُوَ مُتَّعِدٌ و اِتَّسَرَ، یَتَّسِرُ، اِتِّسٰاراً فَهُوَ مُتَّسِرٌ. و یقالُ: ایتَعَدَ، یاتَعِدُ فَهُوَ مُوتَعِدٌ و ذاک مُوتَعَدٌ. وَایتَسَرَ، یا تَسِرُ فَهُوَ مُوْتَسِرٌ و هٰکَذٰا مکانٌ مُوْتَسَرٌ فیهِ وَ حُکْم وَدَّ، یَوَدُّ کَحُکْمِ عَضَّ، یَعَضُّ و تَقُولُ: ایدَدْ کَاِعْضَضْ.

مبحث مثال یائی:

و اما یاء در مثال یائی، در هر حال ثابت و محفوظ است خواه از باب یَفْعِلُ باشد یا از باب یَفْعَلُ و یا یَفْعُلُ مانند: یَمُنَ [مبارک بود] یَیْمُنُ [مبارک است] یَسَرَ [قمار باخت] یَیْسِرُ [قمار می‌بازد] یَئِسَ [نا امید بود] یَیْئَسُ [ناامید است] (با اثبات یاء در هر سه حالت).

و در مثال یائی از باب اَفْعَلَ [باب افعال] میگوئی: اِیْسَرَ [قمار کرد] یُوْسِرُ [قمار میکند] اِیسٰاراً [قمار کردن] مُوْسِرٌ [قمار کننده].

و چنانچه ملاحظه میکنید «یاء» در مضارع و اسم فاعلش به «واو» قلب گردیده بخاطر قاعدۀ دوم که همان یاء ساکن و ما قبل مضموم است بنابراین باید به واو تبدیل شود.

قاعدۀ (٤): در مثال واوی و یائی از باب افتعال «واو» و «یاء» به «تاء» افتعال تبدیل شده و در هم ادغام می‌شوند مانند:

وَعَدَ ← اِوْتَعَدَ ← اِتْتَعَدَ ← اِتَّعَدَ. یَسَرَ ← اِیْتَسَرَ ← اِتْتَسَرَ ← اِتَّسَرَ

وَصَلَ ← اِوْتَصَلَ ← اِتْتَصَلَ ← اِتَّصَلَ. وَفَقَ ← اِوْتَفَقَ ← اتْتَفَقَ ← اِتَّفَقَ

و نیز جائز است که گفته شود: ایتَعَدَ [با تبدیل واو به یاء بنابقاعده (۳)] و یاتَعِدُ

[در اصل يَيْتَعِدُ بوده یاء به الف تبدیل شده] مُوْتَعِدٌ [اسم فاعل اصل آن مُيْتَعِدٌ بوده بنابه قاعده (۳) یاء به واو تبدیل شده] و مُوْتَعَدٌ [اسم مفعول، اصل آن مُيْتَعَدٌ یاء به واو تبدیل شده] و همچنین است اِيتَسَرَ، ياتَسِرُ، مُوْتَسِرٌ و مُوتَسَرٌ فيه.

حکم مثال واوی مضاعف از نظر احکام همچون مضاعف صحیح است بنابراین همچنانکه میگوئیم:

عَضَّ [ماضی] يَعَضُّ [مضارع] عَضَّ [امر بفتح و کسر ضاد] و اِعْضَضْ [بـه فکّ ادغام] همانطور میگوئیم: وَدَّ [ماضی] يَوَدُّ [مضارع] ودَّ [امر بفتح و کسر دال] و ايدَدْ [که اصل آن اِوْدَدْ است بنابه قاعدۀ (۲) واو تبدیل به یاء شده است].

جدول شماره (۵) نمودار صرف مثال یائی از ماده «یُمْن» [مبارک گردانیدن] بدین گونه است.

		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	
	مفرد	يَمَنَ	يُمِنَ	يَيْمِنُ	يُوْمَنُ	لِيَيْمِنْ	
مذکر غایب	مثنی	يَمَنَا	يُمِنَا	يَيْمِنَانِ	يُومَنَانِ	لِيَيْمِنَا	
	جمع	يَمَنُوا	يُمِنوا	يَيْمِنُونَ	يُومَنُونَ	لِيَيْمِنوا	
	مفرد	يَمَنَتْ	يُمِنَتْ	تَيْمِنُ	تومَنُ	لِتَيْمِنْ	
مونث غایب	مثنی	يَمَنَتَا	يُمِنَتَا	تَيْمِنَانِ	تُومَنَانِ	لِتَيْمِنَا	
	جمع	يَمَنَّ	يُمِنَّ	يَيْمِنَّ	يُومَنَّ	لِيَيْمِنَّ	
	مفرد	يَمَنْتَ	يُمِنْتَ	تَيْمِنُ	تُومَنُ		اِيمِنْ
مذکر مخاطب	مثنی	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمِنَانِ	تُومَنَانِ		اِيمِنَا
	جمع	يَمَنْتُمْ	يُمِنْتُمْ	تَيْمِنُونَ	تُومَنون		اِيمِنوا
	مفرد	يَمَنْتِ	يَمِنْتِ	تَيْمِنِينَ	تُومَنِينَ		اِيمِنِی
مونث مخاطب	مثنی	يَمَنْتُمَا	يُمِنْتُمَا	تَيْمِنَانِ	تُومَنَانِ		اِيمِنَا
	جمع	يَمَنْتُنَّ	يُمِنْتُنَّ	تَيْمِنَّ	تُومَنَّ		اِيمِنَّ
	وحده	يَمَنْتُ	يُمِنْتُ	أَيْمِنُ	اُومَنُ	لِأَيْمِنْ	
متکلّم	مع‌الغیر	يَمَنَّا	يُمِنَّا	نَيْمِنُ	نُومَنُ	لِنَيْمِنْ	

جدول شماره ٦ – نقل فعل مثال به بابهای مشهور ثلاثی مزید

نام باب	ثلاثی‌مجرد	ماضی	مضارع	مصدر	امرحاضر	اسم‌فاعل
افعال	وَجَدَ	اَوْجَدَ	يُوجِدُ	ایجاد	اَوْجِدْ	مُوْجِدْ
تفعیل	وَحَدَ	وَحَّدَ	يُوَحِّدُ	تَوحِيدْ	وَحِّدْ	مُوَحِّدْ
مفاعلة	وَصَلَ	واصَلَ	يُواصِلُ	مُواصَلَة	واصِلْ	مُواصِلْ
تفعّل	وَرَمَ	تَوَرَّمَ	يَتَوَرَّمُ	تَوَرُّمْ	تَوَرَّمْ	مُتورِّمْ
اِفْتعال	وَصَلَ	اِتَّصَلَ	يَتَّصِلُ	اِتِصَالْ	اِتَّصِلْ	مُتَّصِلْ
تفاعل	وَزَنَ	تَوازَنَ	يَتَوازَنُ	تَوازُنْ	تَوازَنْ	مُتَوازِنْ
استفعال	وَضَحَ	اِسْتَوْضَحَ	يَسْتَوْضِحُ	اِسْتِيضَاحْ	اِسْتَوْضِحْ	مُسْتَوْضِحْ

تمارین مربوط به «مثال»

۱ – معتل را تعریف کنید و بگویید حروف علّه چند تاست؟ نام ببرید.

۲ – معتل الفاء را تعریف کنید و بگویید چرا بآن مثال می‌گویند؟

۳ – در چه موقع «واو» در معتل الفاء حذف میشود؟ با مثال بنویسید.

٤ – معنی مثال واوی و مثال یائی یعنی چه؟ بیان کنید.

٥ – در چه موقع واو در مضارع «يَفْعَلُ» از مثال واوی حذف میشود و در چه موقع حذف نمی‌شود؟ هر کدام را با مثال توضیح دهید.

٦ – حکم واو و یاء در مثال از باب افتعال چیست؟

۷ – آیا برای فعل «يَدَعُ ويَذَرُ» فعل ماضی استعمال شده‌است؟ دراین صورت بیان کنید.

۸ – مضارع و امر هر کدام از افعال زیر را بنویسید:

[وَعَدَ – وَلَدَ – وَصَلَ – وَرِثَ – وَصَفَ – وَجُهَ – وَثِقَ]

۹ – ماضی و مضارع مصادر زیر را بنویسید:

[ثِقَةٌ – صِلَةٌ – عِدَةٌ – صِفَةٌ – جِهَةٌ – مِقَةٌ]

۱۰ – مضارع افعال زیر را بنویسید:

[وَأَدَ – وَعَظَ – وَجِلَ – يَسَرَ – يَئِسَ – يَمُنَ – يَقِنَ]

۱۱ – افعال زیر را به باب افعال برده و ماضی و مضارع آنها را کاملاً صرف کنید:

[وَصَفَ – يَسَرَ]

۱۲ – افعال زیر را به باب افتعال برده و ماضی و مضارع آنها را کاملاً صرف کنید:

[وَعَدَ – وَصَفَ – وَجُهَ]

الثانى

المُعتَل العَيْنِ

و يُقَالُ لَهُ الْاَجْوَفُ و ذُوالثَّلاٰثَةِ، لِكَوْنِ ماضيهِ عَلىٰ ثلاثَةِ اَحْرُفٍ اِذٰا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِکَ. فَالْمُجَرَّدُ تُقْلَبُ عَيْنُهُ فِي الْمٰاضِى اَلِفاً سَواءٌ كٰانَ واواً اَوْ ياءاً. لِتَحَرُّكِهِا وَانْفِتٰاحِ مٰا قَبْلَها نَحْوُ: صٰانَ وَ بٰاعِ.

فَاِنْ اتَّصَلَ ضَميرُ المُتَكَلِّم اَوِالْمُخٰاطَبِ اَوْ جَمْعِ المُؤَنَّثِ الغٰائِبَة نُقِلَ فَعَلَ من الواوى الى فَعُلَ وَ مِنَ اليائى اِلىٰ فَعِلَ دَلاٰلَةً عَلَيْهِمٰا وَ لَمْ يُغَيَّرْ فَعُلَ وَ لاٰ فَعِلَ اِذٰا كٰانٰا اَصْلِيَّيْنِ و نُقِلَتِ الضَّمَّةُ و الكَسْرَةُ اِلَى الفاءِ و حُذِفَ الْعَيْنُ لِاِلْتِقاءِ السّٰاكِنَيْنِ فَتَقُولُ:

صٰانِ، صٰانٰا، صٰانُوا، صٰانَتْ، صٰانَتٰا، صُنَّ، صُنْتَ، صُنْتُمٰا، صُنْتُمْ، صُنْتِ، صُنْتُمٰا، صُنْتُنَّ، صُنْتُ، صُنّٰا. وَ تَقُولُ:

بٰاعَ، بٰاعٰا، بٰاعُوا، بٰاعَتْ، بٰاعَتٰا، بِعْنَ، بِعْتَ، بِعْتُمٰا، بِعْتُمْ، بِعْتِ، بِعْتُمٰا، بِعْتُنَّ، بِعْتُ، بِعْنٰا.

نوع دوم

معتل العین

معتل‌العین کلمه‌ای است که عین الفعلش حرف علّه باشد و بآن اجوف گفته می‌شود بخاطر اینکه حرف وسط معتل العین از حرف صحیح خالی است و همچنین بدان «ذوالثلاثه» هم گفته شده زیرا زمانیکه از نفس خویش خبر دهی یعنی فعل را بصیغهٔ متکلم بنا کنی ماضی آن بر سه حرف است مانند: «قُلْتُ» و «بِعْتُ». بنابراین اجوف همان معتل‌العین است که یا عین‌الفعلش واو است که به آن «اجوف واوی» گویند مانند: قَوَلَ – صَوَنَ. و یا «یاء» است که به آن «اجوف یائی» گویند مانند: بَيَعَ – سَيَرَ.

حکم معتل العین

ثلاثی مجرّد در معتل العین عین الفعلش در فعل ماضی به الف قلب میگردد خواه عین‌الفعل، واو باشد و یا یاء باشد زیرا در فعل ماضی اجوف[۵] واو و یاء متحرک است و ماقبلشان مفتوح است پس باید به الف قلب شوند چون مشمول قاعده زیر است:

قاعدهٔ (۵): «حرف عله متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف می‌شود» مانند «صَانَ» حفظ کرد و «بَاعَ» فروخت، که اصل «صان» صَوَنَ، و اصل «بَاعَ» بَيَعَ است بنابه قاعده ۵ واو و یاء متحرک و ماقبلشان مفتوح[۶] آنها را به الف تبدیل نمودیم.

اگر به فعل ماضی مذکور ضمیر متکلم یا ضمیر مخاطب و یا ضمیر جمع مؤنّث غائب متصل شود در صورتی که فعل، واوی و از باب «فَعَلَ» باشد به «فَعُلَ» نقل داده می‌شود و اگر یائی باشد به «فَعِلَ» منتقل میگردد زیرا وقتی واوی به فَعُلَ منتقل گردد

«ضمه بر حذف واو دلالت میکند همانطوری که وقتی یائی به «فَعِلَ» نقل شود کسره بر حذف یاء دلالت میکند.

توجّه: اگر اجوف از همان ابتدا از باب «فَعُلَ» واوی و یا «فَعِلَ» یائی باشد و بعبارت دیگر اصلی باشند در صورت اتصال ضمایر مذکور به آنها هیچ تغییری داده نخواهد شد.

خلاصه: در فعلی که از باب «فَعَلَ» است و گفته شد اگر واوی باشد به باب «فَعُلَ» و اگر یائی باشد بباب «فَعِلَ» انتقال داده می‌شود و پس از این نقل، ضمه و کسره عین‌الفعل را به فاءالفعل انتقال میدهیم و عین‌الفعل خواه واو باشد و یا یاء بواسطهٔ التقاء ساکنین حذف می‌شود.

قاعدهٔ (٦): در التقاء ساکنین میان حرف علّه و حرف سالم حرف علّه حذف می‌شود مانند: «قَاْلْنَ» که میشود قُلْنَ و اینک صرف اجوف واوی از «صَانَ» [حفظ کرد]:

صَانَ: حفظ کرد یکمرد غایب: اصل آن «صَوَنَ» بوده بنابه قاعده ٥ واو تبدیل به الف شده است.

مذکر غایب صانا: حفظ کردند دو مرد غایب: اصل آن «صَوَنا» بوده بنابه قاعده ٥ واو تبدیل به الف شده است.

صانوا: حفظ کردند مردان غایب: اصل آن «صَوَنوا» بوده بنابه قاعده ٥ واو تبدیل به الف شده است.

صَانَتْ: حفظ کرد یکزن غایب: اصل آن «صَوَنَتْ» بوده بنابه قاعده ٥ واو تبدیل به الف شده است.

مؤنث غایب صَانَتَا: حفظ کردند دو زن غایب: اصل آن «صَوَنَتَا» بوده بنابه قاعده ٥ واو تبدیل به الف شده است.

صُنَّ: حفظ کردند زنان غایب: اصل آن «صَوَنَّ» بوده فَعَلَ واوی را به باب «فَعُلَ» بردیم «صَوُنَّ» شد سپس چون ضمّه بر «واو» ثقیل بود به ماقبلش انتقال دادیم. پس از حذف حرکت ما قبل واو «صُوْنَّ» شد ما بین واو و

نون اول التقاء ساکنین روی داد و بنا به قاعده (٦)، واو حذف شد و «صُنَّ» شد و بهمین قیاس است بقیه صیغه‌های دیگر.

مذکر مخاطب: صُنْتَ حفظ کردی تو یک مرد صُنْتُمَا حفظ کردید شما دو مرد صُنْتُمْ حفظ کردید شما مردان.

مؤنّث مخاطب: صُنْتِ حفظ کردی تو یک زن صُنْتُمَا حفظ کردید شما دو زن صُنْتُنَّ حفظ کردید شما زنان.

متکلّمین: صُنْتُ حفظ کردم (متکلم وحده). صُنَّا حفظ کردیم (متکلم مع‌الغیر).

صرف اجوف یائی از فَعَلَ «باعَ» [فروخت]:

باعَ فروخت یک مرد: اصل آن «بَیَعَ» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

مذکر غایب باعَا فروختند دو مرد: اصل آن «بَیَعَا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

باعوا فروختند مردان: اصل آن «بَیَعُوا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

باعَتْ فروخت یک زن: اصل آن «بَیَعَتْ» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

ؤنث غایب باعَتَا فروختند دو زن: اصل آن «بَیَعَتَا» بوده بنابه قاعده ۵ یاء تبدیل به الف شده است.

بِعْنَ فروختند زنان: اصل آن «بَیَعْنَ» بوده فَعَلَ یائی را به «فَعِلَ» بردیم «بَیِعْنَ» شد سپس چون کسره بر سر یاء ثقیل بود آن را به ما قبلش انتقال دادیم پس از حذف حرکت ما قبل «بِیْعْنَ» شد التقاءالسّاکنین ما بین یاء و عین [عین الفعل و لام الفعل] روی داد یاء را حذف کردیم «بِعْنَ» شد و بهمین شیوه بقیّه صیغه‌ها را اعلال می‌نمائیم.

قاعدهٔ (۷): ضمه و کسره بر «واو» و «یاء» ثقیل و سنگین هستند و لذا باید به ما قبل منتقل شوند و یا ساقط گردند.

بِعْتَ خریدی تو یکمرد: در اصل «بَیَعْتَ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

مذکر مخاطب بِعْتُمَا خریدید شما دو مرد: در اصل «بَیَعْتُمَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتُمْ خریدید شما مردان: در اصل «بَیَعْتُمْ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتِ خریدی تو یک زن: در اصل «بَیَعْتِ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

مؤنث مخاطب بِعْتُمَا خریدید شما دو زن: در اصل «بَیَعْتُمَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

بِعْتُنَّ خریدید شما زنان: در اصل «بَیَعْتُنَّ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

متکلم وحده بِعْتُ خریدم. متکلم وحده: در اصل «بَیَعْتُ» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

متکلم مع‌الغیر بِعْنَا خریدیم. متکلم مع‌الغیر : در اصل «بَیَعْنَا» بوده با نقل فَعَلَ به فَعِلَ و انتقال حرکت یاء بماقبل و حذف آن بخاطر التقاءالساکنین انجام گرفته است.

و از «فَعُلَ» واوی میگوئی: طَالَ – طَالَا – طَالوا – طَالَتْ – طالَتَا – طُلْنَ – طُلْتَ – طُلْتُمَا – طُلْتُمْ – طُلْتِ – طُلْتُمَا – طُلْتُنَّ – طُلْتُ – طُلْنَا

و از فَعِلَ واوی میگوئی: خَافَ – خافَا – خافوا – خافَتْ – خافَتَا – خِفْنَ – خِفْتَ – خِفْتُمَا – خِفْتُمْ – خِفْتِ – خِفْتُمَا – خِفْتُنَّ – خِفْتُ – خِفْنَا

وَ اِذا بَنَیْتَهُ لِلْمَفْعُولِ کَسَرْتَ الْفاءَ مِنَ الْجَمیعِ، فَقُلْتَ: صِیْنَ وَاِعْتِلالُهُ بالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ و «بیعَ» واعتلالُهُ بِالنَّقْلِ.
و تقول فی المضارع: یَصُوْنُ و یَبیعُ و اِعْتِلالُهُما بالنّقل و یَخافُ و یَهابُ وَ اِعْتِلالُهُما بالنَّقْلِ وَالْقَلْب.

تصریفهای مختلف در اجوف:

الف : مجهول فعل ثلاثی مجرد اجوف:

هرگاه فعل اجوف از ثلاثی مجرّد را برای مفعول بنا کنی [مجهول کنی] در تمام بابها فاءالفعلش را مکسور میکنی خواه ماضی از باب «فَعَلَ» مفتوح العین باشد و یا از باب «فَعِلَ» مسکور العین و یا از باب «فَعُلَ» مضمومالعین باشد و نیز چه اجوف واوی بوده و چه اجوف یائی. مانند «صِیْنَ» در اجوف واوی که اعلال آن با نقل و قلب است یعنی اصل آن «صُوِنَ» است بنا بقاعده (۷) کسره واو را بما قبلش داده پس از حذف حرکت ما قبلش «صِوْنَ» شد و با قاعدهٔ (۳) واو تبدیل به یاء گشت «صِیْنَ» شد بنابراین میگوئیم اعلال مجهول ماضی در اجوف واوی به دو چیز است:

الف – نقل، و آن عبارتست از نقل حرکت و او به فاءالفعل.

ب – قلب، و آن عبارتست از قلب واو به یاء.

و مانند «بیعَ» در مثال مجهول اجوف یائی که اصل آن «بُیِعَ» است با قاعدهٔ ۷ کسرهٔ یاء را به ما قبلش دادیم شد «بِیْعَ» بنابراین در مجهول ماضی اجوف یائی، اعلال فقط با نقل است و آن نقل حرکت یاء به فاءالفعل می‌باشد.

ب : مضارع اجوف از ثلاثی مجرّد

و در مضارع معلوم اجوف: از «یَفْعُلُ» اجوف واوی و «یَفْعِلُ» اجوف یائی اعلال آنها فقط با نقل است مانند «یَصُوْنُ» و «یَبِیْعُ» که اصل آنها «یَصْوُنُ» و «یَبْیِعُ» بوده ضمّه بر واو و کسره بر یاء ثقیل بود به ما قبل انتقال دادند «یَصُوْنُ و یَبِیْعُ» شد بنابراین اعلال این نوع افعال با نقل است.

و در مضارع معلوم اجوف بر وزن «یَفْعَلُ» و همچنین هر مضارع مجهول ثلاثی مجرد اعلالش با نقل و قلب است مانند «یَخَافُ» که مثال است برای مضارع معلوم اجوف واوی بر وزن «یَفْعَلُ» و «یَهَابُ» که مثال مثال است برای مضارع معلوم اجوف یائی بر وزن «یَفْعَلَ» که اصل آنها «یَخْوَفَ و یَهْیَبُ» میباشد، ابتدا فتحهٔ واو و یاء را به ما قبل انتقال داده و سپس واو و یاء ما قبل مفتوح را به الف قلب مینمائیم «یَخَافُ و یَهَابُ» می‌شوند و بر همین قیاس است مجهول تمام مضارع ثلاثی مجرد از اجوف مانند «یُصَانُ و یُبَاعُ و یُخَافُ ....

قاعده (۸): واو و یاء مفتوح اگر ما قبل آنها حرف صحیح و ساکن باشد فتحه واو و یاء به ما قبل داده میشود و خود آنها به الف قلب میشوند بنا بر قاعده [واو و یاء ساکن در اصل متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشوند].

وَ یَدْخُلُ الجٰازِمُ، فَیَسْقُطُ الْعَیْنُ اذا سَکَنَ مٰا بَعْدهُ وَ تَثْبُتُ اِذٰا تَحَرَّکَ. تَقُولُ: لَمْ یَصُنْ، لَمْ یَصُونٰا، لَمْ یَصُونُوا، لَمْ تَصُنْ، لَمْ تَصُونا، لَمْ یَصُنَّ الی آخره. و کذا قِیاسُ کمْ یَبِعْ، لَمْ یَبِیعٰا، لَمْ یَبِیعوا، وَ لَمْ یَخَفْ، لَمْ یَخٰافٰا، لم یَخٰافُوْا، وَ قِسْ عَلَیْه الْاَمرَ نحوُ: صُنْ، صُوْنا، صُونوا، صُونِی، صُونٰا، صُنَّ، و بِالتَّأکیدِ صُوْنَنَّ، صُونانِّ، صُونِنَّ، صُونانِّ، صُنّانِّ.

حکم مضارع مجزوم اجوف:

ادات جازم بر سر فعل مضارع اجوف وارد می‌شود در این صورت علاوه بر حذف نونها و ضمه‌های آخر، همانند مضارع مجزوم صحیح، عین‌الفعل آن زمانیکه ما بعدش ساکن باشد حذف میشود و هرگاه ما بعد عین‌الفعل متحرک باشد ثابت می‌ماند چنانچه میگوئی از مضارع مجزوم اجوف واوی بر وزن یَفْعُلُ:

لم یَصُنْ - لَمْ یَصُونا - لم یَصُونوا - لَمْ تَصُنْ - لم تَصُونا - لَمْ یَصُنَّ

لم تَصُنْ - لَمْ تَصُونٰا - لَمْ تَصُونُوا - لَمْ تَصُونِي - لَمْ تَصُونا - لم تَصُنَّ

لم اَصُنْ - لم نَصُنْ.

و همچنین است قیاس مضارع مجزوم اجوف یائی از وزن یَفْعِلُ:

لَمْ یَبِعْ - لَم یَبِیعٰا - لَمْ یَبِیعوا - لَمْ تَبِعْ - لم تَبِیعٰا - لَمْ یَبِعْنَ

لم تَبِعْ - لَمْ تَبِیعٰا - لم تَبِیعُوا - لم تَبِیعی - لَمْ تَبِیعٰا - لم تَبِعْنَ

لَمْ اَبِعْ - لَمْ نَبِعْ

و همچنین است قیاس مضارع مجزوم از اجوف واوی بر وزن یَفْعَلُ مانند:

لَمْ یَخَفْ - لَمْ یَخٰافٰا - لَمْ یَخٰافوا - لَمْ تَخَفْ - لم تَخٰافا - لم یَخَفْنَ

لم تَخَفْ - لَمْ تَخٰافٰا - لَمْ تَخافوا - لَمْ تخافِي - لَمْ تَخافا - لَم تَخَفْنَ - لَمْ اَخَفْ - لَم نَخَفْ

و فعل امر حاضر اجوف از لحاظ حذف و اثبات عین الفعل همانند مضارع مجزوم اجوف است مانند:

صَنْ : محافظت کن تو یکمرد
صُونَا: محافظت کنید شما دو مرد
صُونُوا: محافظت کنید شما مردان
صُونِي : محافظت کن تو یک زن
صُونَا: محافظت کنید شما دو زن
صُنَّ: محافظت کنید شما زنان

وَبِعْ، بِيعَا، بِيْعُوا، بِيعِي، بِيعَا، بِعْنَ
وخَفْ، خَافَا، خَافُوا، خَافِي، خَافَا، خَفْنَ
و با تأکید: بیعَنَّ و خافَنَّ.

و مثال فعل امر از مضارع «تَبِيعُ»
بِعْ - بِيعَا - بِيعُوا - بِيعِي - بِيعَا - بِعْنَ
و مثال فعل امر از مضارع «تَخَافُ»
خَفْ - خَافَا - خافوا - خَافِي - خَافَا - خَفْنَ
و مثال فعل امر اجوف با نون تأکید چنین است:
بِيعَنَّ - بِيعَانِّ - بِيعُنَّ - بِيعِنَّ - بِيعَانِّ - بِعْنَانِّ
و هم چنین است : فعل امر «خَفْ» با نون تأکید:
خَافَنَّ - خَافَانِّ - خَافُنَّ - خافِنَّ - خَافَانِّ - خَفْنَانِّ

تصریف فعل اجوف واوی

صیغه		شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول
	مفرد	۱	قال - بَاعَ - خَافَ	قيل - بيعَ - خيف	يَقُولُ - يَبِيعُ - يَخَافُ	يُقَالُ - يُبَاعُ - يُخَافُ
مذکر غایب	مثنی	۲	قالا - بَاعَا - خافا	قيلاَ - بيعَا - خيفَا	يَقُولَانِ - يَبِيعَانِ - يَخَافَانِ	يُقَالَانِ - يُبَاعَانِ - يُخَافَانِ
	جمع	۳	قَالُوا - بَاعُوا - خَافُوا	قيلوا - بيعُوا - خيفُوا	يَقُولُونَ - يَبِيعُونَ - يَخَافُونَ	يُقَالُونَ - يُبَاعُونَ - يُخَافُونَ
	مفرد	۴	قَالَتْ - بَاعَتْ-خافَتْ	قيلَتْ - بيعَتْ -خيفَتْ	تَقُولُ - تَبِيعُ - تَخَافُ	تُقَالُ - تُبَاعُ - تُخَافُ
مؤنث غایب	مثنی	۵	قَالَتَا - بَاعَتَا - خافتا	قِيلَتَا - بِيعَتَا - خيفَتَا	تَقُولَانِ - تَبِيعَانِ - تَخَافَانِ	تُقَالَانِ - تُبَاعَانِ - تُخَافَانِ
	جمع	۶	قُلْنَ - بِعْنَ - خِفْنَ	قِلْنَ - بُعْنَ - خُفْنَ	يَقُلْنَ - يَبِعْنَ - يَخَفْنَ	يُقَلْنَ - يُبَعْنَ - يُخَفْنَ
	مفرد	۷	قُلْتَ - بِعْتَ - خِفْتَ	قِلْتَ - بُعْتَ - خُفْتَ	تَقُولُ - تَبِيعُ - تَخَافُ	تقالُ - تُبَاعُ - تُخَافُ
مذکر مخاطب	مثنی	۸	قُلْتُمَا - بِعْتُمَا - خِفْتُمَا	قِلْتُمَا - بُعْتُمَا - خُفْتُمَا	تَقولَانِ - تَبِيعَانِ - تَخَافَانِ	تُقَالَانِ - تُبَاعَانِ - تُخَافَانِ
	جمع	۹	قُلْتُمْ - بِعْتُمْ - خِفْتُمْ	قِلْتُمْ - بُعْتُمْ - خُفْتُمْ	تَقُولُونَ - تَبِيعُونَ - تَخَافونَ	تُقَالُونَ - تُبَاعُونَ - تُخَافُونَ
	مفرد	۱۰	قُلْتِ - بِعْتِ - خِفْتِ	قِلْتِ - بُعْتِ - خُفْتِ	تَقُولِينَ - تَبِيعِينَ - تَخَافِينَ	تُقَالِينَ - تُبَاعِينَ - تُخَافِينَ
مؤنّث مخاطب	مثنی	۱۱	قُلْتُمَا - بِعْتُمَا - خِفْتُمَا	قِلْتُمَا - بُعْتُمَا - خُفْتُمَا	تَقُولَانِ - تَبِيعَانِ - تَخَافَانِ	تُقَالَانِ - تُبَاعَانِ - تُخَافَانِ
	جمع	۱۲	قُلْتُنَّ -بِعْتُنَّ - خِفْتُنَّ	قِلْتُنَّ - بُعْتُنَّ - خُفْتُنَّ	تَقُلْنَ - تَبِعْنَ - تَخَفْنَ	تُقَلْنَ - تُبَعْنَ - تُخَفْنَ
متکلم	وحده	۱۳	قُلْتُ - بِعْتُ - خِفْتُ	قِلْتُ - بُعْتُ - خُفْتُ	اَقُولُ - اَبِيعُ - اَخَافُ	أُقَالُ - أُبَاعُ - أُخَافُ
	مع‌الغیر	۱۴	قُلْنَا - بِعْنَا - خِفْنَا	قِلْنَا - بُعْنَا - خُفْنَا	نَقُولُ - نَبِيعُ - نَخَافُ	نُقَالُ - نُبَاعُ - نُخَافُ

	شماره		فعل امر حاضر اجوف	اسم فاعل از ثلاثی مجرد اجوف	اسم مفعول از ثلاثی مجرد اجوف
	۱	مفرد	قُلْ - بِعْ - خَفْ	قائِلٌ - بائِعٌ - خائِفٌ	مَقُولٌ - مَبِيعٌ - مَخُوفٌ
مذکر	۲	مثنی	قُولاَ - بِيعَا - خَافَا	قائلانِ - بائعانِ - خائِفانِ	مَقُولَانِ - مَبِيعَانِ - مَخُوفَانِ
	۳	جمع	قُولوا - بِيعُوا - خافُوا	قائِلُونَ - بائِعونَ - خائِفونَ	مَقُولُونَ - مَبِيعُونَ - مَخُوفُونَ
	۴	مفرد	قُولِي - بِيعِي - خافِي	قائِلَةٌ - بائِعَةٌ - خائفةٌ	مَقُولَةٌ - مَبِيعَةٌ - مَخُوفَةٌ
مؤنث	۵	مثنی	قُولاَ - بِيعَا - خَافَا	قائِلَتَانِ - بائِعَتَانِ - خائفَتَانِ	مَقُولَتَانِ - مَبِيعَتَانِ - مَخُوفَتَانِ
	۶	جمع	قُلْنَ - بِعْنَ - خَفْنَ	قائلاتٌ - بائعاتٌ - خائفاتٌ	مَقُولاتٌ - مَبِيعاتٌ - مَخُوفاتٌ

تصريف الثلاثي المزيد من الاجوف

وَ مَزِيدُ الثُّلاثِي لايُعْتَلُّ مِنْهُ اِلاّ اَرْبَعَةَ اَبْنِيَةٍ و هی: اَجابَ، يُجِيبُ، اِجابَةً. و اِسْتَقامَ - يَسْتَقِيمُ - اِسْتِقامَةً - و اِنْقادَ، يَنْقادُ، اِنْقِياداً و اِخْتارَ، يَخْتارُ، اِخْتِياراً.

و اذا بَنَيْتَها لِلْمَفْعُولِ قُلْتَ: اُجِيبَ، يُجابُ وَ اُسْتُقِيمَ، يُسْتَقامُ و اُنْقِيدَ، يُنْقادُ، و اُخْتِيرَ، يُخْتارُ.

والامرُ مِنْها: اَجِبْ، اَجِيبا، اَجِيبُوا وَ اِسْتَقِمْ، اِسْتَقِيما، اِسْتَقِيمُوا وَانْقَدْ، اِنْقادا، اِنْقادُوْا وَ اِخْتَرْ، اِخْتارا، اِخْتارُوْا.

وَ يَصِحُّ نَحوُ: قَوَّلَ و قاوَلَ و تَقَوَّلَ و تَقاوَلَ و زَيَّنَ و تَزَيَّنَ و سايَرَ و تَسايَرَ و اِسْوَدَّ و اِسْوادَّ و اِبْيَضَّ و اِبْياضَّ و كذا سائِرُ تَصاريفها.

تصریف ثلاثی مزید فیه از اجوف:

در ابواب ثلاثی مزید فیه فقط در چهار باب اعلال صورت می‌گیرد و آن چهار باب عبارتند از:

۱ - باب افعال مانند:

اَجابَ [جواب داد]که در اصل «اَجْوَبَ» بوده فتحه واو را بما قبل دادند و سپس واو ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸].

يُجِيبُ [جواب می‌دهد] اصل آن «يُجْوِبُ» است کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داده شد و سپس واو ما قبل مکسور بیاء قلب شد [مطابق قاعدهٔ ۲ و ۷].

اِجابَةً [جواب دادن] در اصل «اِجْوَاباً» بوده حرکت واو که فتحه بود به جیم داده شد و سپس واو ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸]، آنگاه بین دو الف التقاء ساکنین

روی داد یکی از دو الف را حذف نمودیم و بجای آن تاء در آخرش آوردیم.

۲ - باب استفعال مانند:

اِسْتَقٰامَ [پایداری نمود] در اصل «اِسْتَقْوَمَ» بود آنچه در «اَجٰابَ» عملی شد در اینجا هم اعمال می‌شود [قاعدهٔ ۸].

یَسْتَقیمُ [پایداری می‌نماید] اصل آن «یَسْتَقْوِم» است آنچه در «یُجیبُ» گفتیم در اینجا هم اعمال میشود.

اِسْتِقٰامَةَ [پایداری نمودن] در اصل «اِسْتِقْواماً» است آنچه در «اِجٰابَةً» گفتیم در اینجا هم جاری است.

۳ - باب اِنْفِعٰالْ مانند:

اِنْقٰادَ [اطاعت نمود] در اصل «اِنْقَوَدَ» بود، واو متحرک ما قبل مفتوح،به الف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

یَنْقٰادُ [اطاعت میکند] در اصل «یَنْقَوِدَ» بود واو متحرک ماقبل مفتوح به الف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

اِنْقِیٰاد [اطاعت کردن] در اصل «اِنْقِوٰاد» بوده واو ماقبل مکسور تبدیل به یاء شد.

قاعدهٔ (۹): واو متحرک ماقبل مکسور در مصادر اگر در افعال آنها اعلال شده باشد در اینجا اعلال شده و واو تبدیل به یاء میگردد.

۴ - باب افتعال مانند:

اِخْتٰارَ [برگزید] در اصل «اِخْتَیَرَ» بوده حرف عله متحرک ماقبل مفتوح تبدیل به الف شد [قاعدهٔ ۵].

یَخْتٰارُ [برمی‌گزینند] در اصل «یَخْتَیِرُ» بود حرف عله متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف شد [قاعدهٔ ۵].

اِخْتِیار [برگزیدن] در آن تغییری داده نشده است.

و هرگاه این چهار باب را برای مفعول بنا کنی یعنی ماضی و مضارع آنها را مجهول سازی میگوئی:

اُجِیبَ : در اصل «اُجْوِبَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند و سـپس واو ساکن ما قبل مکسور به یاء قلب شد [قاعدهٔ ۷-۲].

یُجَابُ: در اصل «یُجْوَبُ» بود فتحه واو را به ما قبل دادیم و سپس قاعدهٔ واوِ ساکن در اصل متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۸].

اُسْتُقِیمَ: در اصل «اُسْتُقْوِمَ» بوده عیناً مانند «اُجْوِبَ» قاعدهٔ (۷-۲) را در آن اجرا نمودیم.

یُسْتَقَامُ: در اصل «یُسْتَقْوَمُ» بوده آنچه در «یُجْوَبُ» انجام دادیم در اینجا هم انجام میدهیم.

اُنْقِیدَ: در اصل «اُنْقُوِدَ» بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل داده شد سپس واو ما قبل مکسور بیاء قلب شد [قاعدهٔ ۹].

یُنْقَادُ: در اصل «یُنْقَوِدُ» بود واو متحرک ماقبل مفتوح به الف قلب گردید. [قاعدهٔ ۵].

اُخْتِیرَ : در اصل «اُخْتُیِرَ» بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل داده شد (پس از حذف حرکتِ ما قبل).

یُخْتَارُ: در اصل «یُخْتَیَرُ» بود یاء ما قبل مفتوح بالف قلب شد [قاعدهٔ ۵].

* و امر حاضر این چهار بابی که در آنها اعلال میشود عبارتند از:

اَجِبْ: اصل آن «تُجِیْبُ» بود پس از حذف حرف مضارع و آوردن همزه مفتوحه بخاطر باب افعال بودنش و همچنین حذف ضمّه آخر، «اَجِیْبْ» شد بخاطر التقاء ساکنین میان یاء و باء، یاء را حذف کردیم شد «اَجِبْ».

اَجِیبَا - اَجِیبوا: باثبات حرف علّه در هر دو زیرا گفتیم در اجوف اگر ما بعد حرف علّه ساکن باشد حذف میشود و اگر متحرک باشد ثابت میماند.

اِسْتَقِمْ: در اصل «تَسْتَقِيمُ» بوده پس از حذف حرف مضارع و سکون آخر و آوردن همزه وصل در اول بخاطر ابتدا بسکون «اِسْتَقِيْمْ» شد و بخاطر التقاء ساکنین میان قاف و یاء، یاء را حذف نمودیم «اِسْتَقِمْ» شد.

اِسْتَقِيمَا - اِسْتَقِيموا: باثبات حرف علّه در هر دو بخاطر آنچه در مورد «اَجِيبَا و اَجِيبوا» گفتیم.

اِنْقَدْ: در اصل «تَنْقَادُ» بود برای ساختن امر تاء را حذف کرده چون ما بعدش ساکن بود همزهٔ مکسوره در اولش درآورده آخرش را ساکن نمودیم «اِنْقَادْ» شد برای رفع التقاء ساکنین بین الف و دال، الف را حذف کرده «اِنْقَدْ» شد.

اِنْقَادَا - اِنْقَادُوا: باثبات عین الفعل در هر دو زیرا ما بعد حرف علّه متحرک است.

اِخْتَرْ: در اصل «تَخْتَارُ» بوده پس از حذف حرف مضارع و سکون آخر و اضافه نمودن همزه در اول، «اِخْتَارْ» شد که برای رفع التقاء ساکنین بین الف و راء، الف را انداختیم «اِخْتَرْ» شد.

اِخْتَارا - اِخْتَاروا: باثبات حرف علّه، زیرا ما بعد آن متحرک است.

و بجز این چهار باب، بابهای دیگر ثلاثی مزید اجوف اعلال نمی‌شوند بلکه تمام آنها صحیح هستند مانند:

۱ - قَوَّلَ [نسبت داد گفتاری را - باب تفعیل]

۲ - قَاوَلَ [گفت و شنود نمود - باب مفاعله]

۳ - تَقَوَّلَ [باو افترا زد - باب تَفَعُّلْ]

٤ - تَقَاوَلَ [گفت و شنود نمود - باب تفاعل]

٥ - زَيَّنَ [زینت داد - باب تفعیل یائی]

٦ - تَزَيَّنَ [آراسته شد - باب تفعُّلْ یائی]

۷ - سَايَرَ [در رفتن برابری کرد - باب مفاعله یائی]

۸ - اِسْوَدَّ [سیاه شد - باب افعلال واوی]

۹ - اِسْوادَّ [بشدت سیاه شد - باب افعیلال واوی]

۱۰ - اِبْیَضَّ [سفید شد - باب افعلال یائی]

۱۱ - اِبْیاضَّ [بشدّت سفید شد - باب افعیلال یائی]

و همچنین سایر مشتقات این افعال مذکور اعلال نمی‌شوند.

بناء اسمَی الفاعل و المفعول من الأجوف

وَ اِسْمُ الفاعِلِ مِنَ الثُّلاثِيِّ المُجَرَّدِ يُعْتَلُّ بِالْهَمْزَةِ كَصائِنٍ وَ بائِعٍ وَ مِنَ المَزِيدِ فيهِ يُعْتَلُّ بِما اُعْتُلَّ بِهِ المُضارِعُ كمجُيبٍ وَ مُسْتَقِيمٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ.

و اسم المفعول مِنَ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ يُعْتَلُّ بِالنَّقْلِ وَالْحَذْفِ كَمَصُوْنٍ وَ مَبِيعٍ. وَالْمَحْذُوفُ واوُ مَفْعُولٍ عِنْد سيبَوَيْهِ وَ عَيْنُ الْفِعْلِ عِنْدَ اَبِی الْحَسَنِ الْاَخْفَشِ. وَ بَنُوتَمِيمٍ يُثْبِتُونَ الياءَ، فَيَقُولُونَ مَبْيُوعٌ. وَ مِنَ المزيدِ فيهِ يُعْتَلُّ بالنَّقْلِ وَالْقَلْبِ اِنِ اعْتُلَّ فِعْلُه كمُجابٍ و مُسْتَقامٍ و مُنْقادٍ و مُخْتارٍ.

ساختن اسم فاعل و اسم مفعول از اجوف:

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مجرّد اعلالش قلب بهمزه است یعنی واو و یاء به همزه قلب میشوند مانند: صائِن و بائع که در اصل «صاوِن و بایع» بوده‌اند که واو و یاء به همزه قلب می‌شوند.

قاعدهٔ (۱۰): واو و یاء واقع بعد از الف زائد به همزه تبدیل میشوند بخاطر تخفیف.

اسم فاعل از اجوف ثلاثی مزید اعلالش بهمان اعلالی است که در مضارعش صورت میگیرد مانند:

مُجِیبٌ: اعلال آن مانند اعلال «یُجِیبُ» است بدینصورت که در اصل «مُجْوِبٌ» بوده و قواعد ۷ و ۲ بر آن جاری شد.

مستقیمٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَسْتَقِیمُ» است بدینصورت که در اصل «مُسْتَقْوِمٌ» بوده و قواعد ۷ و ۲ بر آن جاری شد.

مُنْقَادٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَنْقَادُ» است بدینصورت که در اصل «مُنْقَوِدٌ» بوده و قاعدهٔ ۵ بر آن جاری شد.

مُخْتَارٌ: اعلال آن مانند اعلال «یَخْتَارُ» است بدینصورت که در اصل «مُخْتَیَرٌ» بوده و قاعده ۵ بر آن جاری شد.

* اسم مفعول از اجوف:

اسم مفعول از ثلاثی مجرّد اعلالش بواسطهٔ نقل و حذف است مانند: «مَصُون» و «مَبِیع».

«مَصُون» در اصل «مَصْوُوْن» بود بر وزن مفعول بنا بقاعده ۷ ضمّه واو بما قبلش داده شد و التقاء ساکنین میان دو واو روی داد یکی از دو واو را حذف نمودیم «مَصُونْ» شد.

نزد سیبویه واو دوم که واو مفعول است حذف شده و نزد ابی‌الحسن اخفش واو اوّل که همان عین‌الفعل است حذف شده است.

مَبِیعٌ: در اصل «مَبْیُوعٌ» بوده بنابقاعده ۷ ضمّهٔ یاء را بماقبلش دادیم و میان یاء و واو التقاء ساکنین روی داد واو مفعول را حذف نمودیم «مَبیعْ» شد و سپس ماقبل یاء را مکسور نمودیم تا مجبور نشویم بنابقاعدهٔ ۳ یاء ساکن ما قبلْ مضموم را به واو تبدیل کنیم و اجوف یائی با اجوف واوی التباس پیدا کند. قبیلهٔ بنی‌تمیم در «مَبْیُوع» یاء را ثابت آورده و آن را حذف نمی‌کنند.

اسم مفعول از ثلاثی مزید فیه اجوف اعلالش بواسطهٔ نقل و قلب است مشروط باینکه فعلش اعلال شده باشد مانند:

«مُجَاب» که در اصل «مُجْوَبٌ» بوده [بنابقاعده ۸] فتحهٔ واو را بما قبل داده و سپس واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم «مُجَابٌ» شد.

«مُسْتَقَامٌ» در اصل «مُسْتَقْوَمٌ» بوده [بنابقاعدهٔ ۸] فتحه واو را بما قبل داده واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم.

«مُنْقَادٌ» در اصل «مُنْقَوَدٌ» بوده [بنابقاعده ۵] واو متحرک ما قبل مفتوح را بالف قلب نمودیم.

«مختارٌ» اصل آن «مُخْتَيَرٌ» است [بنابه قاعده ۵] یاء متحرک ما قبل مفتوح را بالف قلب نمودیم.

تبصره: در «مُنْقَادٌ» و «مُخْتَارٌ» اسم فاعل و اسم مفعول در لفظ مساوی و مشترک است فرق آنها در تقدیر است. بدین صورت که ما قبل آخر اسم فاعل آنها مکسور است و ما قبل آخر اسم مفعول مفتوح و در این دو مورد الف، مانع قبول حرکت است.

صرف باب افعال اجوف - اَجابَ از «جَوَبَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
مذکرغائب	مفرد	اَجابَ	اُجیبَ	یُجیبُ	یُجابُ		مُجیبٌ	مُجابٌ
	مثنی	اَجابا	اُجیبا	یُجیبانِ	یُجابانِ		مُجیبانِ	مُجابانِ
	جمع	اَجابوا	اُجیبُوا	یُجیبُونَ	یُجابُونَ		مُجیبُونَ	مُجابونَ
مؤنث غایب	مفرد	اَجابَتْ	اُجیبَتْ	تُجیبُ	تُجابُ		مُجیبَةٌ	مُجابَةٌ
	مثنی	اَجابَتا	اُجیبَتا	تُجیبانِ	تُجابانِ		مُجیبَتانِ	مُجابَتانِ
	جمع	اَجَبْنَ	اُجِبْنَ	یُجِبْنَ	یُجَبْنَ		مُجیباتٌ	مُجاباتٌ
مذکر مخاطب	مفرد	اَجَبْتَ	اُجِبْتَ	تُجیبُ	تُجابُ	اَجِبْ		
	مثنی	اَجَبْتُما	اُجِبْتُما	تُجیبانِ	تُجابانِ	اَجیبا		
	جمع	اَجَبْتُمْ	اُجِبْتُمْ	تُجیبُونَ	تُجابُونَ	اَجیبوا		
مؤنث مخاطب	مفرد	اَجَبْتِ	اُجِبْتِ	تُجیبینَ	تُجابینَ	اَجیبی		
	مثنی	اَجَبْتُما	اُجِبْتُما	تُجیبانِ	تُجابانِ	اَجیبا		
	جمع	اَجَبْتُنَّ	اُجِبْتُنَّ	تُجِبْنَ	تُجَبْنَ	اَجِبْنَ		
متکلم	وحده	اَجَبْتُ	اُجِبْتُ	اُجیبُ	اُجابُ			
	مع‌الغیر	اَجَبْنا	اُجِبْنا	نُجیبُ	نُجابُ			

صرف باب استفعال اجوف - اِسْتَقامَ از «قَوَمَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
مذکرغائب	مفرد	اِسْتَقامَ	اُسْتُقیمَ	یَسْتَقیمُ	یُسْتَقامُ		مُسْتَقیمٌ	مُسْتَقامٌ
	مثنی	اِسْتَقاما	اُسْتُقیما	یَسْتَقیمانِ	یُسْتَقامانِ		مُسْتَقیمانِ	مُسْتَقامانِ
	جمع	اِسْتَقاموا	اُسْتُقیموا	یَسْتَقیمُونَ	یُسْتَقامُونَ		مُسْتَقیمُونَ	مُسْتَقامُونَ
مؤنث‌غایب	مفرد	اِسْتَقامَتْ	اُسْتُقیمَتْ	تَسْتَقیمُ	تُسْتَقامُ		مُسْتَقیمَةٌ	مُسْتَقامَةٌ
	مثنی	اِسْتَقامَتا	اُسْتُقیمَتا	تَسْتَقیمانِ	تُسْتَقامانِ		مُسْتَقیمَتانِ	مُسْتَقامَتانِ
	جمع	اِسْتَقَمْنَ	اُسْتُقِمْنَ	یَسْتَقِمْنَ	یُسْتَقَمْنَ		مُسْتَقیماتٌ	مُسْتَقاماتٌ
مذکرمخاطب	مفرد	اِسْتَقَمْتَ	اُسْتُقِمْتَ	تَسْتَقیمُ	تُسْتَقامُ	اِسْتَقِمْ		
	مثنی	اِسْتَقَمْتُما	اُسْتُقِمْتُما	تَسْتَقیمانِ	تُسْتَقامانِ	اِسْتَقیما		
	جمع	اِسْتَقَمْتُمْ	اُسْتُقِمْتُمْ	تَسْتَقیمونَ	تُسْتَقامُونَ	اِسْتَقیموا		
مؤنّث‌مخاطب	مفرد	اِسْتَقَمْتِ	اُسْتُقِمْتِ	تَسْتَقیمینَ	تُسْتَقامینَ	اِسْتَقیمی		
	مثنی	اِسْتَقَمْتُما	اُسْتُقِمْتُما	تَسْتَقیمانِ	تُسْتَقامانِ	اِسْتَقیما		
	جمع	اِسْتَقَمْتُنَّ	اُسْتُقِمْتُنَّ	تَسْتَقِمْنَ	تُسْتَقَمْنَ	اِسْتَقِمْنَ		
متکلم	وحده	اِسْتَقَمْتُ	اُسْتُقِمْتُ	اَسْتَقیمُ	اُسْتَقامُ			
	مع‌الغیر	اِسْتَقَمْنا	اُسْتُقِمْنا	نَسْتَقیمُ	نُسْتَقامُ			

صرف باب انفعال اجوف - اِنْقادَ از «قَوَدَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
	مفرد	اِنْقادَ	اُنْقِیدَ	یَنْقادُ	یُنْقادُ		مُنْقادٌ	مُنْقادٌ
مذکرغائب	مثنی	اِنْقادا	اُنْقِیدا	یَنْقادانِ	یُنْقادانِ		مُنْقادانِ	مُنْقادانِ
	جمع	اِنْقادوا	اُنْقِیدوا	یَنْقادونَ	یُنْقادُونَ		مُنْقادُونَ	مُنْقادُونَ
	مفرد	اِنْقادَتْ	اُنْقِیدَتْ	تَنْقادُ	تُنْقادُ		مُنْقادةٌ	مُنْقادَةٌ
مؤنث غایب	مثنی	اِنْقادَتا	اُنْقِیدَتا	تَنْقادانِ	تُنْقادانِ		مُنْقادتانِ	مُنْقادَتانِ
	جمع	اِنْقَدْنَ	اُنْقِدْنَ	یَنْقَدْنَ	یُنْقَدْنَ		مُنْقاداتٌ	مُنْقاداتٌ
	مفرد	اِنْقَدْتَ	اُنْقِدْتَ	تَنْقادُ	تُنْقادُ	اِنْقَدْ		
مذکرمخاطب	مثنی	اِنْقَدْتُمَا	اُنْقِدْتُمَا	تَنْقادانِ	تُنْقادانِ	اِنْقادا		
	جمع	اِنْقَدْتُمْ	اُنْقِدْتُمْ	تَنْقادُونَ	تُنْقادُونَ	اِنْقادوا		
	مفرد	اِنْقَدْتِ	اُنْقِدْتِ	تَنْقادِینَ	تُنْقادِینَ	اِنْقادي		
مؤنّث مخاطب	مثنی	اِنْقَدْتُمَا	اُنْقِدْتُمَا	تَنْقادانِ	تُنْقادان	اِنْقادا		
	جمع	اِنْقَدْتُنَّ	اُنْقِدْتُنَّ	تَنْقَدْنَ	تُنْقَدْنَ	اِنْقَدْنَ		
متکلم	وحده	اِنْقَدْتُ	اُنْقِدْتُ	اَنْقادُ	اُنْقادُ			
	مع الغیر	اِنْقَدْنا	اُنْقِدْنا	نَنْقادُ	نُنْقادُ			

صرف باب افتعال اجوف - اِخْتارَ از «خَيَرَ»

صیغه		ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
	مفرد	اِخْتارَ	اُخْتِيرَ	يَخْتارُ	يُخْتارُ		مُخْتارٌ	مُخْتارٌ
مذکرغائب	مثنی	اِخْتارا	اُخْتِيرا	يَخْتارانِ	يُخْتارانِ		مُخْتارانِ	مُخْتارانِ
	جمع	اِخْتاروا	اُخْتِيروا	يَخْتارُونَ	يُخْتارونَ		مُخْتارُونَ	مُخْتارُونَ
	مفرد	اِخْتارَتْ	اُخْتِيرَتْ	تَخْتارُ	تُخْتارُ		مُخْتارَةٌ	مُخْتارَةٌ
مؤنث غایب	مثنی	اِخْتارَتا	اُخْتِيرَتا	تَخْتارانِ	تُخْتارانِ		مُخْتارَتانِ	مُخْتارَتانِ
	جمع	اِخْتَرْنَ	اُخْتِرْنَ	يَخْتَرْنَ	يُخْتَرْنَ		مُخْتاراتٌ	مُخْتاراتٌ
	مفرد	اِخْتَرْتَ	اُخْتِرْتَ	تَخْتارُ	تُخْتارُ	اِخْتَرْ		
مذکرمخاطب	مثنی	اِخْتَرْتُما	اُخْتِرْتُما	تَخْتارانِ	تُخْتارانِ	اِخْتارا		
	جمع	اِخْتَرْتُمْ	اُخْتِرْتُمْ	تَخْتارونَ	تُخْتارُونَ	اِخْتاروا		
	مفرد	اِخْتَرْتِ	اُخْتِرْتِ	تَخْتارينَ	تُخْتارينَ	اِخْتاري		
مؤنّث مخاطب	مثنی	اِخْتَرْتُما	اُخْتِرْتُما	تَخْتارانِ	تُخْتاران	اِخْتارا		
	جمع	اِخْتَرْتُنَّ	اُخْتِرْتُنَّ	تَخْتَرْنَ	تُخْتَرْنَ	اِخْتَرْنَ		
متکلم	وحده	اِخْتَرْتُ	اُخْتِرْتُ	اَخْتارُ	اُخْتارُ			
	مع الغير	اِخْتَرْنا	اُخْتِرْنا	نَخْتارُ	نُخْتارُ			

تمارین مربوط به «اجوف»

۱ – اَجْوَف را تعریف کنید؟

۲ – در چه موقع واو و یاء در اجوف تبدیل به الف میشوند؟

۳ – در چه موقع واو و یاء در اجوف حذف میشوند؟

٤ – وجه اعلال افعال زیر را بنویسید؟ [یعنی اصل آنها چه بوده؟ و چگونه باین حالت در آمده‌اند؟]

[قیلَ – عیدَ – یُقالُ – یُعادُ – یَهابُ – خِفْتَ – عُدْتَ – یَطُولُ – یَسیرُ – قُلْ – خَفْ – عُدْ]

٥ – ادات جازم چه تأثیری در مضارع اجوف دارند؟ با مثال بیان کنید.

٦ – در چه موقع عین الفعل در اجوف مجزوم ثابت میماند؟ با مثال بیان کنید.

۷ – در چند باب ثلاثی مزید فیه اجوف اعلال جاری میشود؟ هر کدام را با یک مثال نام ببرید.

۸ – در کدام بابهای ثلاثی مزید فیه اجوف، اعلال جاری نمیشود؟ نام ببرید.

۹ – هر کدام از افعال زیر را به ابواب داده شده برده و ماضی و مضارع و مصدر و امر حاضر آن را بنویسید.

الف : قامَ به باب : افعال

ب : سارَ به باب : تَفاعُلْ

ج : خَیَرَ به باب : افتعال

د : شَوَرَ به باب : استفعال

۱۰ – وجه اعلال کلمات زیر را بنویسید:

[اِقامة - یُفیضُ - اِنْساقَ - یَخْتالُ - مُخْتالٌ - مُقیم - مُعینٌ - مُعانٌ]

۱۱ - از افعال مجرّد زیر اسم فاعل و اسم مفعول بسازید:

[عاد - قال - قادَ - صادَ - خالَ - دارَ - دان - زادَ - باعَ - خافَ]

۱۲ - اسم از افعال مزید زیر فاعل و اسم مفعول بسازید:

[اَعادَ - اِخْتارَ - اِنْقادَ - تَصَوَّر - تَطاوَلَ - عاوَدَ - اِسْتَخارَ - اَطالَ - اَفادَ - اَعال]

۱۳ - از افعال زیر بترتیب فعل امر مفرد مذکر و مفرد مونث مخاطب بسازید:

[قال - باعَ - خاف - اِسْتَشارَ - اَجابَ - اِخْتارَ - اَفادَ - سايَرَ]

۱٤ - کلماتی که در زیر آمده همه از آیات قرآنی هستند، ریشه و مراحل ساخته شدن آنها را طبق قواعد صرفی بنویسید:

[یُطیقُون - یُطافَ - اَطاعَ - اَطَعْتُمْ - اِسْتَطَعْتُمْ - شِئْتُمْ - اَشاءُ - سیروا - اِسْتَوىٰ - سیقَ - زِدْ - اِزْدادُوا - اِرْتابَتْ - دُمْتُمْ - جِئْتَ]

الثالث – المعتل اللاّم:

و یُقالُ له النّاقِصُ و ذوالْاَرْبَعَةِ، لِكَوْنِ ماضيهِ عَلىٰ اَرْبَعَةِ اَحْرُفٍ اِذٰا اَخْبَرْتَ عَنْ نَفْسِكَ نحوُ: غَزَوْتُ و رَمَيْتُ. فالمجرَّدُ تُقْلَبُ فيهِ الْواوُ وَالْياءُ اَلِفاً اذا تَحَرَّكَتا وَانْفَتَحَ ما قَبْلَهُما كَغَزىٰ و رَمىٰ و عَصاً و رَحىً. و كَذٰلِكَ الفعلُ الزّائِدُ عَلىٰ الثّلاثَةِ كَاَعْطىٰ وَاشْتَرىٰ وَاسْتَقْصىٰ. و كَذٰلِكَ اِسْمُ الْمَفْعُولِ كالمُعْطىٰ وَالْمُشْتَرىٰ وَالْمُسْتَقْصىٰ. وَكَذٰلكَ اِذٰا لَمْ يُسَمَّ فاعِلُهُ مِنَ الْمُضارِعِ كقولِكَ:

يُعْطىٰ و يُغْزىٰ و يُرْمىٰ.

«نوع سوم»

معتل اللام:

معتل اللاّم کلمه‌ای است که لام الفعلش حرف علّه باشد و بآن ناقص و ذوالاربعة نیز میگویند. زیرا وقتی در زمان ماضی از خودت خبر دهی [یعنی بصورت متکلم‌وحده] مشتمل بر چهار حرف میباشد مانند: «غَزَوْتُ» و «رَمَيْتُ». اگر حروف علّه واو باشد به آن ناقص واوی گویند مانند: دَعَوَ، رَضِوَ. و اگر یاء باشد بآن ناقص یائی گویند مانند: رَمَیَ، كَفَیَ.

قاعده (۱۱) حرف علّه (واو) اگر در آخر کلمه واقع شود و ماقبلش هم مکسور

باشد تبدیل به [یاء] میشود مانند:

رَضِوَ ← رَضِيَ. يَرْضِوُ ← يَرْضِيُ. دُعِوَ ← دُعِيَ

قاعده (۱۲) ضمهٔ واو مضموم ما قبل مضموم و نیز ضمّهٔ یاء مضموم ما قبل مکسور، حذف میشود مانند: يَدْعُوُ ← يَدْعُو. يَرْمِيُ ← يَرْمِيْ. يَسْتَشْقِيُ ← يَسْتشقِي.

اسم و نیز فعل ماضی معتل اللام از ثلاثی مجرد،واو و یاء آنها به الف قلب میشود بشرط اینکه حرف علّه متحرک بوده و ما قبلشان مفتوح باشد مانند: غَزَا [جنگید] اصل آن «غَزَوَ» است واو متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف شد. و «رَمیٰ» [تیر انداخت] اصل آن «رَمَيَ» است یاء متحرک ما قبل مفتوح قلب به الف می‌شود.

عصاً: مثال اسم ناقص واوی است که در اصل «عَصَوٌ» بوده، واو ما قبل مفتوح را به الف قلب نمودیم سپس بین الف و تنوین التقاء ساکنین روی داد، الف را حذف نمودیم و تنوین تابع حرکت ما قبل شده پس بصورت تنوین نصب نوشته شد.

رحیً: مثال اسم ناقص یائی است که در اصل «رَحَيٌ» بوده یاء را با همان قاعده عَصَوٌ تبدیل بالف نمودیم و در التقاء ساکنین الف حذف شد. و همچنین فعلی که از سه حرف زائد باشد در آن نیز واو و یاء به الف تبدیل می‌شود مانند:

اَعْطیٰ: اصل آن «اَعْطَوَ» بود و واو واقع در مرتبهٔ رابع ما قبل مفتوح به یاء تبدیل شد «اَعْطَيَ» گردید.

قاعدهٔ (۱۳):واواگر در مرتبه چهارم و یا بعد از آن قرار گیرد و ماقبل آن مضموم نباشد آن واو تبدیل به یاء میشود] و سپس در اَعْطَيَ با قاعدهٔ ۵ حروف علّه متحرک ما قبل مفتوح به الف قلب شد «اَعطیٰ» گشت. و اِشْتَریٰ هم بر این قیاس است.

اِشْتَقْصٰی : در اصل «اِشْتَقْصَوَ» بود. واو ابتدا بنابه قاعده ۱۳ تبدیل به یاء شد و سپس یاء بنابقاعده ۵ تبدیل بالف شد و همچنین در اسم مفعول این بابها نیز واو و یاء به الف تبدیل میشوند مانند:

مُعْطیٰ [بخشیده شده] در اصل مُعْطَوٌ بوده ابتدا واو به یاء تبدیل شد [قاعدهٔ ۱۳] و سپس یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد «مُعْطیٰ» شد [قاعده ۵].

مُشْتَریٰ [خریده شده] در اصل «مُشْتَرَیٌ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشود.

مُسْتَقْصیٰ [نهایتش خواسته شده] در اصل «مُسْتَقْصَوٌ» بوده اعلال «اِسْتَقْصٰی» در اینجا جاری شد.

و همچنین است وقتیکه نامی از فاعل فعل مضارع برده نشود یعنی مجهول باشد مانند اینکه میگوئی:

یُعْطٰی و یُغْزَیٰ و یُرْمیٰ که در هر سه بعلت حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف میشوند.

وَ اَمّا الْماضي فَتَحْذِفُ اللاّٰمَ مِنْهُ فی مثال «فَعَلُوا» مُطْلَقا و فی مِثالِ «فَعَلَتْ» و «فَعَلَتٰا» اذا انَفتح ما قبلهُما و تَثْبُتُ فی غیرها فَتَقُولُ:

غزا، غَزَوٰا، غَزَوْا، غَزَتْ، غَزَتٰا، غَزَوْنَ الی آخره. و رَمیٰ، رَمَیٰا، رَمَوْا، اِلیٰ آخره و رَضِیَ، رَضِیٰا، رَضُوا الی آخره وَ كَذٰلِک سَرُوَ، سَرُوا، سَرُوْا الی آخره.

وَ اِنَّمٰا فُتِحَتْ مٰا قَبْل واوِ الضَّمیرِ فی غَزَوا و رَمَوْا و ضُمَّتْ فی رَضُوْا و سَرُوْا، لِاَنَّ وٰاوَ الضَّمیرِ اذا اتَّصَلَتْ بِالْفِعْلِ النّاقِصِ بَعْدَ حَذْفِ اللاّٰم، فَاِنْ اِنْفَتَحَ مٰا قَبْلَهٰا اُبْقِیَ عَلَی الفَتْحَةِ وِ اِنْ انْضُمَّ اَوْ اِنْكَسَرَ ضُمَّ.

وَ اَصْلُ رَضُوا، رَضِیُوا، فَنُقِلَتْ ضَمَّةُ الیاءِ اِلَی الضّٰادِ و حُذِفَتْ الْیاءُ لاِلْتِقاءِ السّٰاكِنَین.

و اما معتل اللاّٰمی که ماضی باشد در این صیغه‌ها لام الفعل آنها حذف میشود:

۱–در مثال «فَعَلُوْا» یعنی در صیغهٔ جمع مذکر غائب مطلقا یعنی خواه حرف قبل از لام الفعل مفتوح باشد و یا مفتوح نباشد مانند: «غَزَوْا» و «رَمَوْا» و «رَضُوْا» و «سَرُوْا» که در اصل: غَزَوُوا – رَمَيُوْا – رَضِيُوْا – سَرُوُوْا بوده‌اند.

۲ – در مثال برای فَعَلَتْ یعنی مفرد مؤنّث غائب مانند: «غَزَتْ» و «رَمَتْ» که در اصل «غَزَوَتْ و رَمَيَتْ» بوده‌اند حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح تبدیل به الف شد و بخاطر التقاء ساکنین الف هم حذف گردید.

۳ – در مثال برای فَعَلَتَا یعنی تثنیه مؤنّث غائب مانند «غَزَتَا» و «رَمَتَا» که در اصل «غَزَوَتَا» و «رَمَيَتَا» بوده‌اند. البته زمانی لام الفعل این سه مورد حذف میشود که ما قبل لام الفعل مفتوح باشد و در غیر این موارد مذکور لام الفعل ثابت است. صرف ۱٤ صیغهٔ ماضی ثلاثی مجرد ناقص عبارت است از:

غَزَا: جنگید یک مرد غایب. اصل آن «غَزَوَ» بوده، حرف علّه متحرک ما قبل مفتوح به الف تبدیل شد.

غَزَوَا: جنگیدند دو مرد غائب: به اثبات لام الفعل.

غَزَوْا : جنگیدند مردان غائب : بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوُوْا» بوده واو به الف قلب شد و بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

غَزَتْ: جنگید یک زن غائب: بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوَتْ» بوده بقاعده ٥ واو تبدیل بالف شد و بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

غَزَتَا: جنگیدند دو زن غائب: بحذف لام الفعل اصل آن «غَزَوَتَا» بوده همانند بالا در آن اعلال صورت گرفت.

غَزَوْنَ: جنگیدند زنان غائب: باثبات لام الفعل

غَزَوْتَ : جنگیدی تو یک مرد مخاطب

غَزَوْتُمَا: جنگیدید شما دو مرد مخاطب

غَزَوْتُمْ: جنگیدید شما مردان مخاطب

غَزَوْتِ: جنگیدی تو یک زن مخاطب

غَزَوتما: جنگیدید شما دو زن مخاطب

غَزَوْتُنَّ: جنگیدید شما زنان مخاطب

غَزَوْتُ: جنگیدم من

غَزَونا: جنگیدیم ما

و نیز:

رَمیٰ: / تیر انداخت یک مرد غائب / اصل آن «رَمَیَ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد.

رَمَیا: تیرانداختند دو مرد غائب

رَمَوا: تیر انداختند مردان غائب: اصل آن «رَمَیُوا» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَتْ: تیر انداخت یک زن غائب: اصل آن «رَمَیَتْ» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَتا: تیر انداختند دو زن غائب: اصل آن «رَمَیَتا» بوده یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف قلب شد و الف بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

رَمَیْنَ: تیر انداختند زنان غائب، باثبات لام الفعل، و بقیه صیغه‌ها تا آخر لام الفعل ثابت است.

و نیز مانند:

رَضِیَ: اصل آن «رَضِوَ» بوده واو متطرف ما قبل مکسور تبدیل به یاء شد.

رَضِیا: هیچ تغییری در آن نیامده است.

رَضُوْا: اصل آن «رَضِیُوا» بوده ضمّه یاء را بما قبلش دادیم و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف شد. و نیز مانند: سَرُوَ : سَرُوْا :

سَرُوْا: اصل آن «سَرُوُوْا» بوده ضمّه واو را حذف نمودیم و بخاطر التقاء ساکنین واو حذف شد.

فائدةٌ:

چنانچه ملاحظه شد ما قبل واو جمع در «غَزَوْا» و «رَمَوْا» مفتوح است ولی در «رَضُوْا» و «سَرُوْا» مضموم میباشد علّتش این است که واو ضمیر وقتی بفعل ناقص متّصل شد و این اتّصال بعد از حذف لام الفعل باشد در صورتیکه ما قبل آن (یعنی ما قبل واو ضمیر) قبلاً مفتوح بوده بر همان حالت فتحه‌اش باقی مانده و اگر مضموم و یا مکسور باشد در هر دو صورت بآن ضمّه میدهند.

بنابراین میگوئیم: اصل «رَضُوا» «رَضِيُوا» بوده ضمه بر سر یاء ثقیل بود آن را بما قبلش یعنی ضاد منتقل نمودیم و یاء بخاطر التقاء ساکنین حذف شد.

وَ كَذٰلِکَ تُحْذَفُ اللّامُ اِذا اِتَّصَلَ بالماضی تاءُ التّأنیث السّاکِنَةِ وانفَتَح ما قبلها فتقولُ: رَمَتْ، رَمَتا، و غَزَتْ، غَزَتا، وَتَثْبُتُ فی غیرِها فَاِنَّکَ تَقُولُ: رَضِيَتْ، رَضِيَتا، وَ سَرُوَتْ، سَرُوَتا.

هرگاه به فعل ماضی ثلاثی مجرّد ناقص، تاء تأنیث ساکن وصل شود لام‌الفعل حذف میشود بشرطی که ما قبل لام‌الفعل مفتوح باشد مانند: «رَمَتْ» که در اصل «رَمَيَتْ» بوده و «رَمَتا» که در اصل «رَمَيَتا» بوده و یا مثل: غَزَتْ و غَزَتا که در اصل غَزَوَتْ و غَزَوَتا بوده، و در غیر این صورت لام الفعل ثابت میماند مانند: رَضِيَتْ، رَضِيَتا و سَرُوَتْ، سَرُوَتا.

		صرف فَعَلَ ناقص واوى	صرف فَعَلَ ناقص یائى	صرف فَعِلَ ناقص واوى	صرف فَعُلَ ناقص واوى
	مفرد	غَزَا	رَمىٰ	رَضِیَ	سَرُوَ
مذكرغائب	مثنى	غَزَوا	رَمَيا	رَضِيا	سَرُوا
	جمع	غَزَوْا	رَمَوْا	رَضُوا	سَرُوْا
	مفرد	غَزَتْ	رَمَتْ	رَضِيَتْ	سَرُوَتْ
مؤنّث‌غايب	مثنى	غَزَتَا	رَمَتَا	رَضِيَتَا	سَرُوَتا
	جمع	غَزَوْنَ	رَمَيْنَ	رَضِيْنَ	سَرُوْنَ
	مفرد	غَزَوْتَ	رَمَيْتَ	رَضِيتَ	سَرُوْتَ
مذكرمخاطب	مثنى	غَزَوْتُمَا	رَمَيْتُمَا	رَضِيتُمَا	سَرُوْتُمَا
	جمع	غَزَوْتُمْ	رَمَيتُمْ	رَضِيتُمْ	سَرُوْتُمْ
	مفرد	غَزَوْتِ	رَمَيْتِ	رَضِيتِ	سَرُوْتِ
مؤنّث‌مخاطب	مثنى	غَزَوْتُمَا	رَمَيْتُمَا	رَضِيتُمَا	سَرُوْتُمَا
	جمع	غَزَوْتُنَّ	رَمَيْتُنَّ	رَضِيتُنَّ	سَرُوْتُنَّ
متكلم	وحده	غَزَوْتُ	رَمَيْتُ	رَضِيتُ	سَرُوْتُ
	مع‌الغير	غَزَوْنا	رَمَيْنَا	رَضِينَا	سَرُوْنا

المضارع المعتّل اللام

و اَمَّا المُضارِعُ، فَتُسْكَنُ الْواوُ وَالْياءُ وَالْاَلِفُ مِنْهُ فى الرَّفْعِ وَ يُحْذَفْنَ فىْ الْجَزْمِ وَ تُفْتَحُ الْواوُ وَالْياءُ فِي النَّصْبِ وَ تُثْبَتُ الْاَلِفُ وَ يُسْقِطُ الْجازِمُ وَالنّاصِبُ النُّوناتِ اِلاّ نُونَ جَماعَةِ المُؤَنَّثِ فَتَقُولُ:

لَمْ يَغْزُ، لَمْ يَغْزُوَا، لَمْ يَغْزُوْا – وَ لَمْ يَرْمِ، لَمْ يَرْمِيا، لَمْ يَرْمُوْا

و لَمْ يَرْضَ، لَمْ يَرْضَيا، لَمْ يَرْضَوْا – وَ لَنْ يَغْزُوَ، وَ لَنْ يَرْمِيَ، وَ لَنْ يَرْضىٰ

حكم مضارع معتل اللاّم

در مضارع معتل اللام [ناقص] حروف علّه [واو و ياء و الف] در حالت رفعى ساكن

هستند مانند: یَغْزُوْ و یَرْمِیْ و یَخْشیٰ

و در حالت جزم حروف علّه حذف می‌شوند مانند: لَمْ یَغْزُ و لَمْ یَرْمِ وَ لَمْ یَخْشَ

و در حالت نصب واو و یاء مفتوح میشوند. مانند لَنْ یَغْزُوَ و لَنْ یَرْمِیَ و الف ثابت میماند مانند: لَنْ یَخْشیٰ و ادات جازم و ناصب تمام نونها را بجز نون مؤنّث حذف میکند.

صرف ناقص واوی باجازم	صرف ناقص یائی باجازم	صرف ناقص الفی با جازم	صرف ناقص واوی باناصب	صرف ناقص یائی با ناصب	صرف ناقص الفی با ناصب
لَمْ یَغْزُ	لَمْ یَرْمِ	لَمْ یَرْضَ	لَنْ یَغْزُوَ	لَن یَرْمِیَ	لَن یَرْضیٰ
لَمْ یَغْزُوَا	لَمْ یَرْمِیَا	لَمْ یَرْضَیا	لَنْ یَغْزُوَا	لَن یَرْمِیَا	لَن یَرْضَیا
لَمْ یَغْزُوْا	لَمْ یَرْمُوْا	لَمْ یَرْضَوْا	لَنْ یَغْزُوْا	لَن یَرْمُوْا	لَن یَرْضَوْا
لَمْ تَغْزُ	لَمْ تَرمِ	لَمْ تَرْضَ	لَنْ تَغْزُوَ	لَن تَرْمِیَ	لَن تَرْضیٰ
لَمْ تَغْزُوا	لَمْ تَرْمِیَا	لَمْ ترضَیا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرمِیا	لَن تَرْضَیا
لَمْ یَغْزُوْنَ	لَمْ یَرْمِیْنَ	لَمْ یَرْضَیْنَ	لَنْ یَغْزُوْنَ	لَن یَرْمِیْنَ	لَن یَرْضَیْنَ
لَمْ تَغْزُ	لَمْ تَرْمِ	لَمْ تَرْضَ	لَنْ تَغْزُوَ	لَن تَرْمِیَ	لَن تَرْضیٰ
لَمْ تَغْزُوَا	لَمْ ترمِیَا	لَمْ ترضَیا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرْمِیَا	لَن تَرْضَیا
لَمْ تَغْزُوْا	لَمْ ترمُوْا	لَمْ تَرْضَوْا	لَنْ تَغْزُوْا	لَن تَرْمُوْا	لَن تَرْضَوْا
لَمْ تَغْزِیْ	لَمْ تَرْمِیْ	لَمْ تَرْضَیْ	لَنْ تَغْزِی	لَن تَرْمِی	لَن تَرْضَیْ
لَمْ تَغْزُوَا	لَمْ تَرْمِیا	لَمْ تَرْضَیا	لَنْ تَغْزُوَا	لَن تَرْمِیا	لَن تَرْضَیا
لَمْ تَغْزُوْنَ	لَمْ تَرْمِیْنَ	لَمْ تَرْضَیْنَ	لَنْ تَغْزُوْنَ	لَن تَرْمِیْنَ	لَن تَرْضَیْنَ
لَمْ اَغْزُ	لَمْ اَرْمِ	لَمْ اَرْضَ	لَنْ اَغْزُوَ	لَن ارمِیَ	لَن اَرْضیٰ
لَمْ نَغْزُ	لَمْ نَرْمِ	لَمْ نَرْضَ	لَنْ نَغْزُوَ	لَن نَرْمِیَ	لَن نَرْضیٰ

وَ تَثْبُتُ لامُ الفِعْلِ فِي فِعْلِ الأِثْنَيْنِ وَ جَماعَةِ الاِناثِ وَ تُحذَفُ مِنْ فعل جَماعَةِ الذُّكُورِ وَ فِعْلِ الواحِدَةِ المُخاطَبَةِ فتقول:

يَغْزُوْ - يَغْزُوانِ - يَغْزُوْنَ * تَغزُوْ - تَغْزُوانِ - يَغْزُوْنَ * تَغْزُ - تَغْزُوانِ - تَغْزُوْنَ * تَغزينَ - تَغْزُوانِ - تَغْزُوْنَ * اَغْزُوْ - نَغْزُوْ

وَ يَسْتَوِي فيهِ لَفْظُ جَماعَةِ الذُّكورِ وَالاِناثِ فِي الخِطابِ وَالغَيْبَةِ وَ يَخْتَلِفُ فِي التَّقْدِيرِ، فَوَزْنُ المُذَكَّرِ يَفْعُوْنَ وَ تَفْعُونَ وَ وَزْنَ المُؤَنَّثِ يَفْعُلْنَ و تَفْعُلْنَ. تقول:

يَرْمِيْ - يَرْمِيان - يَرْمُوْنَ * تَرْمِي - تَرْمِيانِ - يَرْمِينَ * تَرْمِيْ - تَرْمِيانِ - تَرْمُونَ * تَرْمِينَ - تَرْمِيانِ - تَرْمِينَ * اَرْمِيْ - نَرْمِيْ.

وَ اَصْلُ «يَرْمُوْنَ» يَرْمِيُونَ فَفُعِلَ به ما فُعِلَ بِرَضُوْا.

بقيّه مضارع معتل اللام:

در صيغه‌های تثنيه فعل ناقص، لام الفعل ثابت می‌ماند خواه واوی باشد خواه يائی مانند: يَغْزُوانِ - يَرْمِيانِ - يَرْضَيانِ.

و همچنين در جمع مونث غائب و مخاطب لام الفعل ثابت می‌ماند چه واو باشد و چه ياء. مانند: يَغْزُوْنَ و تَغْزُوْنِ - يَرْمِينَ و تَرْمِينَ - يَرْضَيْنَ و تَرْضَيْنَ

و در جمع مذکر مضارع ناقص، لام الفعل حذف می‌شود خواه جمع غائب باشد يا مخاطب و خواه لام الفعل واو باشد يا ياء مانند: يَغْزُوْن و تَغْزُوْنَ - يَرْمُوْنَ و تَـرْمُوْنَ - يَرْضَوْنَ و تَرْضَوْنَ.

که در اصل [يَغْزُوُوْنَ و تَغْزُوُوْنَ] و [يَرْمِيُونَ و تَرْمِيُونَ] و [يَرْضَيُوْنَ و تَـرْضَيُونَ] بوده و مطابق قاعده‌های ۷ و ۱٦ اعلال شدند.

و همچنين در مفرد مؤنّث مخاطب از مضارع ناقص، لام الفعل حذف ميشود. مانند:

تَغْزِینَ - تَرْمِیْنَ - تَرْضَیْنَ. که اصل آنها «تَغْزُوِیْنَ» و «تَرْمِیِیْنَ» و «تَرْضَوِیْنَ» که در تَغْزُوِینَ و تَرْمِیِینَ کسرهٔ واو و یاء را بما قبل انتقال دادیم و بخاطر التقاء ساکنین واو و یاء حذف شدند و در «تَرْضَوِیْنَ» بقاعدهٔ واو متحرک ما قبل مفتوح واو تبدیل به الف شد و در التقاء ساکنین میان الف و یاء، الف حذف شد.

و همانطور که ملاحظه میکنید در مضارع ناقص جمع مذکّر و جمع مؤنّث در حاضر و غائب با هم مساوی هستند ولی در تقدیر با یکدیگر اختلاف دارند. مثال «یَغْزُوْنَ» هم برای جمع مذکر غایب استعمال میشود و هم برای جمع مونث غایب و همچنین «تَغْزُوْنَ» هم برای جمع مذکر مخاطب استعمال میشود و هم برای جمع مؤنّث مخاطب ولی در تقدیر وزن جمع مذکر در غائب و حاضر «یَفْعُوْنَ» و «تَفْعُوْنَ» است یعنی لام الفعل در این دو صیغه محذوف است زیرا اصل «یَغْزُوْنَ» «یَغْزُوُوْنَ» و اصل «تَغْزُوْنَ» «تَغْزُوُوْنَ» است ولی وزن جمع مونث در غائب و حاضر «یَفْعُلْنَ» و «تَفْعُلْنَ» می‌باشد یعنی لام الفعل در این دو صیغه ثابت و محفوظ است. و اینک تصریف تمام مضارع ناقص.

۱ - یَغْزُوْ، یَغْزُوٰانِ، یَغْزُوْنَ * تَغْزُوْ، تَغْزُوٰانِ، یَغْزُوْنَ

تَغْزُوْ، تَغْزُوٰانِ، تَغْزُوْنَ * تَغْزِینَ، تَغْزُوٰانِ، تَغْزُون * اَغْزُوْ، نَغْزُوْ

۲ - یَرْمِیْ، یَرْمِیٰانِ، یَرْمُوْنَ * تَرْمِیْ، تَرْمِیٰانِ، یَرْمِینَ

تَرْمِیْ، تَرْمِیٰانِ، تَرْمُونَ * تَرْمِین، ترمِیٰانِ، تَرْمِینَ * اَرْمِی، نَرْمِیْ

اصل یَرْمُوْنَ «یَرْمِیُونَ» بوده و آن اعلالی که دربارهٔ «رَضُوْا» انجام گرفت در اینجا هم اعمال می‌شود.

فائدةٌ: حکم آنچه در تصریف مضارع «یَرْمی» جاری شد - از اثبات لام الفعل و حذف آن و مساوی بودن مفرد مونث مخاطب با جمع مخاطب و غیر آن - در هر فعلی که حرف قبل از لام الفعلش مکسور باشد نیز جاری است. بعبارت دیگر حکم افعالی که حرف قبل از لام الفعلشان مکسور باشد مساوی است با فعل «یَرْمِیْ» در حذف و اثبات و احکام دیگر. مانند:

«یَهْدِی» [هدایت میکند] و یُنَاجی [مناجات میکند] و یَرْتَجِی [امیدوار است] و یَنْبَرِي

[اعتراض میکند] و يَسْتَدْعي [می‌خواند] و يَرْعَوي [باز می‌دارد] و يَعْرَوْرى [سوار اسب عریان می‌شود].

۳- يَرْضَىٰ، يَرْضَيانِ، يَرْضَوْنَ * تَرْضَىٰ، تَرْضَيانِ، يَرْضَيْنَ

تَرْضىٰ، تَرْضَيانِ، تَرْضَوْنَ * تَرْضَيْنَ، تَرْضَيانِ، تَرْضَيْنَ * أَرْضىٰ، نَرْضَىٰ

هر فعلی که حرف قبل از لام الفعلش مفتوح باشد حکم «يَرْضىٰ» و تصریفات آن را دارد مانند:

يتَمَطّى [می‌کشد]، يَتَصابىٰ [میل میکند به بازی]، يَتَقَلْسى [کلاه را می‌پوشد].

تبصره: در «يَرْمِيْ» و «يَرْضىٰ» صیغهٔ مفرد مونّث حاضر با صیغهٔ جمع مونث حاضر مساوی است ولی در تقدیر با هم اختلاف دارند، یعنی وزن مفرد مؤنّث در «يَرْمِيْ» «تَفْعِيْنَ» است و در «يَرْضى» «تَفْعَيْنَ» میباشد و وزن جمع در «يَرْمي» «تَفْعِلْنَ» و در «يَرْضىٰ» «تَفْعَلْنَ» است.

فعل الامر المعتّل اللام:

والامرُ منها: أُغْزُ، أُغْزُوا، أُغْزُوْا، أُغْزِی، أُغْزُوا، أُغْزُوْنَ. * و اِرْمِ، اِرْمِیا، اِرْمُوْا، اِرمِیْ، اِرمِیا، اِرْمِیْنَ.

و : اِرْضَ، اِرْضَیا، اِرْضَوا، اِرْضَیْ، اِرْضَیا، اِرْضَیْنَ.

وَ اِذا اَدْخَلْتَ عَلَیْها نُونَ التَّأکیدِ اُعیدَتِ اللاّمُ المَحْذُوفَةُ، فَتَقُولُ: أُغْزُوَنَّ، أُغْزُوانِّ.

اِرْمِیَنَّ، اِرْمِیانِّ، اِرْضَیَنَّ، اِرْضَیانِّ.

و اِسمُ الْفاعِلِ مِنْها: غازٍ، غازِیانِ، غازُونَ، غازِیَةٌ، غازِیَتانِ، غازِیاتٌ و غَوازٍ. و کذلک:

رامٍ و راضٍ. وَ اَصْلُ غازٍ، غازِوٌ فَقُلِبَتِ الواوُ یاءً لِتَطَرُّفِها وَانْکِسارِ ما قَبْلها کَما قُلِبَتْ فِی غُزِیَ ثُمَّ قالوا: غازِیَةٌ، لان المُؤَنَّثَ فَرْعُ المُذَکَّرِ وَالتّاءُ طارِیَةٌ.

فعل امر از معتل اللاّم:

امر از معتل اللام همانند مضارع مجزوم ساخته میشود: مثال صرف امر حاضر از ناقص واوی:

أُغْزُ : بحذف لام الفعل، اصل آن «تَغْزُوْ» بوده است.

أُغْزُوا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُوانِ» بوده است.

أُغْزُوْا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُون» بوده است.

أُغْزِی : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزین» بوده است.

أُغْزِیا : بحذف نون رفع، اصل آن «تَغْزُوانِ» بوده است.

أُغْزُوْنَ : باثبات نون جمع مونّث.

و مثال صرف امر حاضر از ناقص یائی مانند:

اِرْمِ - اِرْمِیَا - اِرْمُوْا * اِرْمِیْ - اِرْمِیَا - اِرْمِیْنَ

و مثال صرف امر حاضر از ناقص الفی مانند:

اِرْضَ - اِرْضَیَا - اِرْضَوْا * اِرْضَیْ - اِرْضَیَا - اِرْضَیْنَ

و هرگاه بر سر فعل امر از ناقص نون تأکید داخل شود لام الفعلِ حـذف شـده برمی‌گردد مثال:

أُغْزُوَنَّ - أُغْزُوَانِّ و اِرْمِیَنَّ - اِرْمِیَانِّ و اِرْضَیَنَّ - اِرْضَیَانِّ و چنانچه ملاحظه میکنی اصل أُغْزُوَنَّ و اِرْمِیَنَّ و اِرْضَیَنَّ، أُغْزُ و اِرْمِ و اِرْضَ بوده و بعد از داخل نمودن نون تأکید واو و یاء لام الفعل عودت داده شده است.

اسم فاعل ثلاثی مجرد از ناقص واوی:

غازٍ: در اصل «غازِوٌ» بوده بنابقاعدهٔ (١١) واو در طرف ما قبل مکسور به یاء قلب شد همانطوریکه در «غُزِوَ» چنین اعـلالی انجـام گـرفت بـنابرایـن «غازِوٌ» به «غازِیٌ» تبدیل شد، حال مطابق قاعدهٔ ٧ ضمّه بر یاء ثـقیل است آن را حذف نمودیم و تنوین تابع حرکت ما قبل که کسره است قرار گرفت و بصورت «غازٍ» درآمد.

غازِیَانِ: در مثنای مذکر باثبات یاء.

غازُوْنَ: در جمع مذکر در اصل «غازِیُوْنَ» بوده اعلال «رَضُو» که همان قاعده (٧ و ٦) است بر آن جاری شد.

غازِیَةٌ : مفرد مونث، در اصل «غازِوَةٌ» بود در اینجا هر چند که واو در طرف قرار نگرفته ولی بخاطر دو چیز واو آن تبدیل به یاء شد ١ - اینکه مؤنّث فرع مذکر است لذا چون در مذکّر واو به یاء قلب شد در مؤنّث نیز قلب میشود.

٢ - در حقیقت واو طرف کلمه واقع شده زیرا تاء عارضی است و جزء اصل کلمه نمی‌باشد.

غازِیَتان: مثنای مونث.

غازیات: جمع مونث.

اسمهای فاعل دیگر، به همین صورت اعلال و صرف می‌شوند.مثال برای ثلاثی مجرد ناقص:

زامٍ - رامِیانِ - رامُونَ * رامِیَةٌ - رامِیَتانِ - رامِیاتٌ

و ... راضٍ - راضیانِ - راضُونَ * راضِیَةٌ - راضِیَتانِ - راضِیاتٌ

وَ تَقُولُ فِی الْمَفْعُولِ مِنَ الْواوِیِّ: مَغْزُوٌّ وَ مِنَ الیائی مَرْمِیٌّ تُقْلَبُ الْواوُ یاءاً وَیُکْسَرُ ما قَبْلَها، لِاَنَّ الْواوَ وَالْیاءَ اذا اجْتَمَعَتا فی کلمةٍ واحِدَةٍ وَالْاُولیٰ مِنْهُما ساکِنَةٌ تُقْلَبُ الْواوُ یاءًا وَاُدْغِمَتِ الْیاءُ فی الیاءِ.

اسم مفعول ناقص:

اسم مفعول از ثلاثی مجرّد واوی بر مثال «مَغْزُوٌّ» است. اصل آن «مَغْزُوْوٌ» که دو واو در هم دغم شدند. و اسم مفعول از ثلاثی مجرد یائی بر مثال «مَرْمِیٌّ» است اصل آن، «مَرْمُوْیٌ» است. واو به یاء قلب شد و ما قبل یاء مکسور گردید «مرْمِیٌّ» گردید.

قاعده (١٤) هر گاه واو و یاء در یک کلمه جمع شدند و نخستین آن دو، ساکن باشد واو به یاء قلب میشود و یاء در یاء ادغام میشود.

وَ تَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْواوِيِّ عَدُوٌّ و مِنَ اليائى بَغِيٌّ و فى فَعيلٍ مِنَ الْواوِيّ صَبِيٌّ وِ مِنَ اليائى شَرِيٌّ وَالْمَزيدُ فيهِ تُقْلَبُ واوُهُ ياءًا، لِاَنَّ كُلَّ واوٍ وقَعَتْ رابِعَةً فَصاعِداً وَ لَمْ يَكُنْ ما قَبْلَها مَضْمُوماً تُقْلَبُ ياءًا فَتَقُولُ: اَعْطىٰ، يُعْطِيْ، وَاِعْتَدىٰ، يَعْتَدِيْ وَ اِسْتَرْشىٰ، يَسْتَرْشِي.

وَ تَقُولُ مَعَ الضَّميرِ: اَعْطَيْتُ وَ اعْتَدَيْتُ وَ اسْتَرْشَيْتُ وَ كَذٰلِكَ: تَغازَينا و تراجَيْنا.

و در صفت مشبهه‌ای که وزن آن فعول است از ناقص واوی میگوئی: عَدُوٌّ بادغام واو در واو و اصل آن «عَدُوْوٌ» است و از ناقص یائی میگوئی: بَغِيٌّ اصل آن «بَغُوْيٌ» است که اعلال مَرْمِيٌّ (بر طبق) همان قاعده ۱٤ است بر آن جاری شد. و در صفتی که وزنش فعیل است از ناقص واوی میگوئی: صَبِيٌّ اصل آن «صَبيوٌ» است [قاعده ۱٤].

و از ناقص یائی میگوئی: شَرِيٌّ و اصل آن «شَرِيْيٌ» است که یاء اول را در دوم ادغام نمودیم.

و در فعلی که ثلاثی مزید ناقص است واو آن به یاء قلب میشود زیرا هر واوی که در مرتبهٔ چهارم یا بیشتر واقع شود (در اسم یا در فعل) و پیش از آن مضموم نبوده به یاء قلب میگردد [قاعده ۱۳] مانند:

اَعْطىٰ که اصل آن «اَعْطَوَ» است میگوئیم واو در مرتبهٔ چهارم ما قبل غیرمضموم به یاء تبدیل شد و یاء متحرک ما قبل مفتوح بالف تبدیل شد و مُعْطِيٌ که اصل آن «مُعْطِوٌ» است [طبق قاعدهٔ ۱۳] واو تبدیل به یاء شد و همچنین:

اِعْتَدىٰ يَعْتَدِي، و اِسْتَرْشىٰ، يَسْتَرْشِي که اصل آنها بترتیب: اِعْتَدَوَ و اِسْتَرْشَوَ می‌باشد قاعده ۱۳ اعمال شد.

در افعال مزید واوی با ضمایر مرفوع فاعلی باز واو به یاء تبدیل میشود مانند: اَعْطَيْتُ و اعْتَدَيْتُ و اسْتَرْشَيْتُ و همچنین تَغازَيْنا و تَراجَيْنا که اصل آنها بترتیب:

اَعْطَوْتُ - اِعْتَدَوْتُ - اِسْتَرْشَوْتُ - تَغازَوْنا - تَراجَونا بوده و مطابق قاعده (۱۳) اعلال گردیدند.

الرابع: المعتل العين و اللّام:

يُقال لَهُ اللَّفِيفُ المَقْرُونُ فَتَقُولُ شَوىٰ، يَشْوِي، شيّاً مِثْلُ رَمىٰ، يَرْمي، رَمْياً.

و قَوِيَ، يَقْوىٰ، قُوَّةً و رَوِيَ، يَرْوىٰ، رَيّاً مِثْلُ رَضِيَ، يَرْضىٰ، رَضْياً، فَهُوَ رَيّانٌ، و امرأةٌ رَيّىٰ مِثْلُ عَطْشانٌ و عَطْشىٰ وَ اَرْوىٰ كَاَعْطىٰ. و حَيِيَ كَرَضِيَ وحَيَّ يَحْيىٰ حيٰوةً فَهُوَ حَيٌّ وَ حَيّا وَحيِيا فَهُما حَيّانِ وَ حَيُّوا وَحَيِيُوْا فَهُمْ اَحْياء. و يجوز حَيُوا بالتَّخْفِيفِ كَرَضوا وَالْاَمْرُ اِحْيَ كَاِرْضَ وَ اَحْيىٰ يُحْيي كَاَعْطىٰ، يُعْطِي، وحايا، يُحايِي، مُحاياة وَاِسْتَحْيا، يَسْتَحيي، اِسْتِحْياءً. وِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ، اِسْتَحىٰ، يَسْتَحي، اِسْتِحاءً و ذلک لکثرة الاستعمال کما قالوا لاٰاَدْرِ فی لاٰاَدْري.

«نوع چهارم از معتلات»

معتل العين واللام «لفيف»

معتل العين واللام کلمه‌ای است که عین الفعل و لام الفعلش هر دو حرف علّه باشد و بآن «لفیف مقرون» میگویند. گفتن «لفیف» بخاطر اجتماع دو حرف علّه در یک کلمه و «مقرون» بخاطر مقارنه و عدم فاصل حرف صحیح میان آنها و این نوع معتل فقط از دو

باب می‌آید:

۱ - فَعَلَ یَفْعِلُ بر وزن «ضَرَبَ، یَضْرِبُ» مثال:

شَوَیٰ، یَشْوِیْ، شَیّاً مثل رَمیٰ، یَرْمِي، رَمْیاً. یعنی حکم لفیف مقرون بر وزن فَعَلَ یَفْعِل همانند حکم ناقص فَعَلَ یَفْعِلُ میباشد در اعلال و حذف و غیره. و اصل شَیّاً، «شَوْیاً» بوده مطابق قاعده ١٤ اعلال میگردد.

۲ - قَوِیَ، یَقْوی، قُوّةً، و رَوِیَ، یَرْویٰ، ریّاً. اعلال هر دو مانند «رَضِیَ، یَرْضیٰ، رَضیاً» می‌باشد و آنچه در فَعِلَ یَفْعَلُ ناقص گفتیم عیناً در فَعِلَ یَفْعَلُ لفیف مقرون خواهیم گفت. بنابراین اصل «قوِیَ، یَقْویٰ، قَوِوَ، یَقْوِوُ» بوده و اعلال آن را همانند اعلال رَضِیَ یَرْضیٰ انجام دادیم.

و صیغهٔ اسم فاعل رَوِیَ، بر وزن صفت مشبهه ساخته میشود که برای مفرد مذکر میگوئیم: [رَیّانَ] که اصل آن «رَوْیانَ» بوده، اعلال «شیّاً» را که قاعده ١٤ است بر آن جاری نمودیم «رَیّان» شد. و مفرد مؤنث آن «رَیّیٰ» میباشد همانند «عَطْشانَ، عَطْشیٰ»

و ماضی «رَوِیَ» در باب اَفْعَلَ «اروىٰ» همچون «اَعْطیٰ» است یعنی اعلال لفیف مقرون از باب افعال همانند ناقص از باب افعال است.

و در لفیف مقرون با دو یاء، در ماضی آن دو حالت جایز است:

۱ - بدون ادغام: مثل «حَیِیَ» همانند «رَضِیَ» و «یَحْییٰ» همانند «یَرْضیٰ» و «حَیٰوة» که اصل آن «حَیَیَة» بوده یاء ثانی متحرک ما قبل مفتوح را به الف تبدیل کردیم «حَیٰوة» شد.

۲ - با ادغام: مانند: حَيَّ، یَحْییٰ، حَیٰوة و در صفت مشبههٔ آن گفته میشود «حَيٌّ» و اصل آن «حَیِیٌ» بود و ادغام شده و در صیغهٔ تثنیه از ماضی «حَیِیَ» نیز دو وجه جایز است: حَیّا [با ادغام] و حَیِیا [بدون ادغام] و صیغهٔ تثنیه آن «حَیّان» می‌باشد. و در صیغهٔ جمع مذکر غائب از ماضی آن نیز دو وجه صحیح است: حَیُّوا [با ادغام] و حَیِیُوا [با فک ادغام] و صیغهٔ جمع از صفت مشبههٔ آن «اَحْیاء» میباشد.

و در صیغهٔ جمع مذکر غائب از ماضی «حَیِیَ» یک وجه دیگر جایز است و آن

عبارتست از «حَیُو» بتخفیف یاء همانند «رَضُو» اصل آن «حَیِیُوْا» بوده ضمّهٔ یاء دوم را بما قبلش انتقال دادیم پس از حذف حرکت ما قبل، میان یاء و واو التقاء ساکنین روی داد یاء را حذف کردیم «حَیُو» شد.

و صیغهٔ امر حاضر آن «اِحْیَ» میباشد از «تَحْییٰ» همانند «اِرْضَ» ساخته شده از «تَرْضیٰ».

و مفرد مذکر غائب لفیف مقرون از باب افعال همانند مفرد مذکر غائب ناقص است مانند [اَحْییٰ، یُحْیی] همچون «اَعْطیٰ، یُعْطِي».

و در باب مفاعله آن میگوئیم: «حَایا» «یُحَایِیْ» «مُحَایاة» که اصل آنها بترتیب [حَایَیَ، یُحَایِیُ، مُحَایَیَة] است.

و در باب استفعال آن میگوئیم:

اِسْتَحْییٰ، یَسْتَحْیِیْ، اِسْتِحْیاء که در اعلال مانند «اِسْتَرْضیٰ، یَسْتَرْضِي، اِسْتِرْضاء» می‌باشد. و بعضی از دانشمندان عرب در باب استفعال از لفیف مقرون یائی، یکی از یاءها را حذف میکنند و میگویند:

اِسْتَحٰی، یَسْتَحِي، اِسْتِحاءً و این عمل بخاطر کثرت استعمال است همانطور که در «لااَدْرِي» بخاطر کثرت استعمال میگوئیم: «لااَدْرِ».

فَعَلَ، يَفْعِلُ: مانند رَمیٰ، يَرْمی

تصریف لفیف مقرون

فَعِلَ، يَفْعَلُ: مانند رَضِیَ، يَرْضیٰ

شماره	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول
۱	طَوٰی	يَطْوِی		طاوٍ	مَطْوِیٌّ	حَيِیَ	يَحْيٰی			
۲	طَوَيا	يَطْوِيانِ		طاوِيانِ	مَطْوِيّانِ	حَيِيا	يَحْيَيانِ			
۳	طَوَوْا	يَطْوُونَ		طاوُونَ	مَطْوِيُّونَ	حَيُوا	يَحْيَيُونَ			
۴	طَوَتْ	تَطْوِی		طاوِيَةٌ	مَطْوِيَّةٌ	حَيِيَتْ	تَحْيٰی			
۵	طَوَتا	تَطْوِيانِ		طاوِيَتانِ	مَطْوِيَّتانِ	حَيِيَتا	تَحْيَيانِ			
۶	طَوَيْنَ	يَطْوِينَ		طاوِياتٌ	مَطْوِيّاتٌ	حَيِيْنَ	يَحْيَيْنَ			
۷	طَوَيْتَ	تَطْوِی	اِطْوِ			حَيِيتَ	تَحْيٰی	اِحْيَ		
۸	طَوَيْتُما	تَطْوِيانِ	اِطْوِيا			حَيِيتُما	تَحْيَيانِ	اِحْيَيا		
۹	طَوَيْتُمْ	تَطْوُونَ	اِطْوُوا			حَيِيتُمْ	تَحْيَيُونَ	اِحْيَيُوا		
۱۰	طَوَيْتِ	تَطْوِينَ	اِطْوِی			حَيِيتِ	تَحْيَيْنَ	اِحْيَیْ		
۱۱	طَوَيْتُما	تَطْوِيانِ	اِطْوِيا			حَيِيتُما	تَحْيَيانِ	اِحْيَيا		
۱۲	طَوَيْتُنَّ	تَطْوِينَ	اِطْوِينَ			حَيِيتُنَّ	تَحْيَيْنَ	اِحْيَيْنَ		
۱۳	طَوَيْتُ	اَطْوِی				حَيِيتُ	اَحْيٰی			
۱۴	طَوَيْنا	نَطْوِی				حَيِينا	نَحْيٰی			

نام باب	ثلاثی	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	حَيِیَ	اَحْيٰی	يُحْيِی	اَحْیِ	اِحْياء	مُحْيِی	مُحْيٰی
تفعیل	قَوِیَ	قَوّٰی	يُقَوِّی	قَوِّ	تَقْوِيَة	مُقَوِّی	مُقَوّٰی
انفعال	زَوَیَ	اِنْزَوٰی	يَنْزَوِی	اِنْزِواء	اِنْزَوِ	مُنْزَوِی	مُنْزَوٰی
مفاعله	حَيِیَ	حايا	يُحايِی	حايِ	مُحاياة	مُحايِی	مُحايٰی
استفعال	حَيِیَ	اِسْتَحْيٰی	يَسْتَحْيِی	اِسْتَحْیِ	اِسْتِحْياء	مُسْتَحْيِی	مُسْتَحْيٰی

الخامس، المعتل الفاء و اللامُ

وَ يُقالُ لَهُ اللَّفيفُ الْمَفْرُوقُ، فَتَقُولُ: وَقىٰ كَرَمىٰ، يَقِ، يَقِيٰانِ، يَقُوْنَ الى آخره.

والامرُ منه: قِ، فَيَصيرُ عَلىٰ حرفٍ واحِدٍ وَيَلْزَمُهُ الهاءُ فى الْوَقْفِ نَحوُ قِهِ وَ تَقُولُ فِي التَّأكيد: قِيَنَّ، قِيانِّ، قُنَّ، قِنّ، قَيانِّ، قِيْنانِّ. وبالخفيفة: قِيَنْ، قُنْ، قِنْ

وَ تَقُولُ فِي وَجِىَ، يَوْجىٰ، كرَضِيَ، يَرْضىٰ: ايجَ كارْضَ.

نوع پنجم از معتلات، معتل الفاء و اللام.

معتل الفاء و اللام کلمه‌ای است که فاءالفعل و لام‌الفعلش حرف علّه باشد و بآن «لفیف مفروق» گویند (بخاطر اجتماع دو حرف علّه در یک کلمه با حرف فاصل میان دو حرف علّه) که بر سه وزن می‌آید:

۱ - فَعَلَ يَفْعِلُ مانند: وَقىٰ، يَقِ که اعلال آن مانند «رَمىٰ، يَرْمي» است با این معنی که فَعَلَ، يَفْعِلُ از لفیف مفروق حکم فَعَلَ يَفْعِلُ از ناقص را دارد بنابراین در صرف ماضی «وقىٰ» میگوئیم:

وَقىٰ، وَقَيا، وَقَوْا [اصل آن «وَقَيُوا» بوده] وَقَتْ، وَقَتا، وَقَيْنَ، وَقَيْتَ، وَقَيْتُما، وَقَيْتُمْ وَقَيْتِ، وَقَيْتُما، وَقَيْتُنَّ، وَقَيْتُ، وَقَيْنا. و در صرف مضارع آن میگوئیم:

يَقِ، يَقِيانِ، يَقُوْنَ [اصل آن «يَقِيُوْنَ» بوده] تَقِ، تَقِيانِ، يَقِيْنَ، تَقِ، تَقِيانِ، تَقُوْن [در اصل «تَقِيُوْنَ» بوده] تَقِيْنَ، تَقِيانِ، تَقِيْنَ، اَقِ، نَقِ.

و فعل امر حاضر آن «قِ» میباشد که دارای یک حرف است و باید بآن در حالت وقف هاء همراه گردد و بگوئیم «قِهْ» و در تأکید با نون ثقیله میگوئیم:

قِيَنَّ [اصل آن «قِ» است] قِيانِّ [اصل آن «قِيا»] قُنَّ [اصل آن «قُوْا» بوده است] قِنَّ،

قِیانٌ، قِینانٌ.

و در تاکید با نون خفیفه میگوئیم: قِیَنْ [با اعادهٔ یاء، که اصل آن قِ بوده] قُنْ [اصل آن «قُوْا» بوده است] قِنْ [اصل آن «قِیْ»] بوده است.

و امر حاضر از «وَجِیَ، یَوْجیٰ» مانند رَضِیَ، یَرْضَی است.

یعنی [فَعِلَ، یَفْعَل] لفیف مفروق حکم [فَعِلَ - یَفعَل] ناقص را دارد میگوئی ایجَ بر مثال اِرْضَ اصل آن اِوْجَ بوده بقاعدهٔ واو ساکن ماقبل مکسور تبدیل به یاء شد. و وَجِیَ بمعنی وَجِعَ میباشد.

السّادِسُ : المعتَلُّ الفاءُ والعَیْنُ:
کیَیْنٍ فی اسم مکان و یَوْمٍ و وَیْلٍ و لایُبْنٰی مِنْهُ فِعْلٌ

السّابِعُ المُعْتَلُّ الفاء وَالْعَیْنُ وَاللاّمُ.
و ذلک واوٌ و یاءٌ لاِسْمَیِ الحَرْفَیْنِ.

نوع ششم

معتل الفاء و العین

معتلّ الفاء و العین که بآن نیز لفیف مقرون گفته میشود کلمه‌ای است که فاءالفعل و عین‌الفعلش حرف علّه باشد ولی هیچگاه هر دو حرف علّه واو نمی‌باشد بلکه هر دو یا یاء هستند مانند: یَیْن [نام مکانی است] و یا یاء و واو هستند مانند: یَوْم [روز] و وَیْـل [چاهی یا عذاب در دوزخ] و از معتل الفاء و العین هیچگاه فعل بنا نمی‌شود زیرا ابتداء به دو حرف علّه در فعل ثقیل است برخلاف اسم.

نوع هفتم

معتل الفاء و العین و اللام

و آن عبارتست از اینکه فاءالفعل و عین الفعل و لام الفعلش هر سه حرف علّه باشند مانند: «واو» و «یاء» که نام دو حرف الفباء هستند اصل واو «وَوَوٌ»، و اصل یاء «یَیَیٌ» بوده عین‌الفعل در هر دو تبدیل به الف شد و لام‌الفعل تبدیل به الف نشد بخاطر کراهیت اجتماع دو حرف علّهٔ متحرک در اوّل کلمه.

صرف لفیف مفروق ثلاثی مجرد

شماره	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ملاحظات
۱	وَقیٰ	یَقِی		وَجِیَ	یَوْجیٰ		فائدهٔ اول:
۲	وَقَیا	یَقِیانِ		وَجِیا	یَوْجَیانِ		حکم «وَقیٰ یَقِیْ» از نظر اعلال
۳	وَقَوْا	یَقُونَ		وَجُوْا	یَوْجَوْنَ		همانند «رمیٰ، یَـرْمِیْ» است
۴	وَقَتْ	تَقِی		وَجِیَتْ	تَوْجیٰ		یعنی حکم فَـعَلَ یَـفْعِلُ در
۵	وَقَتا	تَقِیانِ		وَجِیَتا	تَوْجَیانِ		لفیف همانند حکم فَعَلَ یَفْعِلُ
۶	وَقَیْنَ	یَقِینَ		وَجِیْنَ	یَوْجَیْنَ		است در ناقص.
۷	وَقَیْتَ	تَقِی	قِ	وَجِیْتَ	تَوْجیٰ	ایجَ	فائدهٔ دوّم:
۸	وَقَیْتُما	تَقِیانِ	قِیا	وَجِیتُما	تَوْجَیانِ	ایجَیا	حکم «وَجِیَ، یَوجیٰ» از نظر
۹	وَقَیْتُمْ	تَقُونَ	قُوا	وَجِیتُمْ	تَوْجَوْنَ	ایجَوْا	اعلال همانند «رَضِیَ، یَرْضیٰ»
۱۰	وَقَیْتِ	تَقِینَ	قِی	وَجِیتِ	تَوْجَیْنَ	ایجَیْ	است یعنی حکم فَعِلَ، یَـفْعِلُ
۱۱	وَقَیْتُما	تَقِیانِ	قِیا	وَجِیتُما	تَوْجَیانِ	ایجَیا	در لفیف همانند حکم فَـعِلَ
۱۲	وَقَیْتُنَّ	تَقِینَ	قِیْنَ	وَجِیتُنَّ	تَوْجَیْنَ	ایجَیْنَ	یَفْعَلُ است در ناقص.
۱۳	وَقَیْتُ	اَقِی		وَجِیتُ	اَوْجیٰ		فائدهٔ سوم:
۱۴	وَقَیْنا	نَقِی		وَجِینا	نَوْجیٰ		اصـل «یَـقِیْ» «یَـوْقِیُ» بـود همانند «یَعِدُ» اعلال شد.

«وقیٰ» یعنی نگاه داشت - محفوظ کرد - «ایجَ» از وَجیٰ یعنی بسای سمّ چهار پا را.

صرف لفیف مفروق مزید فیه

باب	ثلاثی مجرد	ماضی	مضارع	امر حاضر	مصدر	اسم فاعل	اسم مفعول
افعال	وَحیٰ	اَوْحیٰ	یُوحِي	اَوْحِ	اِیحٰاءْ	مُوحِي	مُوحیٰ
مفاعله	وَلِیَ	وٰالیٰ	یُوالِي	والِ	مُوالاة	مُوالِي	مُوالیٰ
استفعال	وَفیٰ	اِسْتَوْفیٰ	یَسْتَوْفِي	اِسْتَوْفِ	اِسْتیفاء	مُسْتَوْفِي	مُسْتَوْفیٰ

فصلٌ

حُكْمُ الْمَهْمُوْزِ فِي تَصَارِيفِ فِعْلِهِ كَحُكْمِ الصَّحِيحِ، لِاَنَّ الْهَمْزَةَ حَرْفٌ صَحِيحٌ لٰكِنَّهٰا قَدْ تُخَفَّفُ اِذٰا وَقَعَتْ غَيْرَ اَوَّلٍ. لِاَنَّهٰا حَرْفٌ شَدِيدٌ مِنْ اَقْصَىٰ اَلْحَلْقِ، فَتَقُولُ:

اَمَلَ، يَأمُلُ كَنَصَرَ، يَنْصُرُ. اُوْمُلْ بِقَلْبِ الْهَمْزَةِ وٰاواً لِاَنَّ الْهَمْزَتَيْنِ اِذَا الْتَقَيٰا فِي كَلِمَةٍ وٰاحِدَةٍ ثٰانِيَتُهُمٰا سٰاكِنَةٌ وَجَبَ قَلْبُهٰا بِحَرَكَةِ مٰا قَبْلَهٰا كَآمَنَ وٰاوُمِنَ وَاِيمٰاناً. فَاِنْ كٰانَتِ الْاُوْلىٰ هَمْزَةَ وَصْلٍ تَعُودُ الثّٰانِيَةُ عِنْدَ الْوَصْلِ اِذٰا انْفَتَحَ مٰا قَبْلَهٰا وَحَذَفُوا الْهَمزَةَ فِى خُذْ و كُلْ و مُرْ على غيرِ القِيٰاسِ لِكَثْرَةِ الاِسْتِعْمٰالِ وَ قَدْ يَجِيءُ أُوْمُرْ على اَلْاَصْلِ عند الْوَصْلِ كَقَوْلِهِ تعالى وَ أْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلوٰةِ.

مبحث مهموز

مقدمه

مهموز کلمه‌ای است که یکی از حروف اصلی آن «همزه» باشد مانند: أَمَرَ، سَأَلَ، قَرَأَ

اما کلماتی مانند [اَخْرَجَ - اِجْتَمَعَ - اِسْتَخْرَجَ] مهموز نیستند زیرا همزهٔ آنها از جملهٔ حروف اصلی نیست بلکه از جمله حروف زائد است.

مهموز بر سه نوع تقسیم میشود: ۱ - مهموز الفاء مانند: أَكَلَ - اَمَرَ - اَمِنَ
۲ - مهموز العین مانند: سَأَلَ - زَأَرَ
۳ - مهموز اللام مانند: قَرأَ - دَرَأَ

«در بیان حکم مهموز»

حکم مهموز در تصاریف و مشتقّات فعلش همچون حکم صحیح است زیرا همزه نیز حرف صحیح میباشد منتهی وقتی در غیر اوّل واقع شود مخفّف خوانده میشود زیرا همزه یکی از حروف شدید بوده و از ته حلق ادا میشود لذا برای رفع شدّتش باید آن را تخفیف نمود. بنابراین در صیغهٔ امر از : اَمَلَ، يَأْمُلُ [آرزو نمود - آرزو میکند] که بر وزن نَصَرَ، يَنْصُرُ است میگوئی «أوْمُلْ» که در اصل «أءْمُلْ» بوده همزهٔ دوم را که ساکن است به واو قلب نمودیم بخاطر این قاعده:

قاعده (۱۵) اگر دو همزه در کنار هم قرار گیرند و اولی متحرک و دوّمی ساکن باشد، [أء] از سه حالت خارج نیست:

الف: اگر همزهٔ اول مفتوح باشد [أَأْ] همزه دوم به الف تبدیل میشود مانند: أَأْمَنَ که میشود «آمَنَ».

ب : اگر همزهٔ اوّل مضموم باشد [أُؤْ] همزهٔ دوم به «و» تبدیل میشود مانند: أُؤْمِنَ که میشود «أُوْمِنَ»

ج : اگر همزهٔ اوّل مکسور باشد [إِئْ] همزهٔ دوم به «ي» تبدیل میشود مانند: «إِئْمان» که میشود «اِيْمانْ».

توجّه: هرگاه همزهٔ اول همزهٔ وصل باشد، در هنگام وصل کلام، همزهٔ دوّمی باز میگردد خواه ما قبل آن همزه مفتوح باشد یا مضموم و یا مکسور، زیرا در این صورت، علّتِ قلب که همان اجتماع دو همزه است از بین رفته است.

۱ – مثال ما قبل مفتوح مانند فرمایش خداوند که میفرماید: «اِلیَ الْهُدَی ائتِنا» که در اصل «اِئْتِنا» بوده که با سقوط همزهٔ وصل همزه تبدیل شده به یاء باز میگردد.

۲ – مثال ما قبل مضموم مانند فرمایش خداوند که میفرماید: «و مِنْهُمْ مَنْ یَقُولُ ائذَنْ لِی» که در اصل «ایذَنْ» بوده که با سقوط همزهٔ وصل، همزهٔ دوم عودت یافت.

۳ – مثال ما قبل مکسور مانند این آیه: «فَلْیُؤَدِّ الّذی اُؤْتُمِنَ» که در اصل: اُؤْتُمِنَ بود و با سقوط همزه وصل همزهٔ دومی اعاده گشت.

اهل زبان، همزهٔ دوم – همزه اصلی – را در صیغهٔ امر حاضر از «أَکَلَ – أَخَذَ – اَمَرَ» و مانند آن به سبب کثرت استعمال حذف کرده‌اند و این حذف قیاسی نیست و در اصل امر حاضر این سه صیغه:

«أُءْکُلْ و أُءْخُذْ و أُءْمُرْ» می‌باشد که همزهٔ دومی حذف شد و از همزهٔ وصل بی‌نیاز شدیم «کُلْ و خُذْ و مُرْ» بدست آمد. و گاهی در وقت وصل مطابق با اصل گفته میشود «أُؤْمُرْ» و همچون فرموده خداوند متعال که میفرمایند:

«وَ أْمُرْ اَهْلَکَ بِالصَّلٰوةِ» [اهل بیت خود را به نماز خواندن دستور بده].

تبصره: فعل مهموز الفاء مانند «اَخَذَ» اگر به باب «افتعال» برده شود همزهٔ آن به «تاء» تبدیل میشود مانند:

أَخَذَ ← اِءْتَخَذَ ← اِتْتَخَذَ ← اِتَّخَذَ

«صرف افعال مهموز»

و أَزَرَ، يَأْزِرُ وهَنَأَ يَهنِئُ كَضَرَبَ، يَضْرِبُ ايزِرْ و أَدُبَ، يَأْدُبُ كَكَرُمَ، يَكْرُمُ أُوْدُبْ و سَأَلَ يَسْأَلُ كَمَنَعَ، يَمْنَعُ، اِسْأَلْ.

وَ يَجُوزُ سَالَ، يَسَالُ، سَلْ و آبَ، يَؤُبُ، أُبْ و سَاءَ، يَسُوءُ، سُؤْ كَصَانَ، يَصُونُ، صُنْ و جَاءَ، يَجِيئُ، جِئْ كَكَالَ، يَكِيلُ، كِلْ فَهُوَ سَاءٍ وَ جَاءٍ وَ أَسَا، يَأْسُوْ كَدَعَا، يَدْعُو، أُسُ و أَتَىٰ، يَأْتِي كَرَمَىٰ، يَرْمِي، ايتِ.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: تِ ، تَشْبِيهاً له بِخُذْ.

از لحاظ صرف و اشتقاق، حکم کلمات باب دوم از مهموز الفاء همانند باب دوم صحیح است باین معنی که:

أَزَرَ [کمک کرد]، يَأْزِرُ [کمک میکند] و نیز هَنَأَ، يَهْنِئُ [گوارا بود - گوارا میباشد] همانند حکم «ضَرَبَ، يَضْرِبُ» میباشد. امر حاضر اولی «ايزِرْ» است که اصل آن «إِأْزِرْ» بوده که بنا بقاعده ۱۵ همزهٔ دوم به یاء تبدیل گشته است. و امر دومی «اِهْنِئْ» میباشد که بدون هیچ تغییری می‌باشد.

و باب ششم مهموز الفاء در صرف فعل، حکم باب ششم صحیح را دارد باین معنی که: اَدُبَ [ادب نمود] و يَأْدُبُ [ادب می‌نماید] مانند كَرُمَ، يَكْرُمُ بوده و امر آن «أُوْدُبْ» همچون «اُكْرُمْ» است و اصل آن «أُأْدُب» است که بنا بقاعدهٔ ۱۵ همزهٔ دوم به واو تبدیل شده است.

و همچنین حکم باب سوّم مهموز العین همانند حکم باب سوّم صحیح است و امر آن «اِسْأَلْ» است بر وزن «اِمْنَعْ» و جایز است در این مهموز العین حرکت همزه را به ما قبلش انتقال دهیم و همزه را بدون قیاس و بخاطر تخفیف به الف تبدیل نمائیم و بگوئیم سَالَ، يَسَالُ، سَلْ همانند: خَافَ، يَخَاف ، خَفْ.

و حکم باب اول از مهموز الفاء و مهموز اللام اجوف، از لحاظ اعلال همانند حکم باب اوّل اجوف است. باین معنی که: آبَ [رجوع کرد] يَؤُوْبُ [رجوع میکند] أُبْ [رجوع کن] وَسَاءَ [بد بود] يَسُوءُ [بدی میکند] سُؤْ [بد باش] از لحاظ اعلال عین‌الفعل همانند «صَانَ، يَصُونُ، صُنْ» میباشد که اصل «اُبْ» «أُءْوُبُ» بوده ضمّه واو را به ما قبلش انتقال دادیم و از همزهٔ وصل بی‌نیاز شدیم و واو بخاطر التقاء ساکنین حذف شد «اُبْ» گردید.

و حکم باب دوم مهموز اللام اجوف از لحاظ اعلال عین‌الفعل همانند اعلال باب دوم اجوف است. باین معنی که جَاء، يَجِيْءُ، جِئْ همانند كَالَ يَكِيلُ، كِلْ، میباشد. و در اسم فاعل میگوئیم:

جَاءٍ و سَاءٍ بر وزن رامٍ و داعٍ که اصل آنها جَايِئٌ و سَاوِءٌ بوده بنا بقاعدهٔ ۱۰ واو و یاء به همزه قلب شدند همانند «صائن و بائع» که به صورت «ساءِءٌ و جاءِءٌ» در آمدند و سپس همزهٔ دوم را بخاطر کسرهٔ ما قبل به یاء تبدیل نمودیم «ساءِيٌ و جاءِيٌ» گشت و اعلال غازٍ و رامٍ را در آن اجرا نمودیم گفته شد ساءٍ و جاءٍ بر وزن «فاعٍ» و این قول سیبویه است.

و حکم باب اول از مهموز الفاءِ ناقص در اعلال حرف علّه همانند حکم ناقص است. بنابراین أَسَا يَأْسُو، همانند دَعا، يَدْعُو است و در امر آن میگوئیم «اُؤْسُ» بر وزن «اُدْعُ».

و حکم باب دوّم از مهموز الفاء ناقص همانند حکم باب دوم ناقص است. بنابراین میگوئیم:

اَتَىٰ، يَأْتِيْ همانند: رَمىٰ، يَرْمِيْ و در امر حاضر آن میگوئیم «اِيتِ» بر وزن «اِرْمِ» که در اصل «إِأْتِ» بوده و برخی در امر «اَتَىٰ، يَأْتِى» [تِ] گفته و آن را به «خُذْ» تشبیه کرده یعنی همانطوری که همزه را از ابتدای «خُذْ» حذف کرده‌اند و به همزه وصل بی‌نیاز شده‌اند در «تِ» که اصل آن »إِأْتِ» بوده چنین عملی را انجام داده‌اند.

بقیّه تصریف افعال مهموز:

و وَأیٰ، یَأی کَوَقیٰ، یَقِ و اَویٰ، یَأْوِي، اَیّاً کَشوَیٰ، یَشْوِي، شیّاً، و اِیْوِ کَاِشْوِ.

و نَأیٰ، یَنْأیٰ کَرَعیٰ، یَرْعیٰ وَکَذٰا قیاسُ رَأیٰ، یَرْأیٰ. لکنّ العربَ قَدْ اِجْتَمَعتْ عَلٰی حَذْفِ الْهَمْزَةِ مِن مُضارِعِه فَقٰالوا: یَریٰ، یَرَیانِ، یَرَوْنَ، تَریٰ، تَرَیانِ، یَرَیْنَ الی آخره.

وَاتَّفَقَ فِي الْخِطٰابِ الْمُؤَنَّثِ لَفْظُ الْوٰاحِدَةِ وَالْجَمْعِ لٰکِنْ وَزْنُ الْوٰاحِدَةِ تَفَیْنَ وَالْجَمْعِ تَفَلْنَ فَاِذٰا اَمَرْتَ مِنْهُ قُلْتَ عَلَی الاَصْلِ اِرْءَ کَاِرْعَ وَ عَلی الْحَذْفِ رَ، وَیَلْزَمُهُ الْهٰاءُ فِي الْوَقْفِ نحو رَهْ، رَیٰا، رَوْا، رَیْ، رَیٰا، رَیْنَ.

و حکم باب دوم از مهموز العین لفیف مفروق از لحاظ اعلال همانند حکم باب دوّم لفیف مفروق است بنابراین «وأیٰ» [وعده داد]. «یَأيِ» [وعده میدهد] همانند وَقیٰ، یَقِ میباشد و امر حاضر آن «اِءِ» است مانند قِ که هر دو بر وزن عِ میباشند.

و حکم باب دوم مهموز الفاءِ لفیف مقرون، در اعلال و تصرفات همانند حکم لفیف مقرون است بنابراین میگوئیم: «أویٰ» [مکان گرفت]، «یَأوی» [مکان می‌گیرد]، «اَیّاً» [مکان گرفتن] عیناً همانند «شَویٰ، یَشْوِی شیّاً» است و امر آن «اِیْوِ» است بر وزن «اِشْوِ» که در اصل «اِأْوِ» بوده و اعلال شده است. و باز حکم باب سوم از مهموز العین ناقص در اعلال همانند باب سوّم ناقص است. بنابراین میگوئیم: نَأیٰ [دور شد] یَنْأیٰ [دور می‌شود] همانند: رَعیٰ، یَرْعیٰ است و امر حاضر آن «اِنْأَ» میباشد بر وزن «اِرْعَ» و بر این قیاس است: رَأیٰ، یَرْأیٰ.

عرب اجماع دارند بر اینکه در مضارع «یَرْأَیٰ» بخاطر تخفیف باید همزه را که عین‌الفعل آن است حذف نمود، باین طریق که حرکت همزه را به ما قبلش انتقال میدهیم و

در التقاء ساکنین مخصوصاً همزهٔ مضارع «رأیٰ» را حذف می‌نمائیم. و میگوئیم [یَریٰ - یَرَیٰانِ - یَرَوْنَ - تَریٰ - تَرَیٰانِ - یَرَیْنَ - تَریٰ - تَرَیٰانِ - تَرَوْنَ - تَرَیْنَ - تَرَیٰانِ - تَرَیْنَ - اَریٰ - نَریٰ] و در صیغه‌های حاضر، صیغهٔ مفرد مؤنّث با جمع یکی است ولی در تقدیر با هم فرق دارند بنابراین وزن مفرد مؤنّث مخاطب «تَفَیْنَ» بوده با حذف عین الفعل و لام الفعل و وزن جمع مؤنث مخاطب «تَفَلْنَ» میباشد یعنی عین الفعل آن حذف شده است.

و وقتی از آن (بر طبق اصل فعل امر را بنا نمودی بگو): «اِرْءَ» همچون اِرْعَ. و بنابر حذف همزه بگو: [رَ] منتهی دراین صورت درحالت وقف هاء رابایدبه آن ملحق کنیم وبگوئیم: رَه - رَیٰا - رَوْا - رَیْ - رَیٰا - رَیْنَ.

بقیهٔ صرف افعال مهموز

و بالتأکیدِ رَیَنَّ، رَیٰانِّ، رَوُنَّ - رَیِنَّ - رَیٰانِّ - رَیْنٰانِّ.

فهو راءٍ رائِیٰانِ، راؤُونَ کَراعٍ، راعِیٰانِ، راعُونَ وَ ذاک مَرْئِیٌّ کَمَرْعِیٌّ وَ بناءُ اَفْعَلَ مِنْهُ مُخٰالِفٌ لِاَخَوٰاتِهِ ایضاً فَتَقُولُ: اَریٰ یُرِي اِراءً و ارائَةً وَ اِرٰایَةً فَهُوَ مُرٍ و ذاک مُریً، مُرَیٰانِ، مُرَوْنَ، مُراةٌ، مُراتٰانِ، مُرَیٰاتٌ.

والامُرمِنْهُ: اَرِ، اَرِیٰا، اَرُوْا، اَرِیْ، اَرِیٰا، اَرِیْنَ.

و بالتّأکید: اَرِیَنَّ، اَرِیٰانِّ، اَرُنَّ، اَرِنَّ، اَرِیٰانِّ، اَرِینٰانِّ، و فی النّهی: لٰایُرِ، لٰایُرِیٰا، لٰایُرُوْا، اِلیٰ آخِرِه.

وبالتّاکید: لٰایُرِیَنَّ، لٰایُرِیانِّ، لٰایُرُنَّ، لٰاتُرِیَنَّ، لٰاتُرِیانِّ، لٰایُرِیْنٰانِّ.

و تقُولُ فی اِفْتَعَل مِنْ مَهْمُوز الفاءِ: ایتٰالَ کاِخْتٰارَ و ایتَلیٰ کَاِقْتَضیٰ.

و در امر حاضر رَأیٰ، یَریٰ با نون تأکید ثقیله میگوئیم:

رَیَنَّ [باعادهٔ لام الفعل حذف شده همانند اُغْزُوَنَّ] رَیٰانِّ، رَوُنَّ [با ضمّ واو بدون حذف آن همانند: اُغْزُنَّ] رَیِنَّ [بکسر یاء ضمیر بدون حذف آن] رَیٰانِّ، رَیْنٰانِّ. و با نون

خفیفه میگوئیم: رَیَنْ - رَوُنْ - رَینْ.

و در اسم فاعل گفته میشود «راءٍ» اصل آن رَائِیٌ است همانند رامٍ در آن اعلال شده «رَائِیانِ» در تثنیه و «رَائُونَ» در جمع اصل آن رَائِیُوْنَ است ضمّهٔ یاء را به همزه نقل نمودیم و بخاطر التقاء ساکنین یاء حذف شد و وزن آن «فاعُون» است همانند: راعٍ - رَاعِیانِ - رَاعُونَ.

و اسم مفعول آن «مَرْئِیٌّ» میباشد همچون «مَرْعِیٌّ» مُرْیانِ در تثنیه و بناء [رأیٰ یَری] از باب افعال نیز با نظائرش مخالف است یعنی همانطور که «رأی» با مشتقاتش همچون نَأیٰ - یَنْأیٰ مخالف بود و در مضارع رَأیٰ بحذف همزه ملتزم بودیم بر خلاف نَأیٰ - یَنْأیٰ، عیناً در باب افعال نیز چنین است لذا در باب افعال از «رَأیٰ» همزه را حذف میکنند ولی آن را از اخواتش حذف نمیکنند بلکه همچنان محفوظ و ثابت میماند بنابراین میگوئیم:

اَریٰ: [اصل آن «اَرْأیٰ» بوده مانند اَعْطیٰ حرکت همزه را بما قبل انتقال دادیم و همزه را حذف نمودیم شد «اَریٰ»]

یُرِي [در اصل یُرْأِیُ بوده همانند یُعْطِیْ پس از نقل حرکت همزه و حذف آن «یُری» شد.]

یُرِیانِ - یُرُونَ - تُرِي - تُرِیانِ - یُرِیْنَ تا آخر و در مصدر آن میگوئیم اِرَائَةً در اصل اِرْآیاً بوده، یاء را بنا بقاعده ۱۰ به همزه تبدیل نمودیم شد «اِرْآءً» حرکت همزه به «راء» انتقال دادیم و آن را حذف کردیم با تعویض تاء شد ارائةً همانند «اِقَامَةً».

و جایز است که بگوئیم «اِرَاءً» بدون تعویض و همچنین میتوانیم بگوئیم «اِرَایَةً» با یاء باعتبار وقوع همزه در آخر کلمه و اسم فاعل آن «مُرٍ» است که در اصل «مُرْئِیٌ» بوده همزه را همانطور که گفتیم حذف نمودیم و مانند رَامٍ اعلال شد. مُرِیَانِ در تثنیه مُرُوْنَ در جمع مُرِیَةٌ - مُرِیَتَانِ - مُرِیَاتٌ.

و در اسم مفعول آن میگوئیم «مُرىً» اصل آن «مُرْأیٌ» بوده مانند مثال بالا همزه را حذف نمودیم و یاء به الف تبدیل شد، و سپس بخاطر التقاء ساکنین میان الف و تنوین، الف حذف گردید پس وزن آن «مَفاً» است.

مُرَیَانِ در تثنیه بخاطر التباس، یاء به الف تبدیل نمی‌شود مُرَوْنَ در جمع اصلش

«مُؤْئِيُوْنَ» بوده کما فی السابق حرکت همزه را بما قبلش دادیم و همزه را حذف نمودیم «مُرَيُوْنَ» شد بنا بقاعدهٔ ۵ یاء تبدیل به الف شد و الف هم در التقاء ساکنین حذف گردید.

مُرٰاةٌ: در مفرد مونث اصلش مُرَيَةٌ است بنا بقاعدهٔ ۵ یاء به الف تبدیل شد. مُرٰاتٰانِ اصلش «مُرَيَتٰان» است.

مُرایات: در جمع مؤنّث اصلش «مُرَأَيٰاتٌ» است.

و صیغهٔ امر حاضر آن از باب افعال عبارتست از:

اَرِ: اصل آن «تُرِيِ» است بعد از حذف حرف مضارع همزهٔ متحرک آن برگردانده شود که در واقع «تُأَرِی» بوده و لام الفعلش هم حذف شد.

اَرِيا: در تثنیه مذکر، اَرُوْا: در جمع مذکر و اصل آن «اَرِيُوْا» است حرکت یاء بما قبلش انتقال داده شد و یاء در التقاء ساکنین حذف گردید.

اَرِیْ: در امر مفرد مؤنّث اصل آن «اَرْيِی» حرکت یاء بما قبلش داده شد و یاء حذف گردید و بخاطر جزم، لام‌الفعل هم حذف شد، و بر وزن اَفِی است.

اَرِیٰا: در مثنای مونّث، اَرِيْنَ: در جمع مؤنث بر وزن اَفِلْنَ که یاء لام الفعل است.

و با نون تأکید میگوئی: اَرِيَنَّ – اَرِيٰانٌّ – اَرُنَّ – اَرِنَّ – اَرِيٰانٌّ – اَرِينٰانٌّ.

و در نهی آن میگوئی: لایُرِ – لایُرِیا – لایُرُوا – لاتُرِ – لاتُرِیا – لایُرِيْنَ – تا آخر.

و در صرف نهی با نون تأکید میگوئی: لایُرِيَنَّ – لایُرِيانٌّ – لایُرُنَّ – لاتُرِيَنَّ – لاتُرِيٰانٌّ – لایُرِينٰانٌّ تا آخر.

و حکم باب افتعال مهموز الفاء از لحاظ اعلال همانند باب افتعال اجوف است باین معنی که:

اِيْتٰالَ [یعنی اصلاح کرد] که اصل آن «اَيَلَ» است در باب افتعال میشود «اِأْتَيَلَ» بنا بقاعده ۱۵ همزه دوم تبدیل به یاء شد و بنابقاعدهٔ ۵، یاء عین‌الفعل به الف تبدیل شد، در اعلال عین‌الفعل مانند «اِخْتٰارَ» است

و«اِيْتَلیٰ» دراعلال همانند اِقْتَضیٰ است واصل آن «اَلَوَ» است درباب افتعال میشود «اِأْتَلَوَ» بنابقاعدهٔ ۱۳ واو به یاء تبدیل میشود و همزهٔ دوم همانند ایتٰالَ اعلال میگردد.

	تصریف مهموز الفاء و ناقص			تصریف مهموز الفاء واجوف			مهموز العین و ناقص			تصریف مهموز اللام واجوف		
شماره	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر	ماضی	مضارع	امر
۱	أَتیٰ	یَأتِي		آبَ	یَؤوبُ		رَأیٰ	یَریٰ		جاءَ	یَجِیُٔ	
۲	أَتَیا	یأتِیانِ		آبا	یَؤوبانِ		رَأَیا	یَریانِ		جاءا	یَجیئانِ	
۳	أَتَوْا	یأتُونَ		آبوا	یَؤُوبونَ		رَأَوْا	یَرَوْنَ		جاؤوا	یَجیئُوْنَ	
۴	اَتَتْ	تأتِي		آبَتْ	تَؤُوبُ		رَأَتْ	تَریٰ		جاءَتْ	تَجیءُ	
۵	أَتَتا	تَأْتِیانِ		آبَتا	تَؤُوبانِ		رَأَتا	تَریانِ		جاءَتا	تَجیئانِ	
۶	أَتَیْنَ	یَأْتِینَ		اُبْنَ	یَؤُبْنَ		رَأَیْنَ	یَرَیْنَ		جِئْنَ	یَجِئْنَ	
۷	أَتَیْتَ	تَأتِي	تِ	اُبْتَ	تَؤُوبُ	اُبْ	رَأَیْتَ	تَریٰ	رَ	جِئْتَ	تَجيءُ	جِئْ
۸	أَتَیْتُما	تأتِیانِ	تِیا	اُبْتُما	تَؤوبانِ	اُوبا	رَأَیْتُما	تَریانِ	رَیا	جِئْتُما	تَجیئانِ	جیئا
۹	أَتَیْتُمْ	تَأتُونَ	تُوا	اُبْتُمْ	تَؤُوبُونَ	اُوْبُوْا	رَأَیتُمْ	تَرونَ	رَوْا	جِئْتُمْ	تجیئُونَ	جیئوا
۱۰	أَتَیتِ	تَأتِینَ	تِي	اُبْتِ	تَؤوبِینَ	اُوْبِي	رَأَیْتِ	تَرَینَ	رَي	جِئْتِ	تَجیئینَ	جیئی
۱۱	أَتَیْتُما	تَأْتِیانِ	تِیا	اُبْتُما	تَؤوبانِ	اُوْبا	رَأَیْتُما	تَرَیانِ	رَیا	جِئْتُما	تَجیئانِ	جیئا
۱۲	اَتَیْتُنَّ	تَأتِینَ	تِینَ	اُبْتُنَّ	تَؤُبْنَ	اُبْنَ	رَأَیتُنَّ	تَرَیْنَ	رَیْنَ	جِئْتُنَّ	تَجِئْنَ	جِئْنَ
۱۳	أَتیتُ	آتِي		اُبْتُ	أؤوبُ		رَأیتُ	أَریٰ		جِئْتُ	اَجِيْءُ	
۱۴	أَتَیْنا	نَأْتِي		اُبْنا	نَؤوبُ		رَأَیْنا	نَریٰ		جِئْنا	نَجِيْءُ	

اسم فاعل ثلاثی مجرد	اسم مفعول ثلاثی مجرد
آتٍ «اَلْآتِي»	مَأْتِيٌّ
آتِيانِ	مَأْتِيانِ
آتُونَ	مَأْتُونَ
آتِيَةٌ	مَأْتِيَّةٌ
آتِيَتانِ	مَأْتِيتانِ
آتِياتٌ	مَأْتِياتٌ

تصریف مهموز الفاء و لفیف مقرون

	ماضی	مضارع	امر
۱	أوىٰ	يَأوى	
۲	أَوَيا	يَأوِيانِ	
۳	أوَوْا	يَأْوُوْنَ	
۴	أوَتْ	تَأْوى	
۵	اَوَتا	تَأْوِيانِ	
۶	اَوَيْنَ	يَأْوِينَ	
۷	اَوَيْتَ	تَأْوي	ايوِ
۸	اَوَيْتُمَا	تَأْوِيانِ	ايوِيا
۹	اَوَيْتُمْ	تَأْوُوْنَ	ايوُوا
۱۰	اَوَيْتِ	تَأْوِينَ	ايوى
۱۱	أَوَيْتُمَا	تَأْوِيانِ	ايوِيا
۱۲	اَوَيْتُنَّ	تَأْوِينَ	ايوِينَ
۱۳	أَوَيْتُ	آوى	
۱۴	أَوَيْنا	نَأْوي	

تصریف مهموز و لفیف مفروق

	ماضی	مضارع	امر	اسم‌فاعل	اسم‌مفعول
۱	وَأىٰ	يَئِيْ		وَاءٍ	مَوْئِيٌّ
۲	وَأَيا	يَئِيانِ		وَائِيانِ	مَوْئِيانِ
۳	وَأَوْا	يَؤُوْنَ		وَاؤُوْن	مَوْؤُوْنَ
۴	وَأَتْ	تَئِيْ		وَائِيَةٌ	مَوْئِيَةٌ
۵	وَأَتا	تَئِيانِ		وَائِيَتانِ	مَوْئِيَتانِ
۶	وَأَيْنَ	يَئِينَ		وَائِياتٌ	مَوْئِياتٌ
۷	وَأَيْتَ	تَئِيْ	اِ		
۸	وَأَيْتُمَا	تَئِيانِ	اِيا		
۹	وَأَيْتُمْ	تَؤُوْنَ	اُوْا		
۱۰	وَأَيْتِ	تَئِينَ	اِي		
۱۱	وَأَيْتُمَا	تَئِيانِ	اِيا		
۱۲	وَأَيْتُنَّ	تَئِينَ	اِينَ		
۱۳	وَأَيْتُ	أَئِيْ			
۱۴	وَأَيْنا	نَأَىْ			

تصریف باب افعال مهموز العین ناقص از مادهٔ «رَأیٰ»

	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم مفعول	فعل نهی
۱	أریٰ	یُرِي		مُرٍ	مُرَیً	لایُرِ
۲	اَرَیٰا	یُرِیٰانِ		مُرِیٰانِ	مُرَیانِ	لایُرِیا
۳	أرَوْا	یُرُوْنَ		مُرُوْنَ	مُرَوْنَ	لایُرُوْا
٤	اَرَتْ	تُرِی		مُرِیَةٌ	مُراةٌ	لاتُرِ
٥	أَرَتٰا	تُرِیانِ		مُرِیَتٰانِ	مُراتانِ	لاتُرِیا
٦	اَرَیْنَ	یُرِیْنَ		مُرِیاتٌ	مُرَیاتٌ	لاتُرِیْنَ
۷	اَرَیْتَ	تُرِی	اَرِ			لاتُرِی
۸	اَرَیْتُمٰا	تُرِیٰانِ	اَرِیا			لاتُرِیٰا
۹	اَرَیْتُمْ	تُرُوْنَ	اَرُوْا			لاتُرُوْا
۱۰	اَرَیْتِ	تُرِینَ	أرِیْ			لاتُرِیْ
۱۱	اَرَیْتُمٰا	تُرِیٰانِ	أَرِیا			لاتُرِیٰا
۱۲	اَرَیْتُنَّ	تُرِینَ	أَرِیْنَ			لاتُرِیْنَ
۱۳	اَرَیْتُ	أُرِي				لاأُرِ
۱٤	اَرَیْنٰا	نُرِي				لانُرِ

تمارین درس مهموز

۱ – مهموز را تعریف کنید؟ و بگویید بر چند قسم است نام ببرید و برای هر کدام یک مثال بزنید.

۲ – در چه موقع همزه تخفیف میشود؟

۳ – در چه موقع همزه تبدیل به واو و یاء میشود؟ و برای هر کدام دو مثال بزنید.

٤ – اصل «خُذْ و كُلْ و مُرْوسَلْ» را بگوئید وبنویسید چراهمزهٔ آنها حذف شده است؟

۵ – ماضی و مضارع و امر افعال زیر را بنویسید:

[أكَلَ – اَمَرَ – سَأَلَ – قَرَأَ – دَرَأَ – اَلِمَ – اَجَرَ – اَثِمَ – سَئِمَ – زَأَرَ]

٦ – مواضع تخفیف به قلب و حذف را در آیات زیر بیان کنید و اصل آنها را بنویسید:

[فَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمِيْنِهِ – آتُونِي زُبَرَ الحَدِيدِ – سَلْ بَنِيْإِسرائيلَ – كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلاتُسْرِفُوا]

۷ – اَخَذَ را به باب افتعال برده و ماضی و مضارع و امر و مصدر آن را بنویسید.

۸ – «اَمَنَ» را به باب افعال برده و ماضی و مضارع و امر و مصدر آن را بنویسید.

۹ – افعال زیر را به مضارع و امر حاضر و اسم فاعل و اسم مفعول تبدیل کنید:

[أزَرَ – هَنَأَ – اَدُبَ – آبَ – سَاءَ – جَاءَ – اَجَرَ – اَسَرَ – اَهَبَ]

۱۰ – وجوه اعلال در کلمات زیر را بنویسید که اصل آنها چه بوده است؟ و چگونه باین صورت در آمده‌اند؟

[سَاءٍ – ايتِ – تِ – جاءٍ – اُوْمُلْ – سَلْ]

۱۱ – «رأىٰ» را در تمام صیغه‌های ماضی و مضارع و امر صرف کنید.

۱۲ – «رأىٰ» را به باب افعال برده و از آن مفرد مذکر مخاطب و جمع مؤنّث غایب و جمع مذکر مخاطب و جمع مذکر مخاطب همراه با نون تأکید ثقیله بنویسید.

۱۳ – برای هر کدام از افعال «رأىٰ» و «اَرىٰ» اسم فاعل و اسم مفعول بسازید؟

فصل:

«بناءُ اِسْمَيِ الزَّمانِ و المکانِ»

وَ هُوَ مِنْ يَفْعِلُ بِكَسْرِ العَيْنِ عَلىٰ مَفْعِل مَكْسورِ الْعَيْنِ كالَمجْلِس وَالْمَبيتِ وَ مِنْ يَفْعُلُ بفتح الْعَينِ و ضَمِّها عَلىٰ مَفْعَل مَفْتُوح الْعَيْنِ كَالْمَذْهَبِ وَالْمَقْتَل وَالْمَشْرَبِ وَالْمَقام.

وَشَذَّ المَسْجِدُ وَالْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ وَالْمَطْلِعُ وَالْمَجْزِرُ وَالْمَرْفِقُ وَالْمَفْرِقُ وَالْمَسْكِنُ وَالْمَنْسِكُ وَالْمَنْبِتُ وَالْمَسْقِطُ وَحُكِيَ اَلْفَتْحُ فِي بَعْضِها و اُجيزَ الْفَتْحُ فيها كُلِّها هذا اذا كان الفعل صحيح الفاء و اللاّم.

فصل:

«در بیان بناء اسم زمان و مکان»

اسم زمان: اسمی است که بر زمان وقوع فعل دلالت کند.

اسم مکان: اسمی است که بر مکان وقوع فعل دلالت کند. اسم زمان و مکان در صیغهٔ مشترک هستند مثلاً کلمه «مَنْزِل» هم بر مکان نزول و هم بر زمان نزول دلالت میکند.

و بناء آن دو، از فعل مضارع مکسور العین «یَفْعِلُ» یعنی باب اول و پنجم بر وزن «مَفْعِل» بکسر عین می‌آید مانند: «مَجْلِس» [محل و زمان نشستن] که مثال برای فعل سالم از «یَجْلِسُ» میباشد.

و مانند «مَبِیتْ» [محل و زمان بیتوته کردن] مثال برای اجوف است و اصل آن «مَبْیِتْ» بوده قاعدهٔ ۷ بر آن جاری شد.

بناء اسم زمان و مکان از فعل‌مضارع مفتوح العین [یَفْعَلُ] و مضموم العین [یَفْعُلُ] یعنی بابهای اول و ششم و سوم و چهارم، بر وزن [مَفْعَلْ] «بفتح عین» می‌آید مانند:

مَذْهَبْ [از یَذْهَبُ باب سوم] و مَقْتَلْ [از یَقْتُلُ باب اول] و مَشْرَبْ [از یَشْرَبُ باب چهارم] و مَقام [از یَقُوْم که مثال است برای باب اول اجوف].

ولی کلمات ذیل شاذ و بر خلاف قاعده است:

مَسْجِدْ از «یَسْجُدُ» و مَشْرِقْ از «یَشْرُقُ» و مَغْرِبْ از «یَغْرُبُ» و مَطْلِعْ از «یَطْلُعُ» و مَرْفِقْ از «یَرْفُقُ» و مَسْکِنْ از «یَسْکُنُ» و مَنْسِکْ از «یَنْسُکُ» و مَنْبِتْ از «یَنْبُتُ» و مَسْقِط از «یَسْقُطُ».

و در برخی از این کلمات فتحه دادن عین الفعل نقل شده همانطور که در تمام آنها مفتوح خواندن عین الفعل اجازه داده شده است. این در صورتی است که فاءالفعل و لام الفعل فعل صحیح باشد.

وَ اَمّا فِي غَيْرِه فَمِنَ المُعْتَلِّ الفاءِ مَكْسُورٌ اَبَداً كالمَوْعِدِ والمَوْضِعِ. وَ مِنَ المُعْتَلِّ اللاّمِ مَفْتُوحٌ اَبَداً كالمَرمىٰ والمَأْوىٰ. وَ قَدْ تَدْخُلُ عَلىٰ بَعْضِها تاءُ التَّأنيثِ كَالمَظَنَّةِ وَالمَقْبَرَةِ والمَشرِقَةِ. وَشَذَّ المَقْبُرَةُ وَالمَشْرُقَةُ بِالضَّمِ.

وَمِمّازاد عَلَى الثَّلاثَةِ كَاِسْمِ المَفْعُولِ كالمُدْخَلِ والمُقامِ. وَ إِذا كَثُرَ الشَّيْءُ فى المَكانِ قيلَ فيهِ مَفْعَلَة مِنَ الثّلاثى المجرّد فَيُقالُ: اَرْضٌ مَسْبَعَةٌ وَ مَأسَدَةٌ وَ مَذْئَبَةٌ وَ مَبْطَخَةٌ وَ مَقْثَأةٌ.

و اما در غير صحيح الفاء و اللام، اسم زمان و مكان از معتل الفاء [مثال] هميشه بصورت مكسور العين مى آيد مانند: مَوْعِدْ [محل و زمان وعده از يَعِدُ معتل الفاء] و مَوْضِعْ [محل و زمان نهادن از يَضَعُ معتل الفاء] و اسم زمان و مكان از معتل اللام [ناقص] هميشه مفتوح ميباشد مانند: «مَرْمىٰ» [محل و زمان تير انداختن از يَرْمِیْ] و مَأوىٰ [از أوىٰ يَأْوِي لفيف مقرون].

و گاهى به بعضى از آنها تاء تأنيث ملحق ميشود مانند: مَظَنَّة [محل و زمان گمان] و مَقْبَرَة [محل دفن ميّت] و مَشْرقة [محل و زمان تابيدن].

و گفتن «مَقْبُرَة و مَشْرُقَة» بضمّ باء و راء شاذ و بر خلاف قياس است زيرا قياس در آنها مفتوح است زيرا از «يَفْعُلُ» بضم عين هستند.

و اسم زمان و مكان از افعالى كه بيشتر از سه حرف باشند همچون اسم مفعول آن باب، بنا مى‌شود مانند: «مُدْخَلْ» [محل و زمان داخل كردن، باب افعال از اَدْخَلَ يُدْخِلُ] و مُقامْ [محل و زمان بيا داشتن باب إفْعالْ از اَقامَ يُقِيمُ].

توجّه: وقتى چيزى در مكانى زياد و شايع باشد در بيان آن از وزن «مَفْعَلَة» استفاده ميشود مشروط باينكه كلمه از ثلاثى مجرّد باشد مانند: اَرْضٌ مَسْبَعَةٌ [زمينى كه درنده و سباع زياد دارد] و اَرْضٌ مَأْسَدَةٌ [زمينى كه شير زياد دارد]. و اَرْضٌ مَذْئَبَةٌ [زمينى كه گرگ زياد دارد] و اَرْضٌ مَبْطَخَةٌ [زمينى كه خربزه زياد دارد] و اَرْضٌ مَقْثَأَةٌ [زمينى كه

خیار زیاد دارد].

خلاصه: اسم مکان و زمان از ثلاثی مجرد دو وزن دارد:

۱ - مَفْعِل ← در مضارع یَفْعِلُ

۲ - مَفْعَلْ ← در مضارع یَفْعُلُ / ← در مضارع یَفْعَلُ

و در غیر ثلاثی مجرد اسم زمان و مکان همان صیغهٔ اسم مفعول هر باب است مانند:

اِجْتَمَعَ ← مُجْتَمَعْ - اِسْتَخرَجَ ← مُسْتَخرَجْ - اَکْرَمَ ← مُکْرَمْ - دَحْرَج ← مُدَحْرَجْ

بناء اسم آلة:

و اما اسْمُ الآلَةِ: فَهُوَ ما يُعالِجُ بِهِ الْفاعِلُ المَفْعُولَ لِوُصُولِ الاَثَرِ اليهِ، فَيَجِيءُ عَلىٰ مِحْلَبٍ و مِكْسَحَةٍ و مِفْتاحٍ وَ مِصْفاةٍ وَ قالُوا: مِرْقاة علىٰ هٰذا. وَ مَنْ فَتَحَ الميمَ اراد به المَكانَ.

و شَذَّ مُدْهُنٌ و مُنْقُطٌ و مُدُقٌّ و مُنْخُلٌ و مُكْحُلَةٌ وَ مُحْرُضَةٌ مَضْمُومَةَ الميمِ والعينِ و جاءَ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ عَلَى القياس.

«اسم آلت»

اسم آلت آن چیزی است که فاعل بواسطهٔ آن مفعول را مورد عمل قرار میدهد. [بعبارت دیگر اسمی است که بر آلات و ابزار فعل دلالت دارد] فاعل بر آن اثر کند اسم آلت از ثلاثی مجرد بر سه وزن آمده است:

الف – مِفْعَلْ : مانند مِحْلَبْ «آلت دوشیدن» و همچنین مِدْفَعْ [توپ جنگی] مِخْلَبْ [چنگال] مِعْبَرْ [پل].

ب – مِفْعَلَة : مانند مِكْسَحَة [آلت جاروب کردن] و همچنین مِطْرَقه [چکش]

مِرْوَحَة [باد بزن]

ج – مِفْعَالْ : مانند مِفْتَاح [کلید] و مِصْفَاةْ [آلت صاف کردن]. دانشمندان علم صرف کلمهٔ «مِرقَاةْ» یعنی نردبان را بنابر همین وزن استعمال کرده‌اند یعنی آن را همچون «مِصْفَاةْ» دانسته‌اند. و کسانی که میم آن را به فتح خوانده و گفته‌اند «مَرْقاة»، اسم مکان را اراده کرده‌اند.

کلمات زیر شاذ و بر خلاف قاعده میباشند:

مُدْهُنْ [روغن دان] مُسْقُطْ [آلت چکاندن دارو] مُدُقّ [آلت کوبیدن] مُنْخُلْ [غربال] مُکْحُلة [آلت سرمه کشیدن] مُحْرُضة [چوبک دان] که در همه بضمّ میم و عین است و دو کلمهٔ مِدَقٌّ و مِدَقَّةٌ [آلت کوبیدن] مطابق قاعده و قیاس آمده‌اند.

تبصره: بعضی از اسمهای جامد دلالت بر ابزار و ادوات کار میکنند مانند قلم [وسیلهٔ نوشتن] قَدوم [تیشه] سکّین [چاقو] جَرَس [زنگ] اینها را در اصطلاح اسم آلت نمی‌گویند.

بناء اسم مَرّة و نوع:

الْمَرَّةُ مِنْ مَصْدَرِ الثُّلاثِيِّ الْمُجَرَّدِ عَلىٰ فَعْلَةٍ بِالْفَتْحِ تَقُولُ، ضَرْبَةً وَ قُمْتُ قَوْمَةً. وَ مِمّازادَ بِزِيادَةِ الْهاءِ كَالْإِعْطائَةِ والانْطِلاقَةِ إلاّ ما فيهِ تاءُ التَّأنيث مِنْهُما فَالْوَصْفُ بِالْواحِدَةِ لَقولِكَ: رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً وَالْفِعلَةُ بِالْكَسْرِ لِنَوْعٍ مِنَ الْفِعْلِ تَقُولُ هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَةِ وَالْجِلْسَةِ.

«مصدر مَرّه»

مصدر مرّه آن است که بر تعداد وقوع فعل دلالت کند. و آن از ثلاثی مجرّد بر وزن «فَعْلَة» بفتح فاء می‌آید مانند ضَرَبْتُ ضَرْبَةً [یکبار زدم] که مثال برای سالم است یا قُمْتُ قَوْمَةً [یکبار ایستادم] که مثال برای معتل‌است.

و از فعلی که زاید بر سه حرف باشد مصدر همان باب را در نظر گرفته تنها یک تاء بآخرش اضافه میکنند مانند: اِعْطائَةً [مصدر مرّه از باب افعال] و اِنْطِلاقَةً [مرّه از باب انفعال] مگر مصدری که خود تاء تأنیث داشته باشد که در این صورت برای مشخص شدن مصدر مرّه صفت «واحدة» را باید بدنبال مصدر آورد مانند:

رَحِمْتُهُ رَحْمَةً واحِدَةً و دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجَةً واحِدَةً. و هکذا ...

مصدر نوعی:

مصدر نوعی آن است که دلالت بر نوع انجام فعل کند و آن در ثلاثی مجرّد بر وزن «فِعْلَةْ» بکسر فاء میآید مانند: هُوَ حَسَنُ الطِّعْمَة و الجِلْسَةِ و سَيِّئُ القِتْلَةِ. مصدر نوعی در غیر ثلاثی مجرّد همانند مصدر مرّه است که باید با توصیف بیآید در آن صورت هر لفظی باشد فرق نمی‌کند مانند: دَحْرَجْتُهُ دَحْرَجةً لطیفةً

و اِنْطَلَقَ اِنْطِلاٰقةً حَسَنَةً.

تمارین درس «اسم زمان و مکان و اسم آلت و مرّة»

١ – اسم مکان و زمان را تعریف کنید.

٢ – اسم زمان و مکان در ثلاثی مجرد بر چند وزن می‌آید بنویسید؟

٣ – اسم زمان و مکان در غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است بنویسید؟

٤ – اسم زمان و مکان از فعل ناقص بر چه وزنی است؟ با دو مثال بنویسید.

٥ – طبق قاعده از افعال زیر اسم زمان و مکان بسازید:

[یَسْکُنُ – فَرِحَ – عَرَضَ – قَتَلَ – سَجَدَ – وَعَدَ – أوی – نَوىٰ – وَقىٰ – کتب – شَهِدَ]

٦ – بخاطر چیست که در آخر اسم زمان و مکان تاء تأنیث اضافه میشود؟

٧ – از افعال زیر اسم زمان و مکان بسازید:

[اَقَامَ – اِکْتَسَبَ – اِنْکَسَرَ – اِسْتَخْرَجَ – زَلْزَلَ – اَظْهَرَ – اَعْلَمَ – اِجْتَمَعَ].

٨ – اسم آلت را تعریف کنید.

٩ – اسم آلت در ثلاثی مجرد و در غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است؟ بنویسید.

١٠ – اسم آلت در ثلاثی مجرد بر چند وزن است؟ هر کدام را با دو مثال نام ببرید.

١١ – از افعال زیر اسم آلت بسازید:

[رَقىٰ – نَشَرَ – قَلَعَ – دَقَّ – فَتَحَ – کَسَرَ – کَسَحَ]

١٢ – از اسمهای زیر اسم آلت را استخراج کنید:

[فأس – مِنشار – مِکْلَبَةْ – مِزْمار – مِدَقّة – سُلَّم – حُلّة – سَبُّورة – مِنْجَلْ – مِسْمار – مِرْقاة].

١٣ – مصدر مرّة از ثلاثی مجرّد چگونه بنا می‌شود؟

١٤ - مصدر مرّة از غیر ثلاثی مجرّد بر چه وزنی است؟

١٥ - مصدر نوعی از فعل ثلاثی مجرد و غیر ثلاثی مجرّد چگونه بنا میشود؟

١٦ - صیغهٔ مرّة را از این افعال بسازید:

[اِجْتَنَبَ - اَعْطٰی - اِسْتَخْرَجَ - سَبَحَ - طَلَعَ - أَكَلَ - جَلَسَ - جَالَ]

١٧ - از افعال زیر مصدر نوعی بسازید.

[ماتَ - جَلَسَ - صَامَ - قَامَ - صَبَغَ - نَعِمَ]

تصریف فعل ناقص یائی

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
۱	رَمیٰ	رُمِیَ	یَرْمِي	یُرْمیٰ		رامٍ	مَرْمِیٌّ
۲	رَمَیا	رُمِیا	یَرْمِیانِ	یُرْمَیانِ		رامِیانِ	مَرْمِیّانِ
۳	رَمَوْا	رُمُوْا	یَرْمُونَ	یُرْمَوْنَ		رامُونَ	مرمِیُّونَ
٤	رَمَتْ	رُمِیَتْ	تَرْمِیْ	تُرْمیٰ		رامِیَةٌ	مَرْمِیَّةٌ
٥	رَمَتا	رُمِیَتا	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ		رامِیَتانِ	مَرْمِیَّتانِ
٦	رَمَیْنَ	رُمِیْنَ	یَرْمِینَ	یُرْمَیْنَ		رامِیاتٌ	مَرْمِیّاتٌ
۷	رَمَیْتَ	رُمِیتَ	تَرْمِی	تُرْمیٰ	اِرْمِ		
۸	رَمَیْتُما	رُمِیتُما	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ	اِرْمِیا		
۹	رَمَیْتُمْ	رُمِیتُمْ	تَرْمُونَ	تُرْمَونَ	اِرْمُوا		
۱۰	رَمَیْتِ	رُمِیتِ	تَرْمِینَ	تُرْمَیْنَ	اِرْمِي		
۱۱	رَمَیْتُما	رُمِیتُما	تَرْمِیانِ	تُرْمَیانِ	اِرْمِیا		
۱۲	رَمَیْتُنَّ	رُمِیتُنَّ	تَرْمِینَ	تُرْمَیْنَ	اِرْمِینَ		
۱۳	رَمَیتُ	رُمِیتُ	اَرْمِي	اُرْمیٰ			
۱٤	رَمَینا	رُمِینا	نَرْمِي	نُرْمیٰ			

تصریف فعل ناقص مزید از یائی و واوی

باب	ماضی	مضارع	مصدر	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
تفعیل	صَلّیٰ	یُصَلِّیْ	تَصْلِیَه	صَلِّ	مُصَلٍّ	مُصَلًّیٰ
مفاعَلَة	ناجیٰ	یُناجي	مُناجاة	ناجِ	مُناجٍ	مُناجیٰ
اِفْعال	اَعْطیٰ	یُعْطِی	اِعْطاء	اَعْطِ	مُعْطِي	مُعْطیٰ
تَفعُّلْ	تَمَنّیٰ	یَتَمَنّیٰ	تَمَنٍّ	تَمَنَّ	مُتَمَنٍّ	مُتَمَنًّی
تَفاعُلْ	تَغازیٰ	یَتَغازیٰ	تَغازٍ	تَغازَ	مُتَغازٍ	مُتَغازیٰ
اِنْفِعال	اِنْرَمیٰ	یَنْرَمي	اِنْرِماء	اِنْرَمِ	مُنْرَمِی	مُنْرَمیٰ
افتعال	اِشْتَریٰ	یَشْتَرِی	اِشْتِراء	اِشْتَرِ	مُشْتَرٍ	مُشْتَریٰ
استفعال	اِسْتَرخیٰ	یَسْتَرْخِي	اِسْتِرخاء	اِسْتَرْخِ	مُسْتَرْخی	مُسْتَرْخیٰ

تصریف ناقص واوی مجرد از غَزا «غَزَوَ»

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
۱	غَزا	غُزِیَ	یَغْزُو	یُغْزی	لِیَغْزُ	غازٍ	مَغْزُوٌّ
۲	غَزَوَا	غُزِیا	یَغْزُوانِ	یُغْزَیانِ	لِیَغْزُوا	غازِیانِ	مَغْزُوّانِ
۳	غَزَوْا	غُزُوّا	یَغْزُوْنَ	یُغْزَوْنَ	لِیَغْزُوْا	غازُوْنَ	مَغْزُوُّونَ
۴	غَزَتْ	غُزِیَتْ	تَغْزُو	تُغْزی	لِتَغْزُ	غازِیَةٌ	مَغْزُوَّةٌ
۵	غَزَتا	غُزِیَتا	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	لِتَغْزُوَا	غازِیَتانِ	مَغْزُوَّتانِ
٦	غَزَوْنَ	غُزِینَ	یَغْزُونَ	یُغْزَیْنَ	لِتَغْزُوْنَ	غازِیاتٌ	مَغْزُوّاتٌ
۷	غَزَوْتَ	غُزِیتَ	تَغْزُو	تُغْزی	أُغْزُ		
۸	غَزَوتُما	غُزِیتُما	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	أُغْزُوا		
۹	غَزَوْتُمْ	غُزِیتُمْ	تَغْزُونَ	تُغْزَوْنَ	أُغْزُوْا		
۱۰	غَزَوْتِ	غُزِیْتِ	تَغْزِینَ	تُغْزَیْنَ	أُغْزِی		
۱۱	غَزَوتُما	غُزِیتُما	تَغْزُوانِ	تُغْزَیانِ	أُغْزُوا		
۱۲	غَزَوْتُنَّ	غُزِیتُنَّ	تَغْزُوْنَ	تُغْزَیْنَ	أُغْزُوْنَ		
۱۳	غَزَوْتُ	غُزِیْتُ	اَغْزُو	أُغْزی	لِاَغْزُ		
۱۴	غَزَوْنا	غُزِینا	نَغْزُو	نُغْزی	لِنَغْزُ		

شماره	ماضی معلوم	ماضی مجهول	مضارع معلوم	مضارع مجهول	فعل امر	اسم فاعل	اسم مفعول
۱	رَضِیَ	رُضِیَ	یَرْضیٰ	یُرْضیٰ		راضٍ	مَرْضِیٌّ
۲	رَضِیا	رُضِیا	یَرْضَیانِ	یُرْضَیانِ		راضِیانِ	مَرْضِیّانِ
۳	رَضُوا	رُضُوا	یَرْضَوْنَ	یُرْضَوْنَ		راضُونَ	مَرْضِیُّونَ
۴	رَضِیَتْ	رُضِیَتْ	تَرْضیٰ	تُرْضیٰ		راضِیَةٌ	مَرْضِیَّةٌ
۵	رَضِیَتا	رُضِیَتا	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ		راضِیَتانِ	مَرْضِیَّتانِ
٦	رَضِینَ	رُضِینَ	یَرْضَیْنَ	یُرْضَیْنَ		راضِیاتٌ	مَرْضِیّاتٌ
۷	رَضِیتَ	رُضِیتَ	تَرْضیٰ	تُرْضیٰ			
۸	رَضِیتُما	رُضِیتُما	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ	اِرْضَ		
۹	رَضِیتُمْ	رُضِیتُمْ	تَرْضَوْنَ	تُرْضَوْنَ	اِرْضَیا		
۱۰	رَضِیتِ	رُضِیتِ	تَرْضَیْنَ	تُرْضَیْنَ	اِرْضَوْا		
۱۱	رَضِیتُما	رُضِیتُما	تَرْضَیانِ	تُرْضَیانِ	اِرْضَیْ		
۱۲	رَضِیتُنَّ	رُضِیتُنَّ	تَرْضَیْنَّ	تُرْضَیْنَ	اِرْضَیا		
۱۳	رَضِیتُ	رُضِیتُ	اَرْضیٰ	أُرْضیٰ	اِرْضَیْنَ		
۱۴	رَضِینا	رُضِینا	نَرْضیٰ	نُرْضیٰ			

تصریف مزید ناقص:

باب	ماضی	مضارع	مصدر	امر	اسم فاعل	اسم مفعول
تفعیل	غَذّیٰ	یُغَذِّي	تَغْذِیَة	غَذِّ	مُغَذِّي	مُغَذّیٰ
مفاعَلَة	زامیٰ	یُرامِيْ	مُراماة	زامِ	مُرامِي	مُرامیٰ
افعال	أَخْشیٰ	یُخْشِيْ	إِخْشاء	أَخْشِ	مُخْشِي	مُخْشیٰ
تَفَعُّلْ	تَرَجّیٰ	یَتَرَجّیٰ	تَرَجِّي	تَرَجَّ	مُتَرَجِّي	مُتَرَجّیٰ
تَفاعُلْ	تَراضیٰ	یَتَراضیٰ	تَراضِيْ	تراضَ	مُتَراضِي	مُتَراضیٰ
انفعال	إِنْرَضیٰ	یَنْرَضِي	إِنْرِضاء	إِنْرَضِ	مُنْرَضِي	مُنْرَضیٰ
افتعال	إِزْتَضیٰ	یَرْتَضِي	إِرْتِضاء	إِرْتَضِ	مُرْتَضِي	مُرْتَضیٰ
استفعال	إِسْتَرْضیٰ	یَسْتَرْضِي	إِسْتِرْضاء	إِسْتَرْضِ	مُسْتَرْضِي	مُسْتَرْضیٰ